

জয় কবলে রয়ে
KAZANILACAK DÜNYA
MONDE A GAGNER

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

3/3/61

برای فتح
۹۴

کارزار جهانی حمایت از انقلاب پرو

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界



МИР ВБИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

آفریقای جنوبی



نه ارباب شیرانه ونه زفرمهای
فریبنده شورشگرانی که آفریقای
جنوبی راه لرزه درآورده اند، متوقف
نکرده است. این مقاله نگاهی دارد
بر تنگناهای مهلك دولت مهاجران
سفید و شرکاء امپریالیستی غربی آن و
وحشت آنها از اینکه بحران می رود تا
به يك برخورد تمام عیار باتوده های
آزانیاجش پیدا کند.

صفحه ۲۲

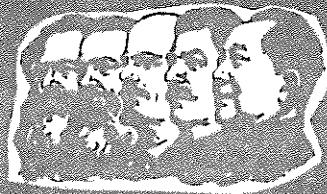
مارکسیست - لنینیستهای ایران
مسئله زیرامطرح کرده و بررسی
می کنند: "چرا ارتش کمونیستهای
ایران قادر نگردیدند به يك یورش
جدی برای كسب قدرت سیاسی دست
زده و اعمال رهبری نمایند؟" این
تحلیلی از تجارب مثبت و منفی بدست
آمده در دوران پرتلاطم سالهای انقلاب
از جمله قیام آمل، وگامی در پروراندن
و آبدیده کردن خطی در جهت به
پیروزی رساندن انقلاب است.

صفحه ۴۴

مقاله ای از پ. بکر، ترمز کمیزی
استراتژی تروریستی "چریک شهری"
اروپای غربی را مورد انتقاد سخت
قرار می دهد. او بطور قانع کننده
استدلال می کند که چرا تروریسم می
باید نهایتاً "با سیاست رفمیستی و
ایدئولوژی بورژوازی صلح کند."

صفحه ۷۲

پرولتارها در این میان چیزی
جز زنجیرهای پستان را از دست نمی دهند،
انها جهانی برای فتح دارند



پرو

جنگ خلق به پیش می رود

- ۴ ارتجاع همیشگی در قالب رژیم جدید
- ۱۴ هنر انقلابی از زندان های پرو
- ۱۰ کارزار جهانی حمایت از انقلاب پرو

آفریقای جنوبی

- ۲۲ بحران انقلابی تعمیق می یابد
- ۲۹ انقلابیون آزانیا - "بصفوف ج.ا.ا. بپیوندید"

خطر در بین گوش یانکی ها

- ۳۰ ماجرای گرین پیس
- ۲۸ "ارتش های شکست خورده خوب درس می گیرند"
- ۴۴ - جمع بندی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)
- ۶۷ کدام شعله؟

جوانان پرولتر انگلیس:

- ۶۸ آتش زیر خاکستر دوباره شعله می کشد
- ۷۰ نبردهای گسترده در آلمان غربی
- بیراهه "چریکی شهری"
- ۷۲ اروپای غربی

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مارس ۱۹۸۴ بتصویب نمایندگانشان و ناظران احزاب و سازمان های شرکت کننده در دومین کنفرانس بین المللی که به ایجاد ج.ا.ا. انجامید، رسیده است. این احزاب و سازمان ها عبارتند از:

اتحادیه کمونیست انقلابی (جمهوری دمینیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)
حزب کمونیست بنگلادش (م.ل.) (ب.س.د. / م.ل.)
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه / م.ل.
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
حزب کمونیست کلمبیا (م.ل.) کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست سیلان
حزب کمونیست نپال
حزب کمونیست انقلابی هند
سازمان کمونیست پرولتری (م.ل.) ایتالیا
کلکتیوتبلیغ و ترویج کمونیستی ایتالیا
کمیته بازسازی حزب کمونیست (م.ل.) هند
گروه پرچم سرخ (نیوزلاند)
گروه های کمونیستی ناتینگهام و استاکپورت
(بریتانیا)
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
کمیته کمونیستی ترنتو (ایتالیا)
گروه انترناسیونال انقلابی هائیتی
حزب پرولتری پورا بنگالا (ح.پ.ب.س.) - بنگلادش

بیانیه به زبانهای زیر موجود است :

عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ، انگلیسی ، فارسی ، فرانسوی ، آلمانی
گرجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ، کانادا ، مالایلام ، نیپالی ، پنجابی ، اسپانیائی ،
تامیل ، ترکی

برای اطلاعات بیشتر: با دفتر اطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس
زیرمکاتبه کنید :

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

برای فتح

جهانی

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

A WORLD TO WIN

MONDE A GAGNER UN MONDO DA GUADAGNARE

کمیونستهار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذارد طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمیونستی برخورد بکنند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیرهایشان را از دست نمیدهند، آنها جهانی برای فتح دارند.

پرولتارهای سراسر جهان متحد شدند

— مانیفست کمیونست ۱۸۴۸

این چهارمین شماره جهانی برای فتح است که بدست شامی رسد. فصلنامه ای نوین مختص به ایده ای "کهن": وظیفه بیرون کشیدن جهان از جنگال غاصبان کنونی آن، از جنگال زشت منظر کنندگان دنیای امروز، از جنگال تهدید کنندگان جهان بنابودی، بدوش پرولتاریای همه کشورهاست. آنان که تاکنون قربانی تاریخ بوده اند باید به صاحبان آن بدل شوند. استثمار، ستم و جامعه تقسیم شده به طبقات نظم طبیعی امور نبوده که هیچ، بلکه خودستایه مانعی در برابر پیشرفت بشریت قرار گرفته است.

این مسلمانان ایده ای "کهن" است، ایده ای که میلیونها شهید از زمان صدور فراخوان مشهور مارکسی وانگلس، در جنبه های نبردی بوسعت تمامی جهان، جان خود را در راهش فدا کرده اند. اما از نیروی حیات و ضرورت عاجل آن کاسته نشده و کماکان در انطباق با واقعیت جهان امروز قرار دارد.

جهانی برای فتح با تجزیه و تحلیل و تفسیر تحولات حیاتی جهان و جنبش انقلابی، دربرگیرنده سه انقلابی شرکت خواهد جست. این نشریه هیچ سهمی برای ارتجاع و امپریالیسم قائل نبوده و غرب و شرق، همان هدف افشاگریش خواهند بود. جهانی برای فتح از مبارزه کلیدی برای بازسازی اتحاد استشارشدگان و ستدیدگان، جهت فائق آمدن بر بحران جنبش کمیونستی بین المللی که با کودتای ارتجاعی در چین بعد از مرگ ماو بواج خود رسید، و از کار خلق بیان سیاسی این اتحاد، برگزیده خواهد بود. از این بیان سیاسی، بین الملل کمیونستی نوینی بر پایه مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه ماوتسه تونگ در نظر است. در این مفهوم جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اعلام شده در ۱۱ مارس ۱۹۸۲، که بسیاری از احزاب و گروه های مارکسیست لنینیست را از سراسر جهان گرد آورده، الهام گرفته است. جهانی برای فتح از تحولات این جنبش و احزاب و گروه های شرکت کننده در آن گزارش داده و بدینسان جنبش جهت تبدیل شدن به نیروی قدرتمندتری در عرصه جهان باری خواهد رساند.

اما جهانی برای فتح ارگان رسمی ج . ا . ا . نبوده و صفحاتی بر روی تمام کسانی که در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنگر هستند، باز خواهد بود. این نشریه انعکاسی از اتحاد و دشمنی پانده نیروهای مارکسیست - لنینیست است، ولی با این اعتقاد که تحکیم چنین اتحادی در گرو بحث و مبارزه ای جدید است. این نشریه مبارزه بر علیه ناچیان شرمگینشی است که پشت نقاب "سوسیالیسم" یا "کمیونسم" به آمل ستدیدگان خیانت کرده و در جهت سرکوب مبارزاتشان تلاش می نمایند (با این مبارزات راهب ابزار رخنه و جایگزینی یک دسته استشارکردگی دیگری تبدیل میکنند)، اگر چه می دانیم که نمیتوان براحتی از این دوری دوری جست، میدانیم که باید به تشخیص، تحلیل و سرانجام افشای اقدام کرد.

جهانی برای فتح میراث وایدنولوی خود را جورانه اعلام میکند: مارکس، انگلس، لنین، استالین و ماو و همکاران کبیر انقلاب جهانی پرولتری میباشند. مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماوتسه تونگ، همچنان ابزار مادر کار تحلیل و تفسیر جهان است. ولی این نشریه مرکزیه اعلام ساده لحظات باشکوه جنبش ماو یا تنهایی تحلیل اشتباهات گذشته بسنده نمی کند، هر قدر هم که این وظایف با اهمیت باشند. تحولات جهانی مرتبط با شکلات نوینی را پیش میآورد که خود نیاز به تحلیلها، بحث ها و از همه مهمتر راه حل های نوین دارند. جهانی برای فتح می گوید تا وسیله ای ضروری در اختیار دست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جهانی برای فتح در حال حاضر به چند زبان مختلف منتشر شده و مطابق طرح مامی باید در آینده ای نزدیک به دیگر زبانهای ممکن انتشار یابد. شبکه دست اندرکاران نشریه در تمامی ۵ قاره گسترده است و کمیوهای بسیار جهانی برای فتح در زمینه مالی، کانال های پخش قانونی و امور تکنیکی با ارزشمندترین سرمایه هائی که تاکنون بکار گرفته شده اند، یعنی همکاری مشتاقانه و فعال زنان و مردانی که در اشکال متنوعی از مبارزه انقلابی درگیرند، از مناطق چریکی پر گرفته تا مبارزه در راه گسترش جنبش های توده ای علیه تدارکات جنگ امپریالیستی در غرب و جهت دادن آن علیه خودستایه ربا تلاش برای سودجستن از وضعیت تکامل یابنده در هند و تدارک برای شروع جنگ خلق که می تواند بازتابی جهانی داشته باشد - جبران خواهند شد.

جهانی برای فتح تنها به همتی است: بنابراین ما کارگران آگاه، دهقانان، روشنفکران انقلابی - همه کسانی که در سراسر جهان از بدبهرش نظم کهن سر باز زده و در کنار ساختن نظم نوین شرکت میکنند - را فرا می خوانیم تا قدم پیش نهاده و به امر برآیند ساختن و بکارگیری این اسلحه نوین باری رسانند.

UN MUNDO DA GUADAGNARE

جنگ خلق در پرو به پیش می رود

ارتجاع همیشگی

در قالب رژیم جدید

امیر قاضی محمد

که از طریق شرکت در انتخابات برای حل مسألت آمیز مسائل پرو می توان از آن جلوگیری نمود، نشان دهند. کارسیا خود با وعده های آتشین، محکوم کردن "فقر ناشی از سیستم اجتماعی غیر عادلانه" و "وابستگی پرو به قدرت های خارجی" و حتی اخراج ژنرال ها و سایر کناری وزرای حکومت قدیم در یک مبارزه آتشین برای "پرهیز کار نمودن دوباره" پیروز گردید.

یک آژانس تبلیغاتی آمریکائی انجام شد. در کمتر انتخاباتی آنقدر وعده به این همه از مردم داده شده بود. از همه مهمتر، انتخابات بعنوان آلترناتیوی در مقابل آشوب تصویر شده بود. حتی از افشاشدن قتل عام های انجام شده توسط ارتش و بی اعتباری ای که برای دولت در حال برکنار شدن بلانده ببار آورده، سوء استفاده شد تا یک تصویر عمومی از خوشنیت بی ثمر از هر دو جانب را،

رئیس جمهور جدید پرو، آلن کارسیا با وعده بنیانگذاری "یک دولت ملی، دموکراتیک و خلقی برای همه پرویی ها" بر سر کار آمد، حتی وقتی که دولت قدیم و قدرت انقلابی سیاسی جدید که از روستاها بر سر می خیزد درگیر جنگ بایکدیگر بودند. سرکار آمدن کارسیا در ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۵ پس از یک سال تمام مبارزه انتخاباتی با مخارج بی سابقه و ملهم از تجربه کارسیا با حزب سوسیالیست فرانسه و راهنمایی

در شمال تا پونو Puno در جنوب را شدید میکنند. گسترش اینگونه جنگ تودهای، تمرکز نیروهای که ارتجاع تا کنون توانسته بخشاً متمرکز کند را هرچه مشکلتر مینماید. این تمرکز نیروهای نظامی ارتجاعی در آياکوچو، آپوریکاک و هوانگالیکا، جائیکه از آغاز مبارزه مسلحانه تا کنون انقلاب توانسته است پیشرفتهای روزافزونی نماید، ارتجاع را هرچه بیشتر در مقابل چنین گسترشی صدمه پذیر میسازد.

در همین حال ج. ک. پ. برای بالا بردن کیفیت عملیات خود در شهرهایی که از اهمیت ویژهای در استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات برخوردارند، در تلاش بوده است.

چندین مورد شگفت انگیز قطع برق و بمب گذاری در ماه ژوئن و در زمان سرگزامدن گارسیا در آخر ژوئیه انجام شدند. لیما بمدت ۴ روز در تاریکی بود که تا کنون طولانی ترین مدت بوده است. کاخ ریاست جمهوری، فرماندهی مشترک نیروهای نظامی و اداره پلیس بوسیله بمبهای

که در ماشین کار گذاشته شده بودند مورد حمله قرار گرفتند. آغاز کار گارسیا آنچنان با تشنج همراه بود که امروز تمام مرکز شهر لیما بروی افراد غیر نظامی بدون مجوز بسته شد، در حالیکه ۲۰۰۰۰ نفر مسلح مشغول حفاظت از منطقه بودند. این در واقع يك مراسم آغاز کار بود که تودهای مردم بهیچوجه در آن شرکت نداشتند.

ارتجاع سعی کرده بود که پرچم انتخابات را حبله گزانه در مقابل پرچم حزب برافرازد، تا خط تمایز را مسئله تغییر مسالمت آمیز ویا قهری قرار دهد و نه مسئله انقلاب یا ضد انقلاب تا بتواند حتی بخشهایی از توده ها را که از حکومت عمیقاً تنفر پیدا کرده بودند به دور خود جمع کند. ج. ک. پ. باین مبارزه طلبی انتخابی بآی پاسخ گفته و برای استفاده از آن بر علیه دشمن کوشید. حزب بهمرابه عملیات نظامی، وسیعاً اعلامیه و اطلاعاتهای غیر قانونی در افشا، انتخابات و برای تأثیر گذاشتن بر بخشهای وسیعتری از توده ها برای بی اعتبار نمودن نظم کهن بخش کرد. تعداد اراء انتخاباتی نشانگر این است که کوششهای ارتجاع بهیچ وجه

در زندگی سیاسی کشور مسئله مرکزی شد و تمام احزاب ناچار به روشن نمودن موضع خود در قبال آن شدند. در ژانویه ۸۵ حزب فراخوان تحریم انتخابات را داد و حملات نظامی علیه دستگاه انتخاباتی را آغاز کرد. حکومت جدید گارسیا، به نوبه خود، هدف حملات انقلابی قرار گرفت.

از اینطرف، هم ارتجاع و هم انقلاب، هرکدام به طریق خود، دو راه مخالف یکدیگر برای آینده کشور به توده های مردم ارائه کردند.

مبارزات انتخاباتی و مبارزه مسلحانه

در طول بخش اول امسال که منتهی به آغاز کار گارسیا شد، ارتش تودهای پارتیزانی رهبری ج. ک. پ. چندین هزار عملیات انجام داد، از جمله درگیری بین نیروهای برتر پارتیزان و گروههای کوچک نیروهای نظامی، به کمین انداختن گروههای بزرگتر نیروهای نظامی توسط پارتیزانها، دیگر عملیات پارتیزانی، اعدام مستبدین محلی و سران دسته ارتجاعی مسنادا Mesnada که تحت رهبری نیروهای نظامی است، تیراندازی به صدر هیئت کشوری انتخابات و غیره.

در این مدت ارتجاع نیروهای نظامی خود را که با پارتیزانها میجنگند از ۲۹۰۰۰ به ۴۵۰۰۰ نفر افزایش داد

و شروع به انجام عملیاتی حتی وحشیانه تر از قبل کرد. سیاست کوچ دادن اجباری دهقانان ساکن در مناطقی که توسط انقلاب ملتهب گشته اند به درون دهکده های استراتژیک تحت کنترل نظامی را بعمل آورد. هدف این عملیات دادن کردن کمیته های خلقی تحت رهبری حزب و دوباره برقرار کردن قدرت سیاسی ارتجاع بود.

در منطقه اضطرابی مرکزی (ایالات آياکوچو، آپوریکاک، و هوانگالیکا) این عملیات منجر به موقعیتی شد که قدرت انقلابی سیاسی جدید در شکل کمیته های خلقی در سراسر منطقه که قادر به مقاومت در مقابل تاخت و تاز نیروهای نظامی ارتجاعی بودند و برای جنگهای بزرگتر آماده میشوند گسترده شود. در عین حال نیروهای انقلابی فعالیت برای دست یافتن به مناطق جدید عملیات پارتیزانی و برقراری کمیته های خلقی جدید در منطقهای در امتداد بخش کوهستانی کشور از کاخامارکا Cajamarca

بدون چنین اقداماتی، بدون برخی اصلاحات در جو سیاسی که تحت حکومت بلانده برای ارتجاع مسئله ای جدی شده بود، نمیشد که انتظار موفقیت زیادی برای کوششهای نظامی بر علیه مبارزه انقلابی که در روستاها پایگاه دارد، داشت. با انتخاب يك گاندید مخالف، ارتجاع امید داشت که حتی بسیاری از انهایی را که عمیقاً از حکومت بیزار شده بودند در زیر پرچم انتخابات دمکراتیک گرد آورد.

ولی سر این عوام فریبی فوراً به دیوار واقعیت، یا به بحران اقتصادی و انهدام، آنگونه که گارسیا این دو مسئله مقابل پای حکومت جدید را تعریف کرد، خورد. در مورد مسئله اول، حتی برای ان اقشار میانی که حکومت وی امید داشت بعنوان پایگاه اجتماعی ارتجاع محکم کند، او تنها نمیتوانست اقدامات ناچیز و محدودی ارائه دهد. در مورد "انهدام"، حکومت گارسیا فوراً دست به حملات

خونخوارانه عریان بر علیه انقلاب زد، از جمله قتل عامهایی که در مقایسه با آنها نیکه تحت حکومت بلانده انجام شد، از نظر سیاسی برای حکومت زیانبارتر بود. این قتل عامها حکومت گارسیا را بعنوان جانشین وفادار بلانده در خدمت به امپریالیسم، بورژوازی بزرگ و زمین داران نفوذال تأیید کرد.

در طول زمان این بحران انتخابی، حزب کمونیست پرو (ج. ک. پ) مشغول رهبری يك سری عملیات سیاسی و نظامی با هدف مقابله با تهاجم انتخاباتی ارتجاع بود. این مبارزات بخشی از برنامه عمومی در این دوره برای انجام "جبهش بزرگ" در ساختمان مناطق پایگاهی انقلابی در روستاها از طریق بهم مرتبط کردن کمیته های خلق در سطح ده (ارگان های قدرت انقلابی جدید دولتی که تحت رهبری حزب، اساساً بر دهقانان فقیر و همچنین سایر طبقات در روستاها پایه گذاری شده) بود. اولین عملیات ج. ک. پ. در ارتباط با انتخابات، "دست گرفتن جو سیاسی" از طریق نیروی اسلحه، نشان دادن تضاد بین قدرت دولتی قدیم و جدید و قدرت انقلابی دولتی برخاسته از روستاها بر پایه جنگ خلقی در این مناطق، و پیش گداردن يك الترناتیو روشن در مقابل سیرك انتخاباتی طبقات حاکمه بود. مبارزه مسلحانه

موفقیت آمیز نبود. علاوه بر این - بخاطر قدرت حزب در مناطق روستایی، بویژه در منطقه اضطرابی مرکزی، حکومت قادر به انجام انتخابات در برخی از ناحیه ها (در سطح منطقه ای) نبود، در عوض امکان یافت که حوزه های انتخاباتی تحت محافظت نیروهای نظامی را در شهرهای سی به وسعت مراکز ایالات برپا کند.

در روز ۱۴ آوریل، روز انتخابات، ۱۵۰ هزار نظامی و پلیس یعنی تقریباً هر مرد و زن مسلحی که حکومت در اختیار داشت بسیج شده بودند. ولی در خیلی جاها انتخابات با چارها تا روز بعد به تعویق افتاد. گزارشات از تغلب وسیع در آراء موجود هستند. بعنوان مثال، این داستان که پارتیزانها انگشت سیاه را می دهندگان را قطع می کنند تا نتوانند با مهر انگشت رای بدهند، بهانه ای بود تا به اثر انگشت رای دهندگان برای ثبت در مدارکشان مبنی بر اینکه رای داده اند نیاز نباشد. این بدین معنی بود که یک فرد می توانست تعداد بیشماری رای به صندوق بیاورد و یا تعداد بیشماری رای به صندوق ریخته شود بدون اینکه کسی رای داده باشد.

حتی با این دوز و کلکهای رد پلانه، حکومت بدون اشکال زیربنا گذاشتن قانون اساسی خود، قادر به اجرای انتخابات نشد و، خصوصیت دولت بعنوان دیگه توری یک طبقه که در آن انتخابات ممکن است باین یا آن نیاز سیاسی خدمت کند ولی هرگز قدرت تعیین کردن چیز مهمی را ندارد، که قرار بود این انتخابات پنهان کند، حتی بیشتر افشاء کرد.

تحلیل از انتخابات

یک بررسی از خود انتخابات، بحسد کافی "نظام قانونی" پرو و همچنین پیشرفتهای جنگ تودهای را که بطور روز افزونی این نظام را از پایبند می لرزاند، نشان می دهد. این تجزیه و تحلیل نشان می دهد که در حدود نیمی از آنکه حق رای داشتند رای ندادند و یا گارت سفید ضایع شده به صندوق انداختند بطور مثال، روی گارتها شعارهای انقلابی بجای اسم گاندیده ها نوشتند.

باید بخاطر داشت که رای دادن در پرو اجباری است. همه آنها که به سن بلوغ می رسند در زمان شتابان

یک دفترچه رای دریافت می کنند که با رای دادن اعتبار می یابد. بدون این دفترچه که بعنوان یک کارت شناسایی است نقد کردن چک، دریافت کمک هزینه دولتی و غیره غیرممکن است؛ بدتر از این، رای ندادن ممکن است بعنوان علامتی از هوادار "تروریست" بودن ارزیابی شود، با تمام عواقب آن.

با این همه، تنها ۸۲۹۲۸۶۶ نفر برای رای ثبت نام کردند. از آنجا که طبق آمار سال ۱۹۸۱ حدود ۱۰ میلیون نفر در آن سال حق رای داشتند و از آنجا که این تعداد احتمالاً در سال ۱۹۸۵ به بیش از ۱۱/۲ میلیون نفر افزایش یافته بود (این تخمین هفته نامه ارتجاعی لیمبا، گارتاس Caratas بود) بنابراین تنها سه چهارم از آنها که قانوناً باید رای میدادند ثبت نام کردند. و این علیرغم این واقعیت بود که وقتی تعداد نازل ثبت نام شدگان معلوم شد، مهلت ثبت نام بمدت یکماه تمدید گردید.

بنا بر گفته گارتاس، در پنج ایالت کشور، یعنی کایماراک، آیو-ریماک، آیاکوچو، پیورا و امازوناس فقط یک سوم افراد یک قرار بود ثبت نام کنند اینکار را کردند و در هماغا کولیکا و چهار ایالت دیگر کمتر از یک چهارم افراد و در سه ایالت کمتر از یک پنجم ثبت نام کردند.

بنا به گفته گارتاس، ۱۵ درصد از آنها که ثبت نام کردند رای ندادند و ۲۰ درصد دیگر گارت سفید ضایع شده به صندوق ریختند. بزیان دیگر، جمع آراء معتبری که ثبت شده یعنی ۵۶۳۲۷۷۵ رای، فقط حدود نیمی از ۱۱ میلیون نفر دارای حق رای را نمایندگی می کند.

در سه ایالت در منطقه اضطرابی مرکزی، جائیکه انقلاب بیشترین قدرت را داشته است، نتایج حتی تکان دهنده تر است. بر طبق نتایج رسمی هیئت انتخاباتی حوزه ها، منتشر شده در خبرنامه اکسپرسو-Expreso، در آیاکوچو از ۱۸۷ هزار نفر که ثبت نام کردند ۳۰/۱ درصد رای ندادند، ۳۷/۶ درصد گارتهای به صندوق ریخته شده سفید یا ضایع بود و حزب اپرای APRA گارتسیا ۱۳/۸ درصد را بخود اختصاص داد. معذرا، وقتی هیئت کشوری انتخابات نتایج را منتشر کرد، ادعا شد که در آیاکوچو ۶۱/۸ درصد

صد به آبرای رای دادند، ۳۹ درصد افراد گارت سفید یا ضایع به صندوق ریختند و فقط ۱/۴ درصد رای ندادند. در آپوریک بنا به گفته اکسپرسو، مدارک حوزه های نشان میدهند که ۲۵/۱ درصد رای ندادند، ۳۶/۶ درصد رای سفید و یا ضایع دادند و کمتر از ۲۷ درصد به آبرای رای دادند. معذالك، هیئت کشوری انتخابات بعداً ادعا کرد که بیش از ۵۰ درصد افراد در آپوریک به آبرای رای دادند. در هوانگا ولیکا بر طبق اسناد رسمی که در کومر سیو Comercio چاپ رسید ۳۹/۸ درصد رای دهندگان رای سفید یا ضایع به صندوق ریختند، ۲۹/۵ درصد رای ندادند و ۲۲ درصد به چپ متحد و کمتر از ۲۲ درصد به آبرای رای دادند.

معذرا هیئت کشوری انتخابات اعلام کرد که چپ متحد ۴۳ درصد آبرای تعداد خیلی کمتر از آن در هوانگا و لیکا رای آورد ماند.

پیچاندن قانون اساسی

از آنجا که قانون اساسی پرو تصریح می کند که رئیس جمهور باید با نصف علاوه یک آراء انتخاب شود، عدم شرکت تودهای (تحریم تودهای) انتخابات مشکل "کوچکی" بوجود آورد. علیرغم تمام شیادیها و پشتیبانی از جانب نیروهای نظامی، گارتسیا فقط ۴۵/۷۴ درصد آراء را بدست آورد. قانون اساسی می گوید اگر هیچیک از گاندیده ها اکثریت بدست نیاورد انتخابات دیگری تا ۳۰ روز پس از انتخابات اول باید انجام شود، ولی ادامه دادن پیرویه ای که در حال فرو ریختن است مطابق میل طبقات حاکمه نبود. هیئت کشوری انتخابات با شمار نیابردن آراء سفید یا ضایع و گاه شمار خود اعلام کرد که حداقل گارتسیا اکثریت آراء معتبر را داراست. اپوزیسیون پارلمانی "چپ متحد"، یکی از اجزاء اصلی این سیرک، از این تقلبها سود برده و در این هدف طبقات حاکمه یعنی لزوم استفاده از انتخابات برای کشیدن خط فاصلی بین "دمکراسی" و مبارزه مسلحانه نزدیک بود. این تشکیلات شایست وضعیت را تضمین کرد. گاندیدای چپ متحد، آلفونسو بارانتس Alfonso Barrantes شهردار لیمبا و نفر دوم در انتخابات از مسابقه

¡PROLETARIOS DE TODOS LOS PAÍSES, UNÍOS!



تصویر صدر حزب کمونیست پرو رفیق گونزالو بر زمینه این پوستر جد به ترسیم شده است.
"پرولتاریای جهان متحد شوید! پنجمال جنگه خلق!! حزب کمونیست پرو ۱۹۸۰ - ۱۹۸۰"

PARTIDO COMUNISTA DEL PERU 1980
MAYO 1983

کار کشید و بنا بر این در انتخابات دوم کسی در مقابل گارسیا نبود. ناپیش تمام شده بود.

برنامه آپرا

آپرای گارسیا (اتحاد انقلابی تودهای آمریکائی) پیشرفته ترین حزب بورژوازی پرو از زاویه ارتباطش با بخشهای مختلف کشور و انتشار مردم است، حزبی که بدلیل پنجاه سال در ایوریسیون، بودنش شهرت سزایی پیدا کرده زیرا که هرگز مجبور به اجزای وعددهای مردم پسند خود نبوده است. وقتی گارسیا در ۲۸ ژوئیه سرگام آمد، اعلام کرد که "امور کشور را در تمام زمینه ها بدست خواهیم گرفت و ضمناً از جان مردم محافظت کرده و آلام مردم را تخفیف

است. او توضیح داد که این دولت دیگر ۳۰ درصد از جمعیت ممتاز در مقابل ۷۰ درصد جمعیت محرومیت کشیده را نمایندگی نخواهد کرد. در اینجا باید توجه کرد که تنها يك ادعای کلی نمی کند که حکومت وی بر عکس حکومت قبلی - و هر حکومت دیگری در تاریخ - ستمدینان و ستمگران را یگان خواهد کرد. گارسیا وقتی به ۳۰ درصد "ممتاز" اشاره می کند، طبقه کارگر و خرد - بورژوازی شهری را نیز با طبقه حاکمه یکجا می کند.

این مخدوش سازی عمدی و دلیل دارد. اول اینکه طبقه کارگر شهری و بخشهایی از خرد بورژوازی را در مقابل بدهی های خارجی پرو، از طریق اقدامات ریاضت کشی دولت در معرض حمله قرار داده و آنان را

مجبور به تحمل بیشتر بار این مسئولیت نباید. اقدامات اولیه انجام شده توسط حکومت گارسیا نقداً ضربه سختی بدانها که پس انداز مختصری دارند و در جستجوی پناهی از تورم وحشتناک پرو پول خود را تبدیل به دلار آمریکائی کردند، زد دست - حساب پس - انداز به دلار تبدیل شده آنها بلوکه شدند و فقط زمانی که با نرخ پائین به پول پرو تبدیل شد، یعنی صادره شدن بخشی از پس انداز، قابل پرداخت گشت. در حالیکه در مورد گسرن های بزرگ مالی هیچ محدودیتی وجود نداشت (افزایش حد - اقل دستمزد (از ۲۵ دلار به ۳۹ دلار در هفته بر مبنای نرخ تبدیل ارز در هر زمان) که وسیعاً تبلیغ شد به قیمت کم کردن حقوق بازنشستگی و مقدار پول باز خرید انجام شد در حالیکه کنترل قیمتها که قرار بود به این حداقل دستمزد ارزشی بدهد در بسیاری موارد نادیده گرفته شده و در دیگر موارد منجر به ناپدید شدن بسیاری از مواد مورد نیاز از بازار گردیده است.

هدف دوم گارسیا از این ۳۰ درصد - ۷۰ درصد کردن "این است که آن بخشهایی از شهرنشینان که وضع زندگیشان به بدی وضع زندگی اکثریت دهقانان و زراغه نشینان نیست را از انقلاب ارضی تحت رهبری حزب پرولتری، که سعی در تحقق شرکت فعال این بخشها در انقلاب در کنار فقیرترین توده ها که از آغاز به صفوف انقلاب سرازیر شده اند از نظر سیاسی

خواهم دارد. در مقابل آنچه که وی بعنوان "جو ترس و مرگ" که توسط دیکتاتورهای دگم (مثلاً ک. ک. پ. که بر لزوم قهر انقلابی اصرار می کند) گارسیا قول يك انقلاب مسالمت آمیز داد: "پرهیزگار نمودن و بهبود حکومتی که در آن رشوه خواری و به دنبال منافع شخصی بودن غیر قابل جلوگیری شده بود، توسعه اقتصاد - در روستاها از طریق وامها و اعتبارات دولتی، و دفاع از استقلال اقتصادی پرو - بالاتر از همه، وی قول "بازگشت به اصول حاکمیت" را داد.

مضمون بیانیه آغاز کار وی مبنی بر اینکه حکومت وی يك دولت ملی، دمکراتیک و تودهای برای همه پرویی - ها خواهد بود قابل تجزیه و تحلیل

"سنگر درخشان رزم"

بافتنی ها و نقاشی های انقلابی و غیره را انجام می دهد،

یا هار

آموزش بعد از ظهر - آموزش سیاسی پایهای برای همه، از جمله خط نظامی (بطور مثال، شش اش نظامی مائو)، و همچنین آموزش پیشرفته برای انهایی که به ارتقاء سطح خون تمایل دارند.

وقت آزاد (از جمله خواندن بریدهای روزنامه که برایشان فرستاده شده و تماشاى اخبار تلویزیون که توسط بستگانشان اهداء شده است).

این رفقا بطور وضوح از وقت خود در اسارت استفاده پر باری می کنند. درست است که آنها توانسته اند حداقل تا کنون زندگی روزانه خون را در بندهای مختلف زندان سازماندهی کنند، ولی نباید جنبه دیگری موقعیت این زندانیان را که همواره با مسمومیتها، ضرب و شتمها، گاز اشک آور و تیراندازی، و همچنین ازیت دائمی بطور نمونه قطع آب که هر دفعه هفته ها طول میکشد، و شرایط زندگی بسیار ملالت آور و روبرو هستند فراموش کرد. در بین سال ۱۹۸۲ او بر سر کار آمدن گارسیا، ۱۸ نفر در زندان توسط مقامات به قتل رسیدند - و این رقم در برگیرنده قتل عام زندان لوریگانچو که بمناسبت قدرت گیری گارسیا انجام گرفت نیست.

پس از اینکه يك عملیات موفقیت آمیز نظامی حزب کمونیست پرو صد ها نفر از انقلابیون را که در زندان محلی ایاکوچو محبوس بودند آزاد کرد، رئیس جمهور سابق پرو، بلانده، در سال ۱۹۸۲ صد ها نفر از رزمندگان انقلابی اسیر را به سه زندان اصلی لیما منتقل کرد. بدینوسیله وی سعی نمود که به سیاست "قرار از زندان حزب کمونیست پرو که باعث فرار بسیاری از رزمندگان و بازگشتشان به خطوط مقدم نبرد شده بود، خاتمه بخشد.

سیاست حزب کمونیست پرو این است که انقلابیون باید هر جائی که خود را در آن می یابند به خط مقدم مبارزه تبدیل کنند. زندانیان از این دخمه ها بعنوان "سنگر درخشان نبرد لوریگانچو" (یا کالائو و یا فونتون) یاد می کنند. اینها جا هایی هستند که پرچم سرخ واقعاً در اهتزاز است. بطور نمونه برنامه روزمره زندانیان زندان فونتون در زیر منظور آنها را نشان می دهد:

۶ ساعت نرمش های بدنی که ساعت ۶ صبح آغاز می شود، صبحانه (که بصورت نوبتی توسط يك تیم از زندانیان آماده می شود)، کار تولیدی صبح (بصورت نمایی - با گردش کارها در میان تیمها - شستن لباسها، اطو کردن، پخت و پز، نظافت و بزرگترین تیم که کار تولید

دور نماید .

سیاست جدید کشاورزی حکومت گارسیا ترکیب مشابهی از اقدامات موقتی و عوام فریبانه است که برای برخورد کردن فوری، اگر نه درازمدت با دود خطر مرتبط بهم "بحران اقتصادی و انهدام" طرح ریزی شده است . مانند سیاست های شهری، اهداف این برنامه حل کردن تضاد های زیربنائی که پرو را در چنگال خود دارد و گارسیا خیال و توانائی حل آنرا ندارد نیست، بلکه برای اینست که حکومت فضای سیاسی وسیع تری بخصوص از طریق جلب و یا محکم کردن اقشار نسبتاً مرفه تر بدست آورد .

در روستاهای کوهستانی، حزب آپری گارسیا انجام آنچه که یکی از مشاوران تروتسکیست معروف هکتور بیسار Hector Bejar "یک انقلاب" می نامد را پیشنهاد می کند، تا اقتصاد کشاورزی را که علیرغم "فرم ارضی" (یا "انقلاب") ولاسکو Velasco که در سال ۱۹۶۸ پس از کودتای نظامی انجام شد، دچار بحران فزاینده ای گشته، دوباره فعال نماید . خونتای ولاسکو برخی املاک وسیع فئودالی در کوهستان را به گروپراتیوهای مرتبط با دولت که اغلب توسط عناصر فئودال اداره می شوند تبدیل کرد، بنا بر تحلیل ج . ک . پ این گروپراتیوها عمدتاً به نفع برخی دهقانان مرفه بودند و تعداد بیشتاری از خانواده های دهقانی را با قطعه کوچکی زمین و یا بدون زمین گذاشته و قادر به بیکار کردن ریشه های روابط فئودالی و اختناق نبوده است .

این "انقلاب در انقلاب" پیشنهادی به معنی افزایش و امیازات دولتی برای آنها که از اقدامات ولاسکو سود بردند و در عین حال ضمانت عدم هرگونه تفسیسات در مالکیت زمین خواهد بود . هدف سیاسی این "برنامه" تقویت اقشار مرفه تر روستاهاست که به همراه مالکین بخش کلیدی کوشش دولت در استفاده از باند های متحد تحت رهبری ارتش را تشکیل می دهند که به مثابه کمک مهمی در عملیات نیروهای نظامی در جنگ علیه پارتیزانها هستند . نقشه حکومت پولا ریزه کردن طبقات و اقشار مختلف روستا، از جمله در میان خود دهقانان، برای منافع

سیاسی و نظامی خود شراست .

در پاسخ به این کوشش و همچنین شرایط عمومی، ج . ک . پ فراخوان بسیار مهمی برای گرفتن زمین از گروپراتیوها و مالکین از طریق نیروی اسلحه به جنبش های دهقانی داده است . تا کنون حزب سیاست کشت و برداشت جمعی را در زمینهای که دهقانان در اختیار گرفتند تشویق کرده است، ولی شرایط را برای باجرا در آوردن شعار "زمین از ان کشتگر" که برای انقلاب دمکراتیک نوین اساسی می داند، مناسب ارزیابی نکرد . است . جنبش مسلحانه تودمای برای گرفتن زمین، این مسئله که دولت پرو حامی رابطه خاصی از مالکیت و روابط اجتماعی برخاسته از آن است را هر چه عیان تر نموده و مسلماً جنگ خلق برای سرنگونی این دولت را تقویت می کند .

علیرغم اتخاذ عمومی موضعی ناروشن در خیلی از مسائل مهم که خصوصیت مبارزه انتخاباتی گارسیا و شکست وی در ارائه یک برنامه رسمی بود، جنبه خاصی از پیشنهاد گارسیا روشن شده است . تعدادی از اقدامات پیشنهاد شده، گارهای را که خونتای ولاسکو آغاز کرده بود ادامه خواهد داد .

حکومت گارسیا تعدادی از عناصر شناخته شده حکومت ولاسکو را بکار گرفت که خواستار ایجاد سازمانهای تودمائی بشیوه ولاسکو، تحت هژمونی حکومت و طبقه حاکمه، شده اند . برای مثال مجامع ایالتی تمام اهالی که توسط مالکان، کشیشها و مقامات محلی اداره می شوند . ج . ک . پ این اقدامات را فاشیستی و در رابطه با توسعه سرمایه بوروکراتیک تحلیل کرده است .

پروژه های ولاسکو متوقف شد و توسط یک خونتای دیگر در اواسط سالهای ۱۹۷۰، در زمان بحران اقتصادی جهانی که بخصوص شدیداً در پرو احساس و همچنین به ایجاد مخالفت در بین طبقات پائینی و جدال در میان طبقات بالائی دامن می زد بطور ناگهانی فسخ شدند .

مشاوران گارسیا برای فرموله کردن طرح خود مجبور شدند که شدیداً به تغییر شرایط از سالهای ۱۹۶۰ تا کنون تن در دهند . بعنوان مثال در جایی که ولاسکو اعلام کرد که "استقلال اقتصادی" پرو از طریق

تمرکز سرمایه گذاری دولتی در صنایع سنگین بدست می آید، حال که وام های سنگین برای سرمایه گذاری در چنین پروژه هایی بخاطر شرایط امروزی اقتصادی جهانی موجود نیستند . گارسیا پیشنهاد خاصه

دادن به "وابستگی به قدرتهای خارجی" از طریق توسعه صنایع سبک بخصوص مواد غذایی را می کند . در هر حال وابستگی پرو به آنچه که گارسیا نمی خواهد امپریالیسم بنامد بر خلاف ادعای وی اصولاً نتیجه "مبادله نابرابر" ما بین تولیدات پرو و واردات نیست، بلکه نتیجه تسلیم کشور به سلطه آنچه که برای سرمایه امپریالیستی سود آور است و همچنین نقش سیاسی سرمایه پرو که وابسته به امپریالیسم و فئودالهاست می باشد . توسعه صنایع غذایی به خودی خود، که ممکن است در یک زمینه انقلابی نقش مهمی در رهائی کشور داشته باشد، در این زمینه فقط می تواند به رشد ارتجاع خدمت کند . (بطور مثال آرژانتین که صنایع غذایی پیشرفته ای دارد، کمتر از پرو به امپریالیسم وابسته نیست) .

محدودهای که این طرح ها قرار است در آن اجرا شود هنوز روشن نیست، هم به دلیل استعداد گارسیا برای وعده دادن همه چیز به هر کس و هم باین دلیل که برخی از این طرحها از جانب بخشهایی از درون طبقات حاکمه با مخالفت شدید روبرو شده است . در هر حال تغییر مهمی که در صورت اجرای طرحهای گارسیا صورت خواهد گرفت، تقویت بخش از بورژوازی است که به بخش دولتی وابسته است، بخشی که بخصوص در زمان ولاسکو رشد سریع کرد .

مشاجرات شدید و فزاینده ای در میان طبقات حاکمه شعله ور شد تا است که هم افشاء پیوسته تعقیب جنگ ضد انقلابی از طرف دولت را تقویت نموده و هم خود، توسط آن تشدید می شود . چیزی که گارسیا آن را "پرهیزکار" نمودن دوباره پرو" نامیده، مثلاً اخراج و یا متهم کردن تعدادی از ژنرالها و سران سابق بجرم دست داشتن در بازار مواد مخدر، به این مجادله میان بورژوازی خدمت می کند . (گارسیا لغت "پوپولیسم مخدر" Narco Populism که اشاره ای است به "حزب آکسیون مردم" رئیس جمهور سابق بلانده را عامه

پسند کرده است. جالب است که همان کله گنده های حکومت بلانده که زمانی از تروریسم مخدر سخن می گفتند تا ج. ک. پ را بی اعتبار کنند، امروز بعنوان سربسته های بازار خرید و فروش مواد مخدر شناخته شده اند. برجسته ترین آنان لوئی پرکویچ Luis Percovitch است که به دفعات نخست وزیر، وزیر داخله و وزیر امور خارجه دولت بلانده بود (است.)

پرداخت به صندوق بین المللی پول
 اخطار تهدید آمیز گارسیا به صندوق بین المللی پول و پیشنهاد وی مبنی بر اینکه کشور باز پرداخت وامیای خارجی خود را به ۱۰ درصد درآمد صادراتش محدود می کند، بویژه در خارج سرو صدای زیادی

اینکه همه درآمد صادراتی پرو به سرمایه مالی خارجی پرداخت شود، بخشی از آن برای دوباره فعال کردن اقتصاد داخلی سرمایه گذاری شود به این طرح رنگی شدیداً ناسیونالیستی می زند، ولی از جانب دولت آمریکا این طرح بعنوان مدبرانه ترین راه در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی آمریکا در میان ملیتهایی که تحت ستم آن هستند پذیرفته شده است.

بهترین مثال برای محتوای ارتجاعی جوانب این جدل مابین گارسیا و کاسترو وقتی نمایان شد که دولت آمریکا موقتاً برنامه یک وام به پرو را باین دلیل که دولت پرو بحدت بیش از یکسال بهره آن را نپرداخته است فسخ کرد. کاسترو با نمایش احساسی این عمل را در یک کنفرانس بین المللی در مورد بدیهیای آمریکای لاتین که

براه انداخته است اهمیت این پیشنهاد نسبت معکوس با حجم صفحاتی دارد که در روزنامه هابان اختصاص داده شده است. نکته اساسی اینست که در دورانی که فیدل کاسترو با طرح خود، مبنی بر اینکه کشورهای آمریکا لاتن مهلتی قانونی در ارتباط با پرداخت وامها اعلام کنند، توجه بخشهای خاص در آمریکا لاتن را جلب کرده است، گارسیا با اصرار و لافهای آتشین خود بر سر اینکه به پرداخت وامها بعنوان مسئله ای اقتصادی، و نه سیاسی برخورد شود برای خنثی کردن طرح کاسترو وارد میدان شده است. اتخاذ این موضع تحسین اشکاری برای گارسیا حتی از جانب جرج شولتز وزیر کشور آمریکا بارمغان آورده است. گارسیا وقتی پیشنهاد می کند که بجای

کارزار جهانی حمایت از انقلاب پرو

در شماره گذشته ما فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را برای آکسیون جهانی برای دفاع از انقلاب پرو مجدداً به چاپ رساندیم. این فراخوان توسط احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و همچنین دیگر نیروهای مترقی و انقلابی، که در سازماندهی برنامه ها، جلسات، تظاهرات و بسیاری فعالیتهای دیگر در شهرها و مناطق روستایی درگیرند، به مورد اجرا گذاشته شد. بخش مهمی از این آکسیون یک تور سخنرانی به زبانهای مختلف در زمینه "جمع بندی از پنج سال جنگ خلق در پرو" است. متن اعلامیه ای که توسط آکسیون جهانی برای دفاع از جنگ خلق در پرو در رابطه با این برنامه ها تهیه شده است در زیر می آید.

از جنگ خلق در پرو پشتیبانی کنید!

امروز در پرو دهقانان فقیر و دیگرا که برای فرار آنها ستمدگان روی زمین بودند، در حال پیش بردن جنگی هستند که راهنمای طبقه کارگر و توده های انقلابی در سراسر جهان است. در حالیکه بسیاری از کشورهای دنیا درگیر کشمکشهایی هستند که توده ها را در مبارزه شان بر علیه ستمگاران منحصر صرف می سازد، تنها در پرو است که یک جنگ واقعی خلق، با هدف روشن شکست دادن ارتجاع و امپریالیسم در کلیه اشکال، شرق و غرب، در حال جوشش بوده و بعنوان بخشی از مبارزه جهانی برای ساختن یک جهان خالصی از تبعیضات طبقاتی و ستم، در حال تحقق بخشیدن به این هدف است.

این جنگ، که پنج سال پیش آغاز گشت، توسط حزب کمونیست پرو که غالباً مطبوعات از آن بعنوان "سندرو لومینوسو" (راه روشن) نام می برند، رهبری می شود. امروز ده سال پس از اینکه میراث مائو در چین سرنگون شده و آموزشهای وی توسط حاکمین مرتجع جدید چین و تمام رویزیونیستها و اپورتونیستها، دست در دست مقامات نظم کهن در همه جا نابود شده اعلام شدند، حزب کمونیست پرو، بدیل دفاع قاطعش از، و بکار گرفتن، چیزی که آن را مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم، اندیشه راهنما می نامد (اندیشه راهنما یعنی بکار گرفتن این آیدئولوژی پرولتریای بین المللی در شرایط خاص پرو)، در سری برای کلیه این سگها شده است. با تحلیل از اینکه مصائب مردم پرو ریشه در نیمه -

"پیشرفت مبارزه در پرو در موقعیت امروزی جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش انقلابی در کل، نقش بسیار مهمی را ایفا می کند...

دومین کنفرانس احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست از تمامی شرکت کنندگان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تمام نیروهای اصیل کمونیستی دعوت می کند که فعالانه از انقلاب در مکزیک نوین پرو، تحت رهبری حزب کمونیست پرو و صدرا ن رفیق گونزالو، حمایت نمایند. تمامی نیروهای مارکسیست - لنینیست همه کشورها می باید کارگران آگاه و توده های انقلابی را برای حمایت از این مبارزه در اشکال تبلیغی، پشتیبانی معنوی و کمکهای مادی، بسیج کنند.

پیام دومین کنفرانس انترناسیونالیستی به حزب کمونیست پرو

زندانی سیاسی شناخته شوند و آنان اجازه اداره امور خود در زمانیکه زندانی هستند داده شود، همزمان با هم شورش کردند در لوریگانچو زندانیان یک زندانیان را گرفته و به عنوان گوانگنگ (Callao) زندان را گرفته و موقتاً تمام زندان را اشغال کردند. در جزیره فرونتون Fronton در آنسوی خلیج مردان زندانی توانستند یک سلاح اتوماتیک بگیرند. آنگاه زندانیان در هر سه زندان پشت سنگر قرار گرفتند. پس از ۴ روز مقامات زندان مجبور شدند که با لیست مشترک خواستهای زندانیان موافقت کنند.

پاسخ گارسیا در سپتامبر، اخراج رئیس کل زندانیان بود که موافقتنامه را امضاء کرده بود. شخصی که از جانب گارسیا سرکار آمد این مدرک را باین خاطر که زندانیان برای گرفتن امضاء از مقامات به زور متوسل شده بودند غیر معتبر اعلام کرد. (بنظر می رسد سر زندانیان فراموش کرده بود که زندان یعنی نگهداشتن عدای با توسل به زور!) سه روز قبل از مراسم ۱۷ اکتبر، سالروز بنیانگذاری ج. ک. پ. گاردها به بندی از زندان لوریگانچو که حدود ۳۰۰ نفر به اتهام انقلابی بودند در آن هستند گسیل شدند.

طبق روایت مقامات از وقایع، گاردها توسط زندانیان که از سلاحهای خانگی استفاده می کردند بیرون نگاهداشته شده و چارمای جز گشودن راه خود به درون ساختمان با مواد منفجره و سلاحهای اتوماتیک نداشتند؛ آنان پس از ورود ۳۰ زندانی را یافتند که بدست زندانیان دیگر زنده زنده سوزانده شده بودند. وکلای زندانیان بعداً حقیقت را بیان کردند: مقامات غمدانه زندان را به آتش کشیدند و سپس با استفاده از سلاحهای اتوماتیک از خروج زندانیان از بند جلوگیری کردند. ۴ تن از ۳۴ جسدی که بر طبق گزارش پیدا شدند بوسیله گلوله کشته شده بودند. در گزارشات دیگر تعداد انقلابیونی که کشته شده اند بسیار بیشتر است. در پی این قتل عام جیبوتانه، حدود ۶۰۰۰ زندانی نادی در بخش دیگری از لوریگانچو شورش کرده و با مقامات زندان به جنگ پرداختند. تا چند روز بعد از قتل عام، صدای گلوله و دود غلیظ از ساختمان بر می خاست. همچنین

اقدامات گارسیا

مقامات مربوطه سعی کردند که از طریق انتخابات توجه توده ها را به اکثریت و اقلیت معطوف کنند تا بلکه ماهیت طبقاتی دولت را بپوشانند. و حتی برای این، ناچار شدند یک اکثریت بتراشند. گارسیا ادعا کرده است که اختیاراتش از صند و قه پای رای و رضای عمومی برخاسته است، ولی وقایع بعدی نقش مستقیم نیروهای خونخوار مسلح را که بقای دولت بآنها وابستگی دارد، بوضوح انشاء کرده است.

دو هفته قبل از قدرت گیری دولت گارسیا، زمانیکه ج. ک. پ. یکسری حملات برای خوش آمد گوئی به حکومت جدید انجام می داد، انقلابیون در سه زندان لیما بقصد فشار آوردن به مقامات برای اینکه این زندانیان یعنی

در همان زمان در هاوانا در جریان بود، یعنی مداخله آمریکا در امور پرو محکوم کرد. رهبران چپ متحد که در این کنفرانس بودند در جای این اظهاریه را تأیید کردند. گارسیا نیز وارد ماجرا شده اعلام کرد. "ما برای یک مشت دلار برانو در نخواهیم آمد". از قرار معلوم وام مورد بحث کمک مالی آمریکا به ارتش پرو بود. به هر حال، پس از یک ملاقات شتابزده با سفیر آمریکا، گارسیا بهره واهی مربوطه را پرداخت کرد، اگر چه اینکه آیزانو زندیانه با اطلاع عموم نرسید. مقدار بهره فقط ۱۲۳۰۰۰ دلار بود، یک مشت دلار، با اهمیت سیاسی بسیار. آمریکا از انوقت اعلام کرده که قصد قطع برنامه وامها و کمکهای، که از طریق آن حکومت پرو را سرپا و کشور را در انقیاد نگهدارد ندارد.

فتودالیزم (چون دهقانان وابسته به زمینداران و زمینند)، نیمه مستعمرگی (بدلیل سلطه امپریالیسم بر اقتصاد کشور، بخصوص آمریکا) و یک سرطیه - داری بروکرات که با این هر دو عامل نظم کهن گره خورده است، حزب جنگی را آغاز و رهبری کرده است که بالاتر از همه جنگی است برای زمین، که اساساً ریشه در دهقانان فقیر دارد و هدفش محاصره شهرها از طریق روستاها، کسب قدرت دولتی و به سرانجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین برای از بین بردن این عوامل و گشودن راه برای انقلاب سوسیالیستی و کمونیسم است. دولت با قسوت بسیار زیادی عکس العمل نشان داده است. نیروهای نظامی که توسط آمریکا و اروپای غربی و همچنین شوروی تسلیح و راهنمایی می شوند، سعی کردند که جنگ پارتیزانی و حزب رهبری کنند و آن تعداد را رشد یابنده مردم از طبقات مختلف را که صفوف انقلاب را گسترش داد مانعند نابود سازند. این اختناق با زجر و آزار، دستگیری ها و شکنجه ها آغاز شده و از انموقع انچنان رشد کرده است که قتل عامهای تمام روستا، "گم شدن" بیش از ۴۰۰۰ نفر در دست نیروهای نظامی و دنباله روانشان، و اخیراً تمرکز اجباری ساکنین مناطق روستایی در "دهکده های استراتژیک" تحت نظر نیروهای نظامی، را در بر می گیرد. با این وجود بر خلاف خواست مقامات پرو و سراسر جهان، مبارزه مسلحانه رشد یافته و صفحه نوینی در تاریخ پرو باز کرده است. دست آورد های آن شامل ساختن ارتش پارتیزانی خلق، و کمیته های خلق که از طریق آنها یک رژیم و جامعه نوین، متکی به قدرت مسلح توده های خلق و شرکت آنها در تغییر جامعه در حال بوجود آمدن است، می باشد.

یک اکسیون بین المللی برای دفاع از جنگ خلق در پرو، برای شکستن دیوار سکوت و دروغهایی که از طریق آنها مرتجعین سراسر جهان سعی در مخفی نمودن محتوا و اهداف واقعی این مبارزه مسلحانه می کنند، آغاز شده است. این اکسیون توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که حزب کمونیست پرویکی از احزاب عنوان است، طرح ریزی شد. در طول ماههای آخر سال ۱۹۸۵ و اوائل ۱۹۸۶، جلسات عمومی عمده و فعالیتهای دیگر برای دفاع از جنگ خلق در پرو در دهها شهر در چند قاره صورت خواهد گرفت. به پیش آید، جنگ خلق در پرو را شناخته و از آن دفاع کنید. O!

گزارشاتی — که هنوز تأیید نشده اند — از شورش در فرونتون حکایت دارند .

قتل عام در لوریگا نچو بیانی روشن و اشتباه ناشدنی بود از اینکه تصمیم حکومت در چگونگی برخورد به جنگ خلق چیست — مهمترین مسئله ای که حکومت جدید با آن روبرو بوده ، و گارسیا و حرب وی میل به ارائه برنامه روشنی در قبال آن نداشتند . گارسیا قول بوجود آوردن يك کمیسیون صلح را داده بود ، که در ضمن دیگر کارها قرار بود به امور زندانیان منتظر محاکمه ، که هوادار اپوزیسیون پارلمانی هستند و نه هوادار ح . ک . پ رسیدگی کند . قتل عام لوریگا نچو — روشن کرد که برای بقیه زندانیان باید انتظار چه نوع رفتاری را داشت ، و اینکه حکومت قصد دارد با آنان که در برابر پیشنهادات کمیسیون صلح مبنی بر " ساختن پل " — یعنی تسلیم — ایستادگی کنند ، چه کند .

برنامه های برای قتل عام

بگفته پس از سرگرمی آمدن گارسیا هفت روستایی از جمله يك پسر بچه و يك زن حامله را با يك کامیون ارتشی از دهکده پوکایاکو (Pucayaco) در منطقه هوانتا (Huanta) بردند . اندکی پس از آن اقوام آنان يك گور مخفی یافتند که بدنهای تکه تکه شده این ۷ نفر در آن بود . اینگونه حوادث آنقدر در ۱۹۶۹ ایالت تحت حکومت نظامی شایع است که حتی روزنامه های رسمی لیم به " کشتار " در روستاها اشاره کرده است . حکومت گارسیا که در همان هفته ، شرایط اضطراری که طبق آن این ایالات تحت حکومت نظامی قرار می گیرند را تجدید کرد ، بدینال راهی بود تا از رسوایی که پیداشدن گورهای دسته جمعی در سال گذشته برای حکومت قبلی بیار آورده بود بر حذر بماند . طی يك حرکت دراما تیک در شب قبل از حضور یافتن در برابر مجمع عمومی سازمان ملل متحد گارسیا سر فرمانده نیروهای مشترک ژنرال انریکو پرائلی (E. Praelli) را اخراج کرد . گارسیا از این شکایت داشت که ژنرال پرائلی از وی واقعیت مبارزات ضد سرنگونی را مخفی نگه داشت بود . ولی این حرکت بیشتر از فقط یافتن يك سیر بلا خدمت گسرد . پرائلی به انتخاب گارسیا بدلیل غیر قانونی بودن آن (که واقعا هم بود)

جنگ برای فتح ۱۹۶۹

انتقاد کرده بود . در مجموع این ژنرال منتخب بلانده ، در بین بقیه فرماندهی نیروهای مسلح ، که عمدتاً پشتیبان گارسیا بودند محبوب نبود . شاید پرائلی ، وقتی کمی قبل از اخراجش از عملیات " تعلیمات یونیتهاس (UNITAS) " که در پیرو مشترکاً با نیروهای مسلح امریکا انجام می شود انتقاد کرد ، سرنوشت خود را بطور قطع تعیین نمود . گارسیا کمی عجولانه عمل کرد ، چرا که نیازمندی بد سیرهای بلا تازه داشت آغاز میشد . دهقانان دهکده لولوپامپا (Llollapampa) در منطقه آکوسمارکا (Acosmarca) که پیوسته مورد تهاجم نیروهای نظامی قرار گرفته بودند ، در مورد يك سته گشتی ارتشی که در روز ۱۴ اوت با هلیکوپتر به منطقه آمده بودند با خبرنگاران صحبت کردند و بر دیوارهای دهکده آرم داس و چکش ح . ک . پ . و شعارهای " برای يك حکومت کارگری و دهقانی — زنده باد مبارزه مسلحانه " نقش شده بود . (بعدها پس از روشن شدن حقیقت ، گارسیو روزنامه ارتجاعی لیم با انتشار این گزارش که از ۸۹۵ نفری که در منطقه برای رای ثبت نام کرده بودند ، فقط ۴۰ نفر و کمتر از نصف این عده به حزب اپرای گارسیا رای دادند ، از کار ارتش بطور ضمنی دفاع کرد) . بیشتر دهقانان فرار کردند ولی حدود ۳۰ سرباز با سگهای پلیس توانستند مردان سالخورده و بسیاری از زنانی که حامله بودند یا بچه کوچک داشتند را بدام بیاورند . سربازها اول به زنان و دختران تجاوز کرده و سپس زندانیان را بداخل چند ساختمان راندند . سربازها در حالیکه فریاد میزدند " تروریستها " یارنجک بداخل ساختمانها انداخته و آنها را به آتش کشیدند .

عدای از دهقانان که فرار کرده و در جنگل پنهان شده بودند خود را به لیم رساندند . وقتی خبر قتل عام دهان به دهان گشت ، گارسیا بجای اینکه با مسئله بطور مستقیم برخورد کند ترتیبی داد که پارلمان و ژنرال را برای پاسخگویی به گزارشات فرا بخواند . ژنرال ویلفرد موری ، فرمانده سیاسی — نظامی منطقه ، آباکوچو ، تعلیم دیده ، مدرسه ، ساند — هرست (Sandhurst) (مدرسه ، انگری انگلستان) و مافوق او ژنرال

سینیسو یاراما (S. Jarama) این ژنرالها مدارکی برای اثبات اینکه نیروهای نظامی در ۱۴ اوت با این منطقه نزدیک هم نشدند ارائه دادند ؟ آنها حتی انکار کردند که در آنجا قتل عامی صورت گرفته است . نمایندگان پارلمانی اپرا از شهادت این دو ژنرال اظهار رضایت کامل کردند . چند ساعت بعد ، اخبار شب تلویزیون گورهای دستجمعی در آکوسمارکا و ۶۹ جسد که ۲۲ تن آن بچه بودند را نشان داد . سپس سر فرماندهی جدید نیروهای نظامی طی انتشار يك اطلاعیه تصدیق کرد که يك سته گشتی ارتشی واقعا ۴۰

روستایی را کشتند . این اطلاعیه ستوان دو ارتش تلموهورتادو و Telmo Hurtado را اولاً به خاطر صدور دستور قتل عام و دوماً بخاطر پنهان کردن آن از مافوقش متهم کرد . (ستوان دوم هورتادو که داوطلبانه همه تقصیرات را بگردن گرفت ، محصول تعلیمات ضد شورشی در امریکا در فورت گولیک در پاناما Fort Gulick, Panama است .

بدون شك وی با ستوان گالی که نقشی مشابه در پوشاندن قتل عام کلاه سبزهای امریکا در میس لای My Lai ویتنام بازی کرد آشنایی دارد) . برای خاتمه دادن به ماجرا ، موری تقاضای بازنشستگی کرد و یاراما از کار خود منتقل شد . انطور که پرائلی عصبانی در يك مصاحبه اشاره کرد ، گارسیا نه تنها از زاویه قانونی فرمانده کل قوای پرو است ، بلکه همچنین تا کنون چندین بار با فرماندهی مشترک ملاقات کرده تا در این باره که چگونه باید مبارزه مسلحانه انقلابی را از میان برداشت گفتگو کند . در هر صورت گارسیا هیچ وجه نمیتوانست ادعا کند که سر فرماندهی مشترک منتخب خودش ، او را در جریان وقایع نگذاشته بود . همچنین گفته شد که ستوان دوها نمیتوانند بدون اطلاع مافوقشان با هلیکوپتر به مناطق روستایی حمله کنند .

بعدا ، گزارشاتی رسید حاکی از اینکه قتل عام آکوسمارکا فقط یکی از سری عملیات پیگرد و کشتار نوع ویتنامی بوده که در ماه اوت در منطقه اضطراری آباکوچو انجام شد . در همان زمان ، ۶ نفر از دهکده ای در نزدیکی لولوپامپا ، احتمالاً باین دلیل که شاهد قتل عام لولوپامپا بودند کشته

¡ CONQUISTAR LA TIERRA!



PARTIDO COMUNISTA DEL PERU

"زمین تصاحب کنید!"

شدند. در دهکده دیگری در منطقه، جسد تیر خورده و تکه تکه شده یک زن و شوهر مسن، با اثر لاستیک ماشین ارتشی بر زمین اطراف خانه‌شان پیدا شد (پارتیزانها از کامیون استفاده نمیکنند). این کشتارهای بی رویه، در هماهنگی با کوشش ارتش برای کوچ دادن اجباری جمعیت روستائی از مناطق انقلابی به دهکده‌های استراتژیک تحت نظارت نیروهای نظامی، جائیکه از غروب تا صبح مقررات منع عبور و مرور برقرار بوده و

تمام حرکات شدیداً تحت کنترل است، انجام شد. اکوسمارکا که قبل از ورود نیروهای نظامی به ایاکوچو در پایان سال ۸۳، ۶۰۰۰ نفر جمعیت داشت اکنون تقریباً خالی از سکنه است. ویلکا شوامان، شهری که مقامات دولتی در سال ۸۲ از آن بیرون رانده شده و بجای آنان کمیته انقلابی تسویه‌ای مستقر شده بود، اکنون مقرارتش است. اعمال مشابهی در ایالت مجاور یعنی هوانگاولیکا گزارش شده است، منجمد دستگیری و قتل یک معلم مدرسه که در مورد فجایع قبلی نیروهای نظامی، به یک کمیسیون اروپائی حقوق بشر شهادت داده بود. در ایالت سن مارتین ۷ پسر بچه که در یک باشگاه تمرین گاراته می‌کردند، بقتل رسیدند.

وزیر جنگ گارسیا خسوس فلورس Jose Flores در ۲۵ سپتامبر اعلام کرد که ۴۰۰ دهکده به دهکده‌های استراتژیک تبدیل شدند که توسط "کمیته‌های دفاع غیر نظامی" نیروهای مسلح اداره میشوند. همچنین اعلام کرد که پس از انجام یک تور بازرسی از ایاکوچو "من خرسند و مطمئن بازگشتم چرا که علیرغم وقایع اکوسمارکا، ارتش از دیسپلین و روحیه‌ای بالا برخوردار است. من بمحض ورود، عشق عظیم اهالی به نیروهای مسلح را بچشم خود دیدم". در پی وقایع اکوسمارکا، گارسیا، چنانکه انتظار میرفت، در مقابل هر استفاده احتمالی از این وقایع برای بی اعتبار کردن نیروهای نظامی در مجموع، اظهار داد. رهبر اپوزیسیون پارلمانی چپ متحد و شهر دار لیمّا الفونسو بارانسن اظهار کرد: "هیچ نیازی به غلو کردن یا رسمی در صدمه زدن به موسسات پیشاهنگد کشور نیست و در این اخطار با گارسیا همراه شد. سخنگوی پارلمانی حزب

ولیکن هرچه این حکومت خسوف را بیشتر در این زمینه افشاء کند (ورفر-میستها و رویزیونیستها در مجموع، هرچه بیشتر در این مراسم خود افشاء کردن حکومت با او همراه شوند) شرایط سیاسی برای سرنگون کردن مسلحانه آن مهیاءتر میشود. پوستر ج. ک. پ. که بلافاصله پس از سرگارا بدن گارسیا منتشر شد، گارسیا را در حالیکه توسط سران نیروهای نظامی پشتیبانی میشود، نشان میدهد. زیرنویس پوستر اینست: "ژوئیه ۱۹۸۵ - ؟"

کمونیست پرو، هوادار شوروی "ما - وقت کامل خود با این موضع (گارسیا) را اعلام کرد. پارلمان با شاق آراء به تصحید از "تثبیت نظام قانونی" گارسیا و همچنین "رفتار منضبط" نیروهای مسلح لایحهای تصویب کرد. قتل عام در زندان لوریگا نچو که در پی این وقایع صورت گرفت، دیگر نمیشد از این صریح تر باشد؛ سیاست حکومت زنده سوزاندن مردم است در حالیکه اپوزیسیون پارلمانی برای این "دفاع از نظام قانونی" هورا میکشد.

هنر انقلابی از زندانهای پرو

"AHÍ VIENE LA NUEVA HUMANIDAD,
LA HUMANIDAD DE LA ALEGRÍA ...
EL PROLETARIADO,
LA ÚNICA FUERZA QUE JAMÁS SE APAGARÁ"

PRESIDENTE GONZALO.



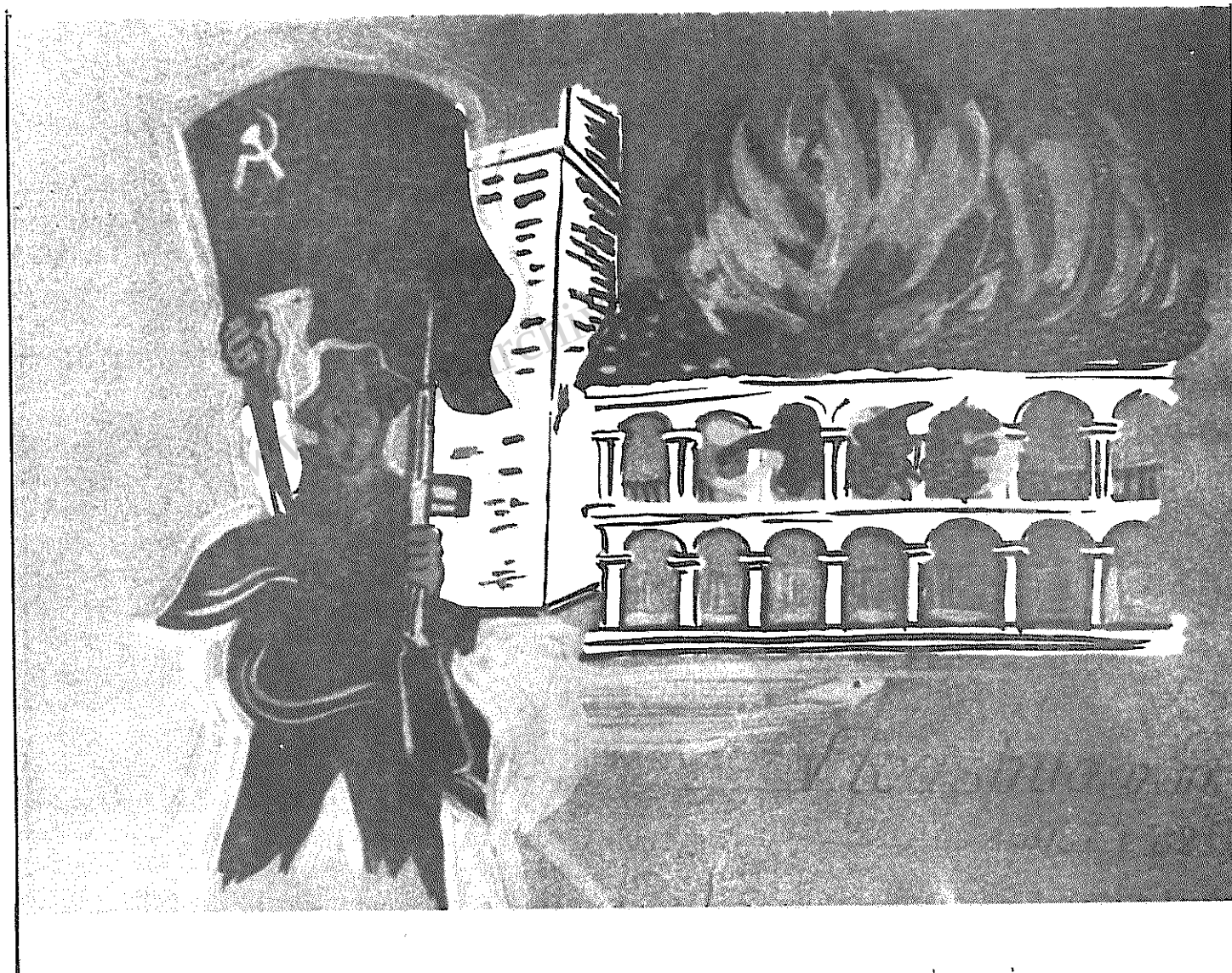
منتخبی از نمایش-
گاهی از دهها
نقاشی که در
زندانهای پرو
انجام شده و به
عنوان بخشی از
آکسیون جهانی
برای دفاع از جنگ
خلق در پرو، در
بسیاری از کشور-
ها به نمایش
گذاشته شد.

"این است
انسانیت نوین،
انسانیتی سرشار
از شادی
پرولتاریا، تنها
شعلهای که
خاموش نخواهد
شد -
صدر گونزالو"
(نقاشی کوچک با
آبرنگ)



www.iran-archive

در ماه اوت ۱۹۸۲
 پارتیزانها در
 شهر کوچک
 ویلکاشوآمان
 در آیاکوچو،
 پادگان پلیس محلی
 را مورد حمله قرار
 دادند. آنها
 اسلحه ها را
 مصادره کرده،
 ساختمان را به
 آتش کشیده



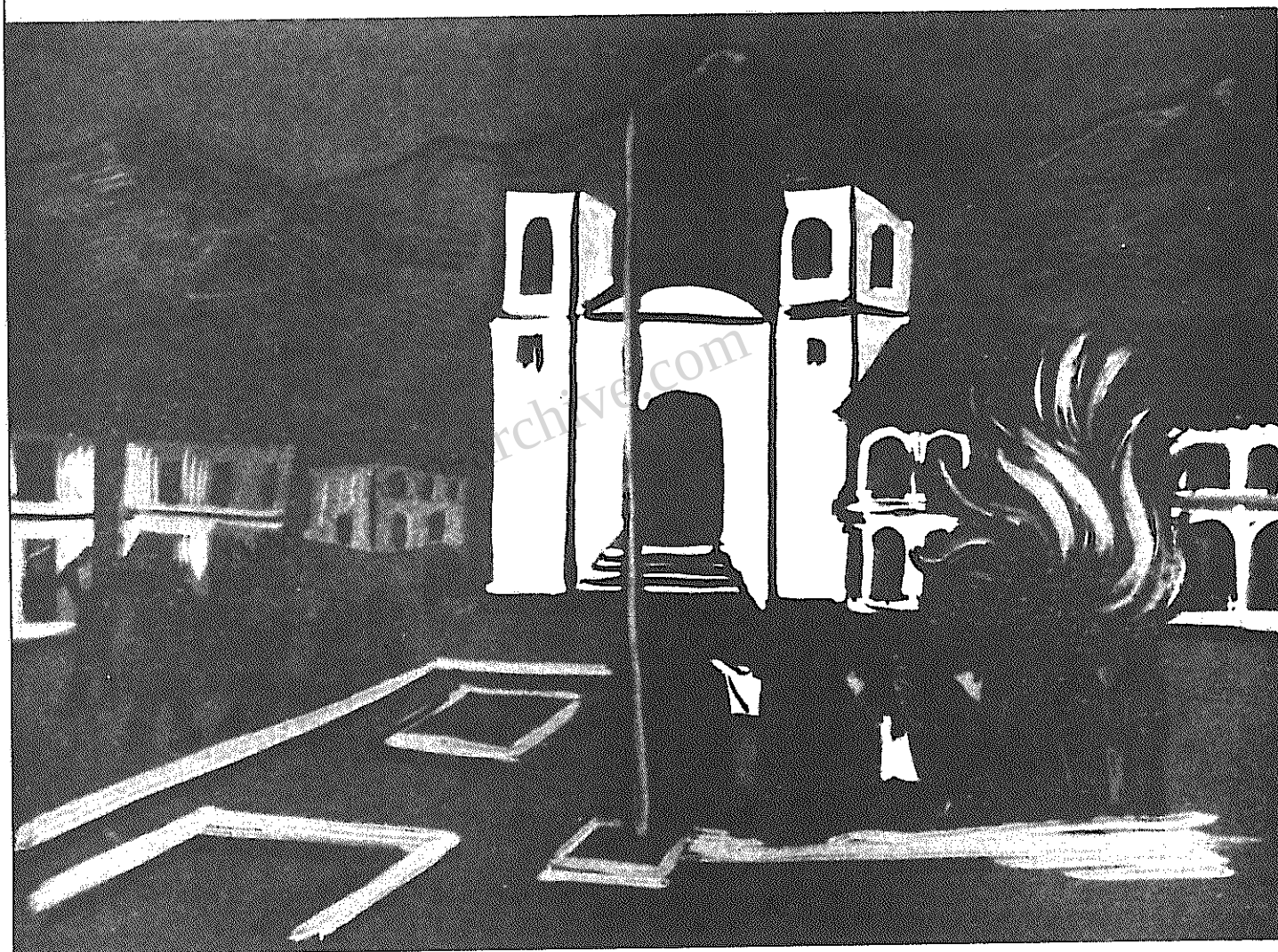
و جلسه‌های عمومی
برای برقراری
قدرت سیاسی
انقلابی نوین
برگزار کردند، یک
مبارزه کلیدی در
مقطع‌ی که برای
اولین بار فتودال-
های جابر محلی



از روستاها بیرون
رانده شدند و
اولین کمیته‌های
خلق در حال
تشکیل بودند.
(۴ نقاشی کوچک.
نقاشی شده با رنگ
خانگی بر روی مقوا،



به امضای
 زندانیان جنگی
 در سنگ درخشان
 رزم در لوریگانچو ،
 لیله ۱۷ اکتبر ۸۴
 (۱۷ اکتبر سالروز
 بنیانگذاری حزب
 کمونیست پرو
 است)



¡ VIVA EL MOVIMIENTO REVOLUCIONARIO INTERNACIONALISTA !



" زنده باد جنبش
انقلابی انترناسیونالیستی -
به امضاء " سنگر
درخشان رزم در
ال فرونتون ،
کلائو، پرو، ژوئن

" ۱۹۸۵



“رنجیرغا را
بگسلیم - خشم
زنان را بسازد
نیروی قدرتمندی
در راه انقلاب رها
سازیم” - چاپ
بوسیله چوب کند -
کاری شده بر روی

بحران انقلابی

تعمیق می یابد

هم آماج حمله توده هاوم ابراری که در نبردیکارمی گیرند نمایانگران است که توده هادر استفاده ازخسونت انقلابی تأمل نمی کنند، وآثرابه جلورانده و به مناطق نوینی گسترش می دهند. نمونه دیگری دراین خصوص، فروپاشی واقعی دستگاه اجرائی سیاهانی میباشد که توسط دولت مرکزی سفیدبرای کمک به ابقاء نظم سیاسی برپاشده است. همانطور که می بینیم شهردارها و اعضاء انجمن شهر کله کله استقامی دهند یا بعد از فهمیدن سرنوشت پلیسهای سیاه و خبرچینها، نا پدید می گردند و بدین ترتیب شوراها ی محلی سیاهان عملاً خلع سلاح می شوند. البته زمانیکه توده هادر گراماگرم مبارزه طبقاتی موضع قاطعی علیه چنین عناصری میگیرند و از آنها تنها خاکستر خاطره خوش خدمتی به طبقه حاکم سفید را بجا میگذارند، مطبوعات بورژوازی زوزه سومی دهند که سیاهان "تشنه بخون" عامل خسونت جاری هستند. در میان توده های غیر مسلح، عده قلیلی رامی توان یافت که از این ضدحمله بسر علیه ستمگر مسلح و قطع کردن چند انگشت دست و پای خائنین راضی نباشند. ارزش عملی این حرکات در تقویت جنبش انقلابی نیز آشکار است. همانگونه که شخص جوانی می گفت، "شما باید چنین کنید، این افراد باید درس بگیرند. این حربه ای مؤثر است - از این به بعد دیگر آنها به این سادگی ها خبرچینی نمی کنند." از اینرو جان کویتزی رئیس پلیس آفریقای جنوبی در مصاحبه ای از انزوای خبرچینهای سیاهش اظهار تأسف عمیق نمود. او بسخنی به این خبرچین ها متکی بوده و آن را در گذشته "سیستم های کاوش حمایت در میان جنبش سیاهان میج نامید.

حمل و نقل عمومی و دادوستد با سفیدپوستان گرفته تا عملیات سازمان یافته علیه پاسگاههای پلیس، تا تهاجمات برنامهریزی شده به حومه های سابقاً غیر قابل دسترس و نواحی مرکزی شهرهای سفید پوستان، بطور گسترده و عمیقی ریشه دوانده اند. تمام اینها با کارگران معاند، مدارس و مزارع و کارخانه ها کره خورده اند و ترسیم کننده شجاعت و بی صبری و خشم جوانان در همه جا میباشد. در کیپ تاون دولت تقریباً ۵۰۰ مدرسه "رنکین پوستان" را بست. دولت تقریباً ۵۰۰ مدرسه "رنکین پوستان" را در منطقه کیپ تاون بست - مدارسی که دانش آموزان آنها را به پایگاههای برای سازماندهی مبارزات سیاسی شان تبدیل کرده بودند. حال آنکه در دیگر مناطق انفجار آمیز مانند سووتو، پلیس برای واداشتن دانش آموزان به بازگشت به مدرسه و پایان دادن به تحریم، تنهادریک روز صدها تن را دستگیر کرد. در معادن و کشکشهای جزئی اتحادیه ها (که بطورتاریخی محدود به خواسته های اقتصادی بوده)، بارش بحث و جدل درباره آینده آزانیا و نقش طبقه کارگر، پایه عرصه سیاسی می گذارند. اعتصاب عمومی ای که برای اولین بار علیه دولت اعلام گردید - بعنوان پاسخی به تهدیدات پر زیدنت بوتاکه می خواست تحریم های اقتصادی خارجی را با اخراج کارگران مهاجرتلافی کند - علیرغم تلاش دولت برای بازداشتن آن، وسیعاً اجرا شد. مصال دره کردن اتوبوسها و کامیونها برای درست کردن باریکاد توسط جوانان، استفاده از کوکتل مولوتوف، واژگون کردن خودروهای سفیدپوستان و آتش زدن آنها، صحنه های دیگری هستند که هرچه بیشتر عبادی می شوند. خلاصه آنکه، با وجود تشدید اختناق،

هیچ برگشتی وجود ندارد. چشم انداز عادی سازی اوضاع، بوسیله شورشیان آفریقای جنوبی به خاکستر تبدیل گشته و زیاده های آن بشکلی ماریپیچی می رود تا هر چه بیشتر به موقعیتی نظیر برخی اشکال مبارزه آشکار برای گرفتن قدرت سیاسی نزدیک گردد. در چند ماه گذشته جوانان فجاره ری مداوماً بسیط و تقویت شده، و مبارزه خستکی ناپذیر توده های آزانیا علیه رگم تمامی کوششهای مهاجران سفید پوستان برای درهم شکستن آن، اوج گرفته و بهر گوشه کشور نفوذ کرده و بخشهای وسیعتری از مردم را مشقتل می نماید. از کیپ تاون تا ژوهانسبورگ، از پورت الیزابت تا دوربان، تقریباً با تناوب روزانه نبردهای شدید در خیابانهای شهرکها و موطنها (مناطق اختصاصی) ادامه یافته است. برای حفاظت از مهاجران سفید پوستان، مناطق سیاه پوستان نشین را بوسیله سیمهای خاردار آبارتایید مهر و موم کرده اند. این مناطق بطور فزاینده به مناطق خطر دشمن، پایگاههای سیاسی توده های تحت ستم برای بازتشکل یافتن و انجام ضدحمله تبدیل گشته اند. مبارزه اوج یابنده را چه از مورد اعتقاد قرار دادن جوانان سیاه پوستان که بابرپائی باریکادها و شلی آتشین در برابر کامیونهای مسلحی که وارد قلمرویشان می شوند، و چه بوسیله مراسم تشییع جنازه آخرین فردی که مستقیماً بدست گردن کلفت های ترسوبه قتل رسیده، می توان مشاهده کرد. عزم توده های آزانیا در چندان گشته و می رود تا به سطح عالیتتری از مبارزه انتقال یابد - مبارزه ای جسورانه تر و سازمان یافته تر - که مستلزم حفظ مقاومت و ارتقاء آن در مقابل سرکوب تشدید یافته دشمن است. شورشیان از تحریم موفقیت آمیز

فروریزی نظم "عادی"

با کنار زدن این خبرچینها و خائنین (اگرچه افرادی مانند بوتالزی هم هستند که نقض عهد کرده و حمله به پلیس و تظاهرات توده ای را با هم نشخواری کنند)، دولت سفیدپوستان کاملاً "عریان در مقابل مردم آزانیاقرامی گیرد. حاکمان سفید در تلاش برای برقراری نظم به خونریزی و ترور صرف متوسل شده اند، اما نتیجه مطلوبی بدست نیاورده اند.

حالت فوق العاده ای که چندماه پیش توسط رژیم سفیدپوستان اعلام گردید، دقیقاً

نمایشی بود از بحران بیسابقه اش. این که برای اولین بار بعد از ۲۵ سال، دولت آفریقای جنوبی را مجبور به برقراری تداوم بی سرکوبگرانه و بی‌نموده نشان زنده ای از ضعف سیاسی دولت در مواجهه با شورشیان و غیرقابل کنترل شدن اوضاع می باشد. اطلاعیه ۲۱ ژوئیه پرزیدنت بوتلا "مامتوجه شدیم که گلوله های پلاستیکی مؤثر نیست و نیاز به استفاده از گلوله واقعی داریم" - اجازه نامه ای بود به دور جدیدی از کشتار که بنوبه خود به آتش خشم توده ها افزود. هم ارتش و هم ضدچریک

های "خصوصی" مجبور گشته اند به پلیس پر مشغله آفریقای جنوبی در دستگیری هزاران نفرو کشتن صدها تن دیگر یاری رسانند. این "تدابیر اضطراری" تنها به ترس زل بیشتر پایه های رژیم خدمت کرده است. آنها شاهی بر برآمدهای فزاینده سیاسی توده ها مستند، توده هائی که اکثراً آماده فدا کردن جان خود در راه سرنگونی رژیم سفیدپوستان می باشند، و این در حالی است که مزدوران رژیم برای بقای حاکمیت سفیدپوستان دست به شقاوت و درنده خوئی بیش از پیش می زنند. یک نمونه از شکاف رشدیابنده در جبهه سفیدپوست وفادار به حاکمیت اقلیت، شرکت برخی از جوانان و دانشجویان سفید پوست در تظاهراتی ضد آپارتاید، بخصوص در دانشگاهی باشد، جنبش ضد



خدمت زیرپرچم بویژه در میان جوانان منتسب به کلیسای آنکلیکان ظاهر گشته و مقامات مرکزی وزارت دفاع آفریقای جنوبی را گنج و دست پاچه کرده است. بنابه گزارش برخی منابع نظامی غرب در ۱۹۸۵، بین ۸ تا ۲۰ هزار نفر غیبت داشته اند. این رقم ۴ تا ۵ برابر بیش از ارقام سالهای اخیر است.

با وجود این، دولت در حالیکه مهمات و ابزار سرکوبگرانه روزانه خود را مرتب تجدید می نماید، مجبور گردیده یک بار دیگر با قوانین رفم این سوآنسور بکشد. اگر اعلام وضع اضطراری در ماندگی رژیم را بر ملا میکرد، ضعف بنیادی آن با واقعیت دیگری آشکار می شود: این رژیم آنقدر قوی نیست که تنها سر سختی نشان دهد بلکه می باید به توده هاشیرینی (گرچه بی مزه) نیز تعارف کند. تلاشهای سست رژیم برای زدودن علائم رسمی فقط مجاز برای سفیدها از روی درهای ورودی و پاک کردن برخی مظاهر تبعیض در زندگی روزانه، با ایجاد امکانات فوتبال و والیبال برای جوانان سیاه پوست، اثرات مطلوبی به جای نگذاشته است. همانطور که لنین زمانی توصیف کرده، هدف از چنین رفمهایی کاستن از شدت ناآرامی یاواداشتن توده های انقلابی برای دست کشیدن از مبارزه و با حداقل ست کردن آنها می باشد. اما بالعکس، هر بار که رژیم بونا و امپریالیست های مدافع آن خود را افشامیکنند در خدمت توده ها قرار می گیرند و هر بار خود توده را از نظر سیاسی با موضع اساساً ضعیف دشمن - علیرغم نمود سراسر نظامی آن - آشنا ساخته و عزمشان را برای مبارزه استوار می نماید.

رشد و پختگی موقعیت انقلابی

یکسال از شروع این شور و شهادت آفریقای جنوبی می گذرد، ولی این مدت امپریا - لیست ها و مهاجران سفید پوست قادر به خاموش کردنشان نبوده اند. همانگونه که در مقاله "انقلاب آفریقای جنوبی را بخود می خواند" - ج ۲ - ب ۲ - شماره ۲ - اشاره نمودیم اوضاع انقلابی در آنجا مدتهاست که در رشد است - اوضاعی که برخاسته از نظم استعماری طرح ریزی و حمایت شده توسط نظام امپریالیستی و تمام خصوصیات اقتصادی و تاریخی آن است - و در دهه گذشته طغیانهای توده ای مهمی را بوجود آورده است. آفریقای جنوبی دستخوش یک بحران

موقعیت انقلابی هستند که احتمال بعضی جدالهای آشکار برای کسب قدرت سیاسی یا حتی یک جنگ داخلی میان اقلیت سرمایه دار حاکم سفید پوست و توده های آزانیار مطرح می کنند - اگرچه در لحظه کنونی چنین مسائلی بطور غیر مستقیم وجود دارند. البته منظور این نیست که مبارزات توده هادریک خط مستقیم بدون تأثیر موانع و یاشکاف هائی که به بورژوازی پادهد،

پیش می رود، و نه بهیچوجه منظور آن است که به مشکلاتی که در غیاب رهبری خط و تشکیلات انقلابی، مانع گسترش آن مبارزات می گردند، کم بهادیم نقطه پر اهمیت برای آغاز حرکت در این جهت، عبارت است از درک همه جانبه بحران عمیق و غیر قابل ترمیمی که در مقابل دولت آفریقای جنوبی و معلمان امپریالیستش خود نمائی می کند.

آزادیها و محدودیتهای

بورژوازی امپریالیستی

از سوی دیگر بحران سیاسی دولت سبب بروز چنین وچروک های مالی جدیدی در اقتصاد بحران زده گشته و بی ثباتی سیاسی، اثرات نامطلوبی در محافل مالی و اقتصادی غرب بوجود آورده و ورزش های کوچکتری مانند بیرون کشیدن سرمایه و عدم پرداخت وام ها، از جمله فرار پسر و صدای چند کمپانی که گویا می توانند موجب آغاز بحران بانکی گردد، باعث گشته است. این محافل اساساً نفوذشان را برای تسریع تغییراتی که با هدف کاهش التهاب صورت می پذیرند، بکار برده اند. چرا که اگر راه هائی برای خاموش کردن این انقلاب پیدانشود ویرانی بیشتری را برایشان بار خواهد آورد.

بانک "بارکلیز" اعلام نمود که حتی اگر این بانک "آماج سهلی برای حمله" باشد (اشاره به نوشته شدن یک شعار ضد آپارتاید بروی دیوارهای شعبه این بانک در انگلستان است)، اما "نیروی خیر خواهی" در آفریقای جنوبی است. "بابانک" "در سدن" آلمان غربی، که یک خط قرمز از درهای بانکش در فرانکفورت تا کنسولگری آفریقای جنوبی کشیده شده بود ارتباط خونین این دو را نشان می داد، دلیلی نمی بیند که به انتقاداتی سخت بپردازد، چرا که موعدها سر رسیدن می ازوم کلان و کوتاه مدت آمیلیا

سیاسی عمیق است. برخورد های مستقیم ستمگران و ستمدیدگان در سال گذشته بر روند این بحران قطعیت بخشیده است. این روند همراه با فروپاشی نظم روزمره و توانائی حاکمیت، اوضاع را باتکان بسوی یک رویارویی مستقیم تر بر سر قدرت سیاسی به پیش رانده و جوانان را تشدید می کنند.

این تصادم سیاسی، طبقه حاکم اقلیت سفید پوست را بر شکاف کرده است. راه حل های مقابل پای آنها شدت محدود بوده و همراه با این، هر قدر می که برای دوباره بدست گرفتن کنترل اوضاع بر می دارند، به افشای بیشترشان می انجامد. تمامی این اقدامات و راه حل ها علیه مبارزه پسر تحرک و سریعاً رشد یابنده اما غیر مسلح توده های باشد، مبارزه ای که هنوز بطور عمده خود بخودی و سازمان نیافته بوده و با وجود آنکه فاقد رهبری پرولتری انقلابی است در مقابل تلاشهای بازدارنده دشمن درس آموزی کرده و راه خود را به پیش می کشاید. خلاقیت سیاسی توده هادربات بورژوازی شکاف انداخته و بطور عینی سطح مبارزه را بدان حد ارتقاء داده که بورژوازی نمی تواند بدون پرداخت بهای سیاسی سنگین تر آنرا فرو نشانند. همانطور که جوانان با سنگاپشان نیروهای ارتشی را به سخره می گیرند و رفمهای آبی رژیم هم با استهزا و پسر و میگردند.

زمانی که حاکمیت آپارتاید دیگر قابل تحمل نباشد و حاکمان آپارتاید دیگر نتوانند مانند گذشته ریاست کنند، آنوقت است که فضا از عطر سرمست کننده مبارزه برای کسب قدرت سیاسی آکنده میشود. لبه تیز شورش هادیکر صرفاً در جهت فرو نشاندن عصیانیت با فشار توده ای برای تخفیف دادن فشار سرکوبگر آپارتاید - مثلاً برای دست زدهای بالاتر، از بین بردن سیستم گذرنامه یا برای صندلی های بهتر در اتوبوسی که به مقصد جهنمی که سیستم حاکم برای سیاهان رزرو کرده - نمیشد. حتی با وجود آنکه این آگاهی سیاسی بطور خود بخودی در کوره حاد مبارزه با دشمن زخم خورده بدست آمده، اما توده های انقلابی را قادر ساخته آغاز به درک نیرو و قدرتش و جستجو برای یافتن ابزاری جهت از بین بردن شیوه زندگی تحمیلی نمایند. همین عناصر در حال غلیان

آن سال آیینده خواهد بود. بندل دستگاه ستم پیشه آن می باشند، رژیمی که نظام حاکمیت مهاجری سفیدپوستان در برادعای یک گزارش دولتی (صرفنظر از اینکه تاجه حداین خبردقیق است)، اگر صادرات کرومیموم آفریقای جنوبی ۲۰ در صددر سال کاهش یابد، درآمدناخالص ملی آلمان غربی ۲۵ درصدتنزل خواهد کرد. تمامی این مسائل نقش سیاسی آپارتاید رابعنوان دارنده یک شرایط عالی و سود آوربرای یک نرخ بالای برگشت سربده امپریالیستهای غربی نشان می دهد. این مسائل همچنین تأکیدبراین نکته دارندکه چگونه تمامی این بحران، بحران امیر - یالیسم غرب است وچقدرمؤسات و رهبریل حاکم آن مصمم به پایداری هستند.

علیرغم سیل حرافی درباره تحریم هایواشمعدنی، وضدحرافی درمورد قطع جریان حیاتی موادمعدنی، بیانییه ای از سوی جامعه تجارآفریقای جنوبی به پزید- نت بوتوا، مسئله را اینطور مطرح می کند: "بقای مامتکی برتغییراتی ضروری درسا- ختارمی باشد تا از ارزشهای سیاسی، اقتصا- دی واجتماعی ای که بوسیله شرکاء عمده ماندنبال می شود، حمایت گردد."

در شرایطی که آزادی های امپریالیست های دوسوی اقیانوس اطلس محدودترگشته ودرمقابل، شعله های شورش بیش ازپیش اوج می گیرد، از لایهای مقالات اصلی- نشریات این کشورها سؤال زیربه هزار و یک طریق مطرح می شود: "چکاربایدکرد؟" این سؤال بیان نگرانی شدیدآن افسران امپریالیستی است که مناصب تعیین کننده وکلیدهای تأسیسات ناتورا در دست دارند تا میدان را، این بحران آنگونه که- سرمقاله نویسان آرزومندنشریات امیر- یالیستی لجبازانه درتشریح این جدیدترین وادامه دارترین بحران اصرارمی ورزند، به یک "ناآرامی موضعی وگذرای اجتماعی" تبدیل نشودو هیچ "راه گریز" روشنی- برایشان وجود ندارد.

امپریالیستها باید آفریقای جنوبی را ثبات بخشیده ونقطه پایانی برش- هوش- هائی که این مناطق مهم را بلرزه درآورده بگذارند. مبارزه، آنها را مجبورمی کندکه دست به تعدیلاتی سریع درنظام آپارتاید بزنند، ودر همان حال که ارتباطات خود را با اپوزیسیون بورژوازی برای پیشبرد بهتراهدافشان محکم می کنند، اصلاحاتی نیز بعمل آورند، درعین حال آنها بیش ازهر چیزمجبوره حمایت از رژیم در قدرت و

نظام حاکمیت مهاجری سفیدپوستان در آفریقای جنوبی یعنی غیرممکن بودن هر نوع دموکراسی بورژوازی در این نقطه از جهان - درعین حال تعارضات اندکی که انعکاسی از تقسیم کاری بیشتر درون طبقه حاکم است، بالاتر از استراتژیهای این طبقه برای ابقاء برتری، ظاهر گشته اند. در حالی که سر سخت ترین عناصر سیاسی ارتجاعی آفریکانوز تهدید می کنند که به- خشونت تلافی جویانه بدتری در صورت انجام پذیرفتن "رفرمهای بیشتر دست خوا- هند، برخی از بازارگانان آفریقای جنوب- بی بصورت یک "اپوزیسیون لیبرال" پوست عوض کرده اند، و بلندگوی میانه- روئی شده اند که "نگران" کندی کاردر راه پاکسازی و تطهیر تصویر آپارتاید هستند. این بخش از سرمایه داران، از جمله شخص پرنفوذ شرکت انگلو-آمریکن بنام "ج - و - ریلی" و "هاری اوپن هایمر" معدن دار که او نیز به اتحاد اپوزیسیون بورژوازی یعنی جبهه متحد دموکراتیک تعلق دارد، ملاقات تماشایی بزرگی با رهبران رفرمیستهای هوادار شوروی یعنی کنگمره ملی آفریقا در تبیین داشتند. آنها چندین بر- نامه رفرم بی دردسر را بعنوان پیشنهاد عرضه کردند. مهیج ترین این پیشنهادات در برگیرنده طرحهای گوناگون سهم بری از قدرت بود. همراه با آن، درخواست برای استعفاء، بوتاقرار داشت که گویا "بی کفایتیش" را در دوران بحران "ثابت" کرده. البته اینها همان چهره های سودا- گری هستند که بوتارابه قدرت رساندند و تا اوایل همین دوره های بحران از او پشتیبانی کردند. این "اپوزیسیون" جدید الولاده، بالاتر از هر چیزی، به رژیم فضای مانور بیشتری می دهد و خود می تواند مذاکراتی را که تاکنون با سازشکاران شدیدآبی آبروشده وعناصر سیاهپوست طرفدار آمریکای غیرممکن بوده است، پیش- ببرد.

یک عامل دیگر آن است که، در حالیکه در مجموع بورژوازی امپریالیستی غرب اساساً بر سه هدف "عادی کردن" اوضاع در آفریقای جنوبی اتحاد دارند، ولی مسلماً اختلافاتی نیز درباره چگونگی به انجام رساندن این کار موجود است. این مسئله برای به اجرا درآوردن تقسیم کاری مشابه در مذاکرات آفریقای جنوبی، بین کسانی که خواهان حمایت بی شائبه از

رژیم هستند و کسانی که "مخالفان شدید" آپارتاید بوده و در جستجوی رفم سریعتری می باشند، مورد استفاده قرار گرفته است. در تحلیل نهایی رهبران کشورهای عمده سرمایه گذار بدون تردید تمایل به درهم شکستن انقلاب دارند، و یک جریان نیرومند در میان آنها طرفدارها کردن می هابدون لغاطیهای انتقاد آمیز توده پسند جاری است. این وضع به گویاترینین شکل توسط رونالد ریگان و شریک متعصب راست مذهبی او، جری فال ول* ارائه می گردد - "فال" اولین خارجی است که بوئا به اوجازه دیدار از زندانهایش را داد. بدون شك آخرین دور سرکوب فوق العاده توسط رژیم پرتوریا و وسیعترین پشتیبانی را داشت، معذالك، مذاکره کنندگان امپریالیستی فعالانه در تلاش پیمودن راهی بسوی برخی تغییرات ظاهری بودند. کسانی که در درون محفلهای حاکم غیب نقش اصلاح گران بزرگ را بازی میکنند، افرازی نظیر کندی و میال کیهای اودرنیو- بیورک تاپیز، خواهان تغییراتی مانند ایجاد یک سیستم رای گیری که سیاهان را نیز در بر گیرد، قانونی نمودن "مخالفتین غیر سفید پوست" بهیود اختلافات شرم آورد در میان مدارس نژادهای مختلف و محور قوانین بی آبرو شده نژادپرستانه هستند. برای انجام اصلاحات به رهبران سیاه گفته می شود که کمک کنند مردم را برای پذیرش چنین اقداماتی متقاعد نمایند. مطبوعات هوادار دولت فرانسه بسیاری از این حرفها را قرقه می کنند، بیا رنگ و لعاب حقوق بشری خودشان جلای دهند، حرفهایی که تنها از دهان "سوسیالیست" هائی باور کردنی است که برای دفاع از اقتدار ادعایی خودشان جهت آزمایش بمب هسته ای، کشتی طرفدار حفظ محیط زیست را غرق کرده اند و به سرکوب جنبشهای استقلال طلبانه در مستعمراتشان مانند گوادلوپ و مارتینیک دست می زنند. آماره آپارتاید برایشان شرم آوری شود. کسی که صادقانه تراز هر کس موضع فرانسه را گفت، ژاک اونژینگر* سخنگوی حزب سوسیالیست است. او در تقاضایش برای اجتناب از "بی نظمی مرکب بار در تمامی منطقه" توضیح داد که آنها خواهان دیدن سقوط این "غول پای گلین" نیستند. "ما طرفدار افراطی ترین استراتژی نمی باشیم: از طریق گفتگوست که اصلا-

حات عمیق و لازم می باید در آفریقای جنوبی بی فراهم گردد". یعنی لطفا انقلاب نکنید. اگرچه، هر از گاهی ژست های لیبرال مآبانه همراه با تقاضای لغو حکومت نظامی را در مطبوعات انگلیسی می توان یافت، اما در واقع بورژوازی موضعی محافظه کار تراز این را دارد (شاید هم در مجموع موضع آمریکا را بنماییش گساده) بدین صورت که حمایت آشکار از رژیم رامپشن ترین مسیر می داند. گاردین روزنامه لیبرال انگلیس بی- شرمانه می نویسد: "اگر تغییرات بدون تراژدی، انتظار و امید شماس آنگاه بوئا و مهارتهای سیاسی او (بنظر ما شدت بی جا- ذبه اش) تقریباً تنها عوامل ممکن در درون چارچوب کنونی سیاست آفریقای جنوبی هستند. کسانی که در خارج نشسته اند باید به اخطار و تشویق برای بهبود اقتصاد آفریقای جنوبی راضی باشند، کاری که دقیقاً بهترین شانس برای تغییر صلح آمیز است." بریتانیایی ها که بحران اقتصادی شان مشکلات مهمی را برایشان بیار آورده، سعی دارند از عدم وجود جنبشی بزرگ و سر سخت ضد آپارتاید (نظیر آنچه که در آمریکا وجود دارد) سو دیرند. هر هر فرصتی استقلال می کنند که بخطر انداختن منافع ملی - داد ستدها و سرمایه گذارهای این کشور در آفریقای جنوبی - نه لازم است و نه "مؤثر". اما بدیختی این عوام فریبان، چه در انگلیس و چه در آمریکای شمالی این است که هر اظهار ریاکارانه ای درباره شرایط شوم سیاهان آفریقای جنوبی در میان بخش های انفجاری توده های شهرهای امپریا - لیستی جرقه می زند، توده هایی که خودشان هم دلشان از ستم ملی پر است. سیاهان و جوانان آسیایی و آمریکای مرکزی در هندزورث Handsworth، بریکستون Brixton و تاتنهام Tottenham اخیراً با شورشیان در خیابانهای انگلستان، عنصر جدیدی را وارد بحث کردند، و حوادث جهان، از جمله بحران هیئت حاکمه کشور شان، بهیچوجه در روحیه آنها خللی بوجود نیاورده است. جوانی درباره ناآرامی های بیرنگه بام گفت "این جادوست مثل آفریقای جنوبی است. برای ماهیچ فرقی ندارد." توده های آذربایجانم نیستند به علاوه خشم فروکش ناشدنی آنها، نیروهای بسیار

ری را در اطراف جهان، بهیژه از میان جوانان و دانشجویان آمریکای اروپا به عرصه فعالیت سیاسی کشانده است. جنبشهای گسترده مخالفت با آمریکا به عنوان پشتگاه امپریالیستی عمده حامسی آپارتاید، در مقابل تحولات بزرگ آفریقای جنوبی واکنش نشان دادند. در محوطه دانشگاه ها تحصن، مناظره و تظاهراتی صورت می گیرد که خصوصاً علیه سرمایه گذاری شرکت ها و دانشگاه ها در آفریقای جنوبی هستند، و اغلب منجر به دستگیری های وسیع می شوند. مبارزه برای رهائی از بوغ امپریالیسم در آفریقای جنوبی، به همراه فعالیتهایی که در حمایت از آن صورت می پذیرد چهره و طبیعت دشمن را هر چه بیشتر برای شورش، گران جهان عریان ساخته است. در سیر این مبارزه است که مسائل مهم و عظیمی درباره ضرورت سرنگونی این سیستم بطور جهانی قدام می کند. زمانی که یک امپریالیست خود را تحریم می کند. این ترغان خشم عمومی متأثر از خیرش از این است که سبب بحث و جدال بر سر اعمال تحریم اقتصادی گشت، مسئله ای که کشور های عمده سرمایه گذار ما بها بودند رقیب آن بودند. موضع لیبرال امپریالیستی بر پایه تلاش برای "کاهش ناآرامی" افکار عمومی و القاء این نظر که موقعیت آفریقای جنوبی مسلماً "قابل دموکراتیزه کردن" است، می باشد. یکی از قصه های مشهور کودکان در غرب، داستان امپراطوری است که لخت مادر زاد در مقابل زیستن دستان خود این سوآنسومی رفت و چنین می پنداشت که لباس جدیدی برتن دارد، امپریالیستهای نژاد پرستانه ای که می خواهند خود را از زشت ترین جنبشهای آپارتاید جدا سازند، حال آنکه با این تلاشها تنها همدمی نزدیک خود را با آنها - تایید بر ملامی سازند. اعمال مرنوع فشار جدی اقتصادی از طریق تحریم های ناچیزشان هرگز موضوع مورد بحث نبوده است، بلکه بیشتر تلاشی بوده برای آماده کردن شرایط عمومی جهت استفاده از تحریم های سیاسی با قصد روشن کردن اینکه چه کسانی سگ های زنجیری هستند و چه کسانی اربابان، و علاوه برای اینکه تاحدودی اعتماد از بین رفته نسبت به امپریالیسم، که اخیراً می کوشد خود را از زشت ترین خصوصیات آپار-

تایید جدا کنند، راجع بران کنند.

سرمقاله نویسان نشریات بورژوازی، هنرمندان در هر گوشه ای این سؤال را مطرح می کنند که "آیا با تحریمها باید واقعاً هر توریار اکوشالی سختی دهند یا فقط اینهامی باید تهدیدهایی سمبلیک باشند؟ کیست که ناخواسته توسط چنین تدابیری بیشتر صدمه خواهد دید؟ چه مدت طول خواهد کشید که آفریقای جنوبی تسلیم شود؟ اوتالهم، بیشتر نویسندگان سعی کردند تا اهداف پایمال شده پشتیبانی کنند. آنها چنین استدلال می کردند که سیاهان بیشتر از همه از تحریمها صدمه خواهند دید زیرا... بوتا تهدید کرده که اگر تحریم علیه آن کشور اعمال شود او سیاهان را منتظر خدمت یا اخراج خواهد نمود، و با به خطر انداختن قابلیت سیاهان برای رشد اقتصادی، در مقابل تدابیر غرب دست به تلاقی خواهد زد.

زمانیکه فشار بین المللی، قدرتهای بزرگ را وادار به اتخاذ یک رشته ژستهای ایستادگی علیه آفریقای جنوبی نمود، معلوم شد که چقدر این تحریمها فربس آمیز - و توخالی - هستند. هر اقدام واقعی اقتصادی بالاخره گریبان این شریکان پرمعامله را می گرفت و سرمایه گذاران، خود را تحریم می کردند. با توجه به مسئله فوق، این نوع تحریم های دروغین زیاد هم تعجب آور نبود.

فرانسه آغازگر بی پروای تحریم علیه آپارتاید از سوی گروه کشورهای امپریالیستی بود. کاخ الیزه سفیرش را فورا خواند و موقتاً مرکز امنی خود را در کوئینز بستر و قول داد ۱۸ ماه تمام هیچگونه سرمایه گذاری جدیدی انجام ندهد. آنها این مسئله را به سازمان ملل کشاندند! و نالداریگان دیوانه شد. او دوپایش را در یک کفش کرد و از هرگونه اقدامی سرباز زد، تا اینکه کنفره آمریکادار عکس العمل به فشار گسترده و مخالفت قابل ملاحظه (با توجه به اینکه اکنون از نظر سیاسی مسئله در آمریکا حادث شده و حمایت بیشتر از آفریقای جنوبی صورت میگیرد) اعلام کرد که ریکان در "جهت دیگری" موضع گرفته. برای ریکان محکوم نکردن رژیم مورد حمایتش، یک مسئله سیاسی صرف بود. مارگارت تاچر بیشتر در مقابل اقدام به تحریم مقاومت کرد، ابتدا "به مثابه یک پرسنل" از قبول پیشنهادات بازار مشترک شانه خالی کرد، سپس علیه موج

کشورهای مشترک منافع ایستاد.

تحریم بی آزار آمریکابالاخره در - باره فروش کامپیوتر و تکنولوژی هسته ای و عدم پرداخت وام جدید، حداقل نه مستقیماً - سرکتهای آمریکایی، تصویب شد. این تحریم مسلماً و امهایی که از طریق منابع وابسته به آمریکا و انگلیس داده می شد را در برنشی گرفت، منابعی که هرگز هیچگونه ادعای اعمال تحریم نکردند. تا اینکه تحت فشار رهبران نوکرمش - نو - مستعمرات آفریقا که بهر حال مثلاً "می باید جانب آفریقایها را می گرفتند، تحریم - های آبکی به سبک آمریکا توسط کشورهای مشترک المنافع اتخاذ گردید.

نتایج عدم برای این اقدامات و همچنین تلاشهای مشقت بار امپریالیستها برای پوشاندن رشته خونین ارتباط مستقیمشان با آپارتاید، موقعیتی سرشار از خودافشگری بوجود آورد. نادانها دفاعی جانانه از دمکراسی بورژوازی که گویا با شیوه های نژادپرستانه و بربرمنشانه آفریقای جنوبی بی ارتباط است، بعمل آمد. فی المثل روزنامه کاردین بطرق زیر به پرزیدنت بوتا بخاطر پیشنهاد اعطای تابعیت به سیاهان تحت عنوان "چرخشی تاریخی" اعتبار بخشید: "... کاملاً اشتباه خواهد بود که تغییرات دیروز را بعنوان تغییری بی اهمیت تلقی کنیم، آنها به این دلیل ساده که این تغییرات اثر عملی و سریع اندکی خواهد داشت. آقای بوتا پایه ایدئولوژیکی آپارتاید (یعنی جنبه تنفر - انگیز تابعیت خارج از موطنی که بموجب آن تمامی سیاهان می بایست تابعیت موطنهای را می داشتند حتی اگر در آنجا زندگی نمی کردند) را بی اثر ساخت. بر مبنای همین استهزاء بود که سفیدپوستان توانستند بخود بقبولانند که تحت یک دمکراسی زندگی می کنند." از طرف دیگر، در اینجا نکته ای نهفته است: یکی از امتیازات اعجاب انگیز دمکراسی بورژوازی عبارت است از ارزش ایدئولوژیک آن در ترویج خزعبلات بی حد و حصر.

آپارتاید غیر قابل

دمکراتیزه

کردن است

وضع دشوار امپریالیستهارحاصل تصادفات آفریقای جنوبی همانقدر اساسی

است که عظیم است، چرا که نمیتواند به آپارتاید پایان بخشند، یا حداقل نظام اصلی حاکمیت که بدان شهرت یافته - اند را عوض کنند. بحران امپریالیسم که بطور ثابتی در سطح جهانی شدت می یابد و در زمینه تشنجات شرق و غرب حدت می گیرد، در آفریقای جنوبی نیز انعکاس پیدا کرده است. چارچوب فوق به امپریالیست -

های غربی دیکته می کند که اکنون بیشتر از همیشه می بایند این شریان زندگی بسیار سودآور و پراز مواد معدنی کلیدی و غنی که به امپراطوری آنها زندگی می بخشد را با چنگ و دندان حفظ نمایند، آنها نمی توانند این پایگاه مرزی استراتژیک و صرف نظر - نکردنی جنوب را به توده های آزانیا ریا روسهای در انتظار نشسته واگذارند. آفریقای جنوبی پایگاهی است که در سالهای اخیر آنرا بعنوان بخشی از تدارکات جنگ جهانی، به مهارت بنا نموده اند.

چرا آنها قادر نیستند آپارتاید را دمکراتیزه کنند یا حاکمیت مسلح و بیرحمانه سفیدپوستان را در جهت یک "دمکراسی [بورژوازی] عادلانه، متبدن و چند نژادی" دگرگون نمایند؟ درست است

که آپارتاید نظام ستمگرانه و وحشیانه ای است اما نه خارج از منطقی که بر آن استوار است. آپارتاید طراحی شد تا ساختار سیاسی لازم را برای سرمایه مالی بیس - المللی در جهت استخراج حداکثر ثروت از کار توده های آزانیا فراهم آورد. بر این پایه، طبقه سرمایه دار سفیدپوست مهاجر - اروپائی الاصل بوجود آمده است، که بر این مافوق سودها تکیه می کند که بخشا جمعیت سفیدان را بطور کلی خریده و حمایت آنان را تضمین نماید. آپارتاید با خصوصیات پنهانش که از دوره استعمار مهاجری به ارث برده، به بخش لاینفکی از سیستم امپریالیستی جهانی مدرن بدل گشته است. انقیاد سیاسی و اقتصادی اکثریت سیاهپوستان توسط اقلیت سفید ساختاری لازم برای دینامیک های تاریخی و ویژه سرمایه داری که در آفریقای جنوبی شکل گرفته است میباشد. در آفریقای جنوبی اقتصاد سرمایه دارانه مدرن تحت قیمومیت سرمایه امپریالیستی، بر پایه کار اجباری و ارزان جمعیت رنج دیده سیاهپوست قرارداد دارد. این همان عاملی است که از آفریقای جنوبی یک مکان سودمند برای انباشت همان سرمایه ساخته است. آپارتاید موتاسیون زشت منطق امپری -

یالیستی و سلطه آن بر ملل تحت ستم سراسر جهان است. آپارتاید تصویر روشنی است از امپریالیسم و سیستم آنها - که در آن تضاد های سیاسی تحمیلی از سوی سیستم امپریالیستی بر آفریقای جنوبی، این مناسبات را در شکل خام و وحشیانه اش بنمایش می گذارد: دولت مهاجری سفید نسبتاً عظیمی که مجاز است جماعت بردگان - یعنی اکثریت سیاهپوست - را حتی بدون ادعای دمکراتیک برابری نژادی (یا حتی پذیرفتن کمپادورهای سیاه در پروسه استثمار امپریالیستی آنطور که در دیگر نو مستعمرات نیاز است) استثمار و ارباب نماید. بعلاوه "دمکراسی" و "رفاهی" که در کشور های امپریالیستی اینهمه درباره اش جار می زنند بر تنگ دیکتاتور ها و بر بدبختی، فقر و خون منسل تحت ستم استوار است، که نمونه بارز و عریان آن آفریقای جنوبی می باشد. هیچگونه صافکاری، رنگ آمیزی یا اقدامی نمی تواند در این چاشور تغییر یی وجود آورد.

طرح های پشت پرده پرده پوشی این واقعیت جزئی کلیدی از تدابیر امپریالیست ها برای گذشتن از دل دریای توفانی حاضری باشد. تحقیقات گوناگون بورژوازی که نشت و سوراخ های کشتی خود از جمله نیروی مخالفان را می آزمایشند، چنین ارزیابی کرده اند که آنها می توانند شور و شورش را پیش از آنکه به هر نوع برخورد عمومی یافته مسلحانه گسترش یابد، آرام کنند. در کوتاه مدت، برای ساختن چهره ای از آپارتاید که از خود "برابری" بیشتری بروز دهد و نشان دهد که در حال پیشرفت در جاده "ترقی" است، و همچنین برای تأثیر گذاری بر اوضاع، آنها سعی خواهند کرد در عین حال که در درجه اول به ترمیم نظم و قانون با توسل به هر درجه ای از سرکوب که لازم باشد، می پردازند، احتمالاً بتدریج بعضی از جوانب شدیداً رسوا و آبرویافته آپارتاید را معلق سازند. این تکنیک هم طراز کردن شیرینی و چاق که در میان فصول خونین و بی شمار تاریخ امپریالیسم پالایش یافته، به خشاک ارتعمیق شکاف ها که بطور اجتناب ناپذیری بین ستم دیدگان وجود دارد، می آید. این تدبیر، عناصر انقلابی و پیشرو تر را از آنان که قادر به دیدن دشمن واقعی نمی باشند جدا ساخته و این افسار عقب مانده را با طعمه و سراپ برابری و

حقوق دمکراتیک سرمی دوانند. امپریا - لیست ها با این مانور ها برای خود وقتی گران بیا می خردند و حتی گاهی موفق می شوند میازات توده ای را موافقاً از مسیر منحرف سازند. یک فاکتور مهم در این رابطه عبارت است از دست نوازش کشیدن بر بورژوازی و اترین عناصر موجود در میان اپوزیسیون سیاهپوست و حمایت از آنان. اینان برای آن مورد نیازند که بر توهماتی که در مورد رفرها وجود دارد زندگی بخشند. روی اعتبار سفیدان نمی توان سرمایه گذاری کرد (۱۰۰ درصد ضرورت مفید لازم بودن، ممکن است عناصر فوق الذکر را تحت لای "شرکت در قدرت" یا "برخی القاب نویسن" به موضعی افتخاری در ساختار حکومتی سفیدانل سازند. بورژوازی در مجموع تاکنون نتوانسته فردیا گروه سازشکار مناسی را برای خود دست و پا کند. با این وجود، سراسیمه به مذاکره می پردازد و می کوشد تا حد ممکن سناریوهای بیشتری را برای مواجهه با حوادث نامعلوم آتی تدارک ببیند. اسقف "دزموند توتو" که در رأس کلیسای آنکلیکان قرار دارد، بعنوان صدای درنگ آلود منطق در مقابل "با" جوانان خشن "بطور فزایندهای ارج و قرب می یابد. او فعالانه در بحث های امپریالیست ها در مورد تحریم آفریقای جنوبی شرکت می جوید و موعظت استاندرد خود در باب "خیلی کم و خیلی دیر" را با فشار جهت تحریم "واقعی" و تأیید ابتکارات فرانسه و متعاقب آن اقدامات بازار مشترک همراه می گرداند. نخست وزیر فرانسه "لوران فابیوس" از ملاقاتش با جناب کشیش گفته ای را از وی نقل نموده که ناخواسته توصیف تقریباً کاملی از میزان بدرد خوردن بودن توتو برای تشنگان رهائی در آفریقای باشد: "آزادی یعنی این که یک نخست وزیر سفید پوست بدون حمایت پلیس بایک اسقف سیاه قدم بزند. این مردمناسی است برای کار امپریالیست ها. کارها را میبشده اوسپرد، البته اگر بخاطر التماس و آه و لاله هایش در مورد عدم خشونت، همکاری هایش با پلیس، حمایتش از خبر - چینان، فعالیت هایش برای رأی گیری حقیقی، و مواردی بسیار دیگری که حاکی از مناعت وی از مبارزات توده هاست، پتأ اهداف ضد انقلابی روی آب نیفتاده بود. کنگره ملی آفریقا (ک. م. آ. ANC) نیز علیرغم ارتباط با شوروی و ضدیت

طولانی با رژیم آپارتاید، از لطاف غسرب بهره مند گشته است. در حالیکه ریکان و حزب توری انگلستان می خواهند این تهدید "کمونیستی" ملهم از شوروی را لگد کوب کنند، نمایندگان لیبرال امپریالیست با "تامبو" رهبر دیتبید ک. م. آ. در آرمییا بورژوازی ملاقات می کنند. این نشانگر وجود استراتژیهای متفاوت امپریالیستی نیست. چگونگی رابطه آتی امپریالیست های غربی با ک. م. آ. مسئله ای است که بطور همه جانبه روشن نیست. اما باز کردن راه برای شرکت ک. م. آ. در مذاکرات بیش ازهر چیز با هدف عمیق کردن شکاف های درون ک. م. آ. و در عین حال سودجستن از موقعیت نسبتاً تأثیرمندان در میان بخش های منززل تر توده هاست و می پذیرد. محبوبیت ک. م. آ. در میان اقشار میانی تر اساساً ریشه در شورش های گذشته دارد. یعنی برمی گردد به روزهای غیر قانونی شدن ک. م. آ.، انشعاب هواداران چینی آن، کنگره پان آفریکانیست PAC و برمی - گردد به سال ۱۹۶۰ و متعاقب کشتار شارپ - ویل، زمانیکه شماری از رهبران سیاسی ک. م. آ. از جمله رفرمیست های نظیر نلسون ماندلا به زندان افکنده شدند. در بحبوحه جستجوی توده ها برای یافتن نیروهای که قادر باشند خیزش کنونی را رهبری کنند، ک. م. آ. با گرفتن ژستی مبارزه جویانه و صحبت در مورد تشدید مبارزه مسلحانه توانسته است حامیان جدیدی برای خود دست و پا کند. با این اوصاف، در حاشیه بازی مطبوعاتی ک. م. آ. بکرات از "سیاهان جوان و مبارزی" نام برده میشود که بدنیاال استراتژی منطقی و طبقه میانی و مردان جا افتاده ای که ک. م. آ. را می چرخانند و (بقول خودشان) "با پول و جلدان چاق شده اند" روان نیستند و آشکارا اعتراف می کنند که به اندازه ای در میان توده هاریشه ندوانده اند که بتوانند حقیقتاً نقش سخت تسلیم طلبانه ای را که لازم است بازی کنند.

عداوت بین ک. م. آ. و "جبهه متحد دمکراتیک" که ک. م. آ. در درون آن کار می کند، و نیروهای ناسیونالیست رادیکال سیاهپوست نیز منبذی بوده است برای تخاصم آشکار. بنظر می رسد که این مسئله و موارد دیگر، از بی عملی ک. م. آ. در چند سال گذشته، موضع ارتجاعی اش در مورد مسئله ملی (که وعده متحد کردن

فراخوانی برای انقلابیون آزانیا

'انقلابیون آزانیا به صفوف ج.ا.ا. بپیوندید!'

چه کسی قصد رهبری مبارزه مسلحانه را جهت کسب قدرت سیاسی در آفریقای جنوبی دارد و بر چه اساسی؟ آیا هیچیک از نیروهای که خیال انجام رفرم در آپارتاید را دارند، آغاز مبارزه مسلحانه ای جدی را انتظار می کشند؟ بپیدایند نظر میرسد که رویزیونیستهای کنگره ملی آفریقا مبارزه مسلحانه ای قطعی را علیه رژیم آپارتاید پیش برند، زیرا اینها را به قدرت تسوده های آزانیا جهت شکست قطعی رژیم مهاجران سفید که مورد پشتیبانی تابه آخر امپریالیسم غرب قرار دارند، اعتدای استرا-تژیک نیست. رویزیونیستها را اهداف و منافعی هدایت می کنند که تنها با برپائی جنگ انقلابی مورد نیاز توده ها می توان از آن جلوگیری نمود.

تنها حزبی تحت هدایت مارکسیسم لنینیسیم - اندیشه مائوتسه دون می تواند مبارزه ای طولانی و سازش ناپذیر را که برای درهم شکستن حکومت سفید ضروری است، رهبری کند و انقلاب دمکراتیک و ملی را جهت آزادی آزانیا از یوغ امپریا - لیسم و اعمال بومی اش بعنوان بخشی از پیشروی جهانی پرولتاریای بین المللی به سرانجام رساند.

وقتی از لزوم وجود چنین حزبی برای کسب پیروزی صحبت می کنیم بهیچوجه نباید موجب احساس خطر و روحیه باختگی ششود، بعکس، این ضرورت خود دلیلی است برای بدست گرفتن ابزار و پیوستن به نیروهای انقلابی متشکلی که می توانند در این روند تعیین کننده به ایجابیک رهبری انقلابی یاری رسانند. ظهور یک خط سیاسی صحیح در شرایط پخته انقلابی امروز آفریقای جنوبی می تواند پیشرفتهایی بس سریع به بار آورد. سؤالی تعیین کننده طرح گشته است: آیا مرحله ای جدید در این توفان که نظم کهن آفر - بقای جنوبی را زیر سؤال برده، گشوده خواهد شد؟ یا اینکه شکستی خونین و غم انگیز برای مردم جهان و درس تلخ دیگری برای پرولتاریای بین المللی بدل خواهد گشت؟

هستند - نیروهای رهبری کننده سیاسی زمین زیرپای رژیم ارتجاعی مهاجران سفید حاکم بر آفریقای جنوبی میلرزد و این چاره ای جز اعمال اختناق بیشتر برای اوباقی نی گذارد. کمونیستها و انقلابیون سراسر جهان که با شادمانی تهاجمی جدی به یکی از ارکان امپریا - لیسم را نظاره می کنند، می پرسند، اینک که انقلاب واقعاً جریان یافته، تابه کی می باید به انتظار ظهور کامل نیروهای آگاه نشست، نیروهایی که می باید موقعیت انقلابی و روابط طبقاتی آفریقای جنوبی را بقصد سودجویی از این موقعیت مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند؟ جنبش های انقلابی آفریقای جنوبی، پیشرفتهای مطلوبی را برای پرولتاریا نمایندگی می کنند. باید از این جنبش ها با تمام وجود دفاع کرد، هر چند وجود چنین جنبشهایی بررسی هوشیارانه نقاط قوت و ضعف پرولتاریای جهانی را در مبارزه طبقاتی جاری را الزام آوری سازد. اینک می توان شعله های طغیان را در مبارزه برای رهائی ملی فروزانتر کرد، هر چند آفریقای جنوبی می بایست مدتها پیش بلرزه درمی آمد. در حال حاضر بحران سیاسی رژیم و مبارزه توده ها که خود به حدت این بحران می انجامد، ابعادی وسیعتر و عمیق تر از تلاطم های پیشین بخود گرفته، امابه بیش از اینها نیاز است، بسیار بیشتر - خصوصاً این نیروهای آگاهند که باید قدم پیش نهاده و حزبی پیشرو و رزمینای مارکسیسم لنینیسیم اندیشه مائوتسه دون، بنیان نهند. حزبی که بتواند تضادهای شکوفای اجتماعی را درک کند و با توجه به آنها دست بعمل زند، حزبی که بنمایندگی از سوی پرولتاریای بین المللی عناصر پیشرو و سیاسی را آموزش داده و مبارزه مسلحانه را علیه دشمن و در جهت کسب قدرت سیاسی رهبری کند.

در شرایط رشد یابندگی و سیاسی بودن نبرد، توده های انقلابی قادرند جهش های عظیمی را صورت دهند. امایر برای رهبری این جهش ها در جهت انقلابی - نه شکستی مرکبار که گرکهای ارتجاع مشغول تدارکش

هستند. مائوتسه دون را جایگزین حقایق خردی که تاکنون حاصل گشته شما یند. و خصوصاً گسترش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمکی بیکران در این زمینه می باشد. هم اکنون در بنیانه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بسیاری اصول وجود دارند که برای دستیابی به یک خط صحیح جهت رهبری انقلاب پیروزمند در هر کشور مورد نیازند. آن خطوط کلیدی که بکسرای تعیین راه و جمع بندی انتقادی از تجارب در بنیانه ترسیم گشته اند، برای فرموله کردن تحلیل و برنامه مشخصی که بتواند انقلاب آزانیا را از میان پیچ و خمها به پیروزی برساند، ضروریند.

مائوسی گریه که تعیین کننده هر چیز، صحت خطوط ایدئولوژیک - سیاسی است این فقط یک حکم اخلاقی نیست، همانطور که ضرورت اتخاذ خط انقلابی مطرح شده از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کاربردش در آفریقای جنوبی که نیاز انقلاب است نیز بر چنین حکمی استوار نگشته است.

همانطور که بنیانه اعلام میدارد: "تاریخ، ورشکستگی 'جنبه ضد امپریا لیستی' (یا متشابهها 'جنبه انقلابی') که توسط حزب مارکسیست لنینستی رهبری نشده، حتی زمانیکه چنین جنبه ای ویسا نیروهای درون آن رنگ مارکسیستی (در اصل شبه مارکسیستی) بخود بکیرند را بنمایش گذارد. اگرچه چنین تشکل های انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری نموده و حتی ضربات سختی را بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما این ثابت شده است که از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ امپریالیستی و بسور - ژوائی نیستند. حتی در نقاطیکه چنین نیروهای قدرت را کسب کرده اند، از تغییر انقلابی جامعه عاجز بوده و دیرپا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده و یا خود بیک قدرت نوین ارتجاعی حاکم، در اتحاد با امپریالیستها تبدیل میشوند."

خطر

در بیخ گوش

یانکی‌ها

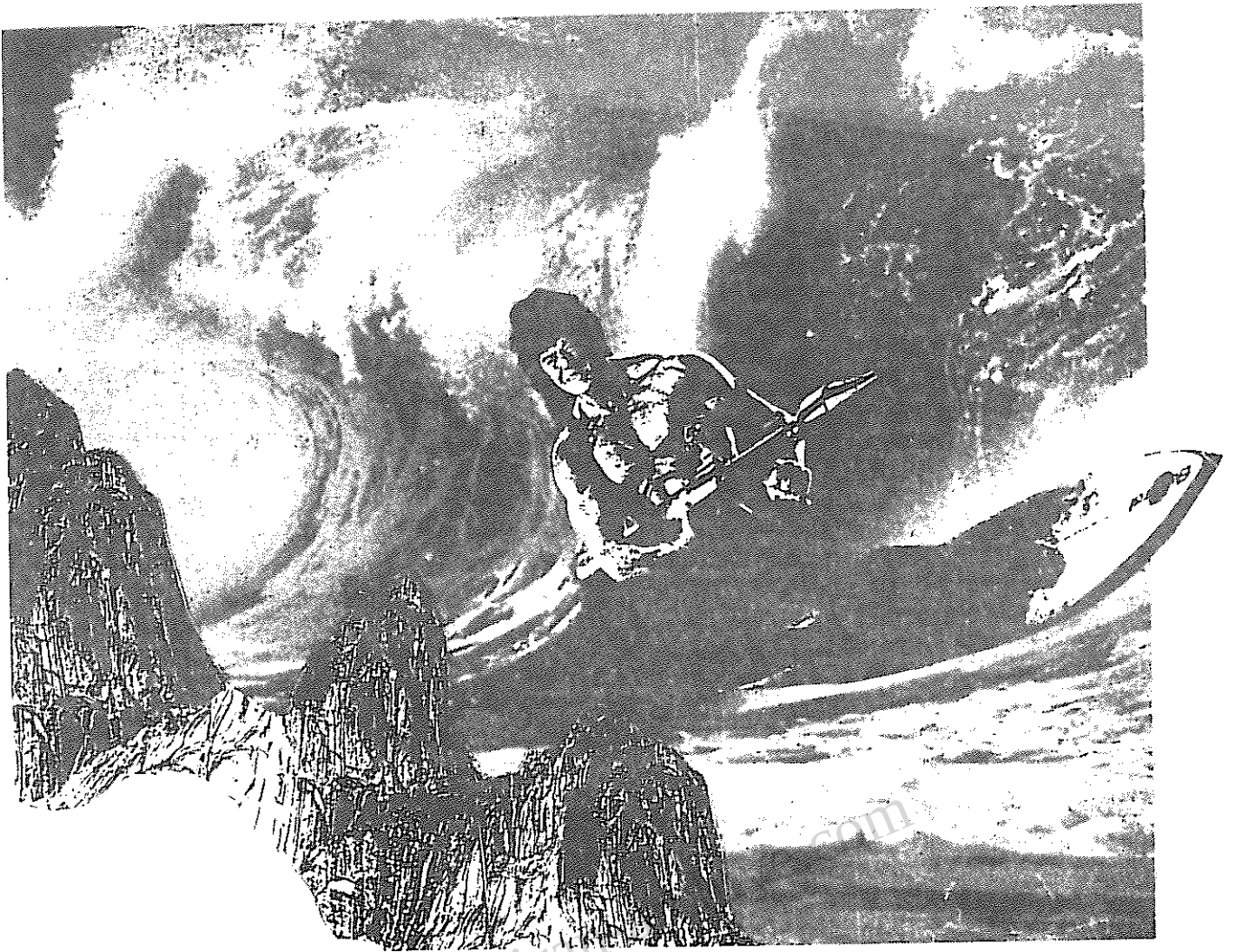
مجموع ۲۵ درصد از اواخر سالهای ۷۰ کاهش یافته (و برای توده های فقیر و ستا و حصار آبادهای معروف به توکوریوس ، Tuguris میزان کاهش بسیار بیشتر از اینهاست) نزاع جناحهای درون طبقات حاکمه وابسته به آمریکا چنان تشدید یافته که اغلب به قتل و ترور کشیده می شود . جنگ چریکی در السالوادور ادامه داشته و اخیراً در کواتمالا دوباره آغاز گشته و این علیرغم کشتار توده ای صدهزار تن و تغییر اسکان یک میلیون ونیم نفر درش سال گذشته در این دو کشور می باشد و بلوک رقیب آمریکایی یعنی بلوک اتحاد شوروی به مانور خود در سراسر منطقه ، که آنرا " عقبگاه استراتژیک " آمریکایی خوانند ، ادامه داده و دریبی سودجستن از مشکلات آمریکا در جهت اهداف خویش هستند . خلاصه آنکه ، اوضاع در آمریکای مرکزی هنوز به مقدار زیادی خارج از کنترل آمریکاست .

لرزه در " حیات خلوت " این موقعیتی است بسیار متفاوت از موقعیت سنتی آمریکا در منطقه ، در گذشته آمریکا قادر بود سلطه خود اعلام کرده مطلق خویش را با کوششی نسبتاً اندک در " حیات خلوت خودش " اعمال نماید . برای امپریال

همراه می شود ، در واقع این بیشتر یک رابطه پدر و پسر است ، اما در هر حالت رسالت دو طرف تفاوتی نمی کند . همچنین این رسالت از طریق تهدیدات مداوم تهاجم ، مانورهای همیشگی نظامی که بر اساس سناریوهای تعرض به اجراء در می آیند ، شکستن دیوار صوتی بر فراز مرزهای نیکاراگوئه و اقدامات واقعی بی شمار و تهدید عریان تجاوز امپریالیستی ، ادامه می گردد . بعلاوه برای ارباب توده های نیکاراگوئه و حفظ فشار بر روی ساندنیستهابه امید وجود آوردن شرایط مطلوب جهت بزاندور آوردن آنها ، برنامه این است که تصویر " آمریکای طغیانگر " را با حداً علی بنمایش بگذارند . یک قدرت عظیم گستاخ ، صاحب اراده و بالاتر از همه که قادر به روبیدن هر چیز در مسیر خویش است .

اما در روی این تکبر ظاهری ، ضعف بی سابقه ای از موقعیت آمریکادریکای مرکزی نهفته است . علیرغم تزریقات مالی نسبتاً عظیم از سوی آمریکا و نهادهای اقتصادی تحت رهبریش ، نومستعمره های وابسته و تاخرخره مقروض ایالات متحده در آمریکای مرکزی بشدت بیمار هستند . تابدان حد که درآمد سرانه در منطقه در

نوشته جوان سوی بنظر می رسد از چندین سال پیش مقامات آمریکا از نقش قلد در منشا نه رسوای امپریالیستی آشکار تر در آمریکای مرکزی لذت می برند . تحریم نیکاراگوئه از سوی این کشور ، شاید تازه ترین نمونه این قلدری و تهدیدات جاری ، مبنی بر دخالت مستقیم باشد . این حرکات با اعلام " امر فوق العاده ملی " رسماً بوسیله رونالد ریگان اعلام گردید که تصورات جنگی گریزناپذیری را مجسم نمود . خبر تحریم اندکی بعد از درخواست معروف ریگان اعلام شد . ریگان در یک کنفرانس خبری که از طریق تلویزیون در سراسر آمریکا پخش شد ، درخواست کرد که ساندنیستهای حاکم بر نیکاراگوئه آشکاراً اعلام تسلیم نموده و یانکی ها را " عمو " خطاب کنند . اعتراف تکمیلی ریگان مبنی بر این بود که آمریکابواقع در جستجوی برانداختن دولت نیکاراگوئه است . گزارشهای مستند قتل ، تجاوز ، شکنجه و دیگر ریزی های گسترده که توسط ارتش دست نشانده ضد ساندنیست آمریکا معروف به کنتراس صورت گرفته همواره بازوایش های این کفیلان حکومتی تروریستها مانند ریگان که آنها را " برادران ما " می خواند



امپریالیسم را افزایش داد. بدون شك سطح سرمایه "مدرنیزاسیون" در آمریکای مرکزی بهیچوجه به اندازه دیگر کشورهای بزرگتر آمریکای لاتین که در آن زمان استراتژیکی تریشارمی آمدند، نبود. با این وجود، بخاطر اینکه نومستعمره های آمریکادر آمریکای مرکزی در گذشته بشدت عقب نگذاشته شده بودند، اثرات سیاسی واجتماعی دگرگونیهای "اتحادی برای پیشرفت" در منطقه نقش تاریخی داشتند. این موقعیت خصوصاً برای دهقانان سخت بود. صدهزار نفر در مناطق روستائی بطور کامل دستشان از زمین مزروعی بریده شد و زمینهای عده بیشتری آنچنان کاهش یافت که حتی کفاف معیشت خانواده های شان را نیز نمی کرد. برای مثال در آلسا - لوادور بین سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۷۵ درصد خانواده های روستائی که کاملاً بی زمین شدند از ۱۲ درصد به ۴۱ درصد رسید. این در حالی بود که دولت ها وعده می دادند: صنایع جدید یعنی عیناً همان نوع صنعتی که بسیاری را از یافتن کار در کارخانه باز می داشت، برای آنها کار فراهم خواهد

برای ممانعت از وقوع يك موقعیت مشابه دست به يك کودتای "رفرمیستی" زد. آن - هافرمانده کل بی آبرو شده را برداشته و بجای او يك دسته دولتی بر سر کار آوردند که نه تنها شامل افسران "میان رو" ارتش بود بلکه لیبرالهای رنگارنگ، دموکرات مسیحی ها، سوسیال دموکرات ها و حتی حزب کمونیست هوادار شوروی را نیز در بر میگرفت. با اینحال خیزش وطنیان علیرغم اختلاف تشدید یافته، ادامه پیدا کرد. دسته حکومتی در عرض سه ماه از هم پاشید و راه را برای تشکیل يك باند حکومتی جدید که حتی بسیاری اعتبار و منوی تربود و همچنین شروع جنگ داخلی باز نمود. در گواتمالا با شروع دهه جدید، صحنه سرعت در همان راستا در حال رشد و تکامل بود. پدرهای این موقعیت در سالهای ۶۰، با دگرگونیهایی که مرتبط با "اتحاد برای پیشرفت" آمریکای بود، افشاندند. شد. توسعه صادرات کشاورزی و گسترش (یا معمول سازی) تکنیکهای مزارع کاپیتالیستی همراه با توسعه شدید تولید صنعتی وابسته، انضمام آمریکای لاتین به نظام جهانی

لیستها، اقتصادهای ضعیف وابسته، با فقر شدید، گرسنگی و بیماری داشتی، نسبتاً قابل کنترل بود و کشتارهای مورد نیاز می توانست با تضمین خونین موفقیت یابا از طریق تعرض واشغال مستقیم بسوسیله سربازان آمریکائی یا نیروهای کمیرادور وفئودال که توسط کودتاهای سیامضروب و/ یا تعویض می شدند، به اجرا در بیایند. این کودتاهای پرورش یافته و تدارك دیده توسط آمریکا بودند. با این وجود، در اواخر سال های ۱۹۷۰ سلطه آمریکادر آمریکای مرکزی شاهد خیزش بیسابقه در سراسر منطقه بود. در نیکاراگوئه، "آناستاز یوسوموزا دبایل"، قصاب وفادار آمریکاکه خانواده ویانند کوچک وابسته به اوازمان انتصابشان به قدرت توسط تفنگداران آمریکائی در اواسط سالهای ۱۹۳۰، بادستانی آهنگین حاکمیت داشتند، به زیر کشیده شده و مجبور به فرار از کشور گردیدند و کار دملی بدنام اومتلاشی گردید. متعاقب این واقعه، شورشیان السالوادور به چنان نقطه ای صعود کردند که آمریکادر تلاش نومیدانه

نمود. بعلاوه در السالوادور (که به همسراه گواتمالا صنعتی ترین کشورهای آمریکای مرکزی هستند) تولیدات صنعتی در سالهای ۶۰ تا ۲۴ درصد افزایش یافت، اما اشتغال در کارخانجات صنعتی طی همان سال ها تنها ۴ درصد رشد نشان داد. نتایج تمامی این تحولات، گسترش سریع فقر شدید در روستاها، حمیر آبادها، حلی آبادهای شهرهای عمده تمامی منطقه بود.

در عین حال، یک افزایش سریع در تعداد دانشجویان دبیرستانها و دانشگاهها بوجود آمد، و رشدی چشمگیر در فروش صنعتکار و دیگر بخشهای طبقه متوسط شهری ظاهر گردید. که با اوج گرفتن خواست پیشرفت های اقتصادی و سیاسی همراه بود. در همین دوران بود که دستگاه کلیسای کاتولیک در تلاش برای گسترش نفوذش در آمریکای لاتین و بازداشتن محرومان متوم در چرخش بسوی پاسخهای رادیکال، سازمان دهندگان مذهبی و غیرمذهبی را به تعداد بسیار روانه این مناطق نمود (بسیاری از آنها بعد از آنکه موقعیت رادیکال خود را رادیکال گردیدند).

در نیمه دوم سالهای ۷۰ همراه با تاثیرات قابل ملاحظه بحران اقتصادی جهان، آمریکان نتایج نامطلوبی را از آمریکای مرکزی دریافت کرد. روستاها با مبارزه دهقانی و جنگ چریکی منفجر شدند، حلی آبادها و حمیر آبادها در همان راستا پیش رفتند، دانشگاههای تمامی مناطق، پایگاههای حمایتی گروههای مخالف مسلح گردیدند. دستگاه فاسد دولتی نومستمره ای، خصوصاً در السالوادور، نیکاراگوئه و گواتمالا به تندترین و خشن ترین اعمال روی آورد، و فشار اختناق مرکب آور را تشدید کرد. این نوکران آمریکایی با خطر اعمال چنین اختناقی شهره جهان هستند. اما تهور دولتی بجای خفه نمودن این خیزشها، تنها آنها را عمیقتر کرد. بخشهای وسیعی از جمعیت - از جمله در میان قشرهای مرفه شهری - خواست سقوط مطلوبترین دیکتاتورهای ایالات متحده در آمریکای مرکزی را پیش گذاشتند، و یکبار به تصدای اعضای سازمانهای وابسته به جناحهای گوناگون چریکی گروهها اوج گرفت (که اساساً بوسیله نیروهای ناسیونالیست بورژوا و خرده بورژوا رهبری می گردیدند).

همراه با انفراد روز افزون باندهای

حاکم آمریکایی، تلاشهایی بوسیله زفر-میستهای "رنکارنگ هوادار غرب (بویژه سوسیال دمکراتها و دمکرات مسیحی ها) و رویزیونیستهای هوادار شوروی جهت نفوذ و کنترل مبارزه مسلحانه انجام پذیرفت. آنها در نیکاراگوئه سعی کردند دلالی یک انتقال "صلح آمیز" قدرت از سوموزابه یک دولت آشتی را بعمل آورند که متضمن حفظ قدرت توسط نیروهای وابسته به آمریکا می گردید. چیزی که نه تنها سوسیال دمکراتها و هم طبقه هایشان بسیار آرزو داشتند، بلکه مورد علاقه رویزیونیستها نیز بود. رویزیونیستها به آشتی این چنینی بعنوان بهترین فرصت برای مانورهایشان در ناحیه ای درون "قلمرو و نفوذ" آمریکایی نگریستند. تلاشهای آنان با شکست روبرو شد و یک انفجار شورش گرانه، بویژه از حمیر آبادها، سوموزارا از اریکه قدرت بزرگ کشید. این انقلاب صحنه را برای دولت ساندنیستها چنان آماده نمود که آنها بسیار بیشتر از آنکه بعضی هایشان چانه زده بودند در تضاد با آمریکا قرار گرفتند. در هر دو کشور السالوادور و کولمبیا، نیروهای گوناگون هوادار امپریالیسم شبانه روز تلاش کردند تا مانع تکرار تجربه نیکاراگوئه گردند. آنها مبارزه توده ای را در تلاشهایشان برای مذاکره با آمریکاییان تبدیل به متاعی قابل زدن نمودند.

السالوادور بارزترین نمونه کشورهای آمریکای مرکز است که یک جنگ چریکی بدون یک رهبری پرولتری در آن جاری است. هدف این جنگ نه تلاش برای ساختن قدرت و استحکام سیاسی، ایدئولوژیکی و نظامی توده ها، درگیر نمودن آنها و اتکاب به آنها و درگرفتن کردن آنها در پروسه جنگ طولانی مدت خلق، بلکه عبارتست از اوداشتن دولت کنونی، یا حداقل بعضی نیروهای درون آن به اینکه به ابویزیسیون اجازه شرکت در قدرت دولت متکی به قانون اساسی را دهند. رهبری جبهه دمکراتیک انقلابی / فاریابند و دوما (FMLN/FDR) (نیروهای مختلفی از جمله دمکرات مسیحی ها را شامل می گردد) با وجود اینکه حزب کمونیست هوادار شوروی السالوادور از همزبونی کاملی برخوردار نیست، اما حتی بعضی نیروها که بخاطر جابجا کردن بخشی با تمامی طبقات حاکم قدیمی حاضر بغروش کشورشان به امپریالیسم جدیدی

نیستند، به شوروی به عنوان اهرمی که کره گشای موقعیت آنهاست نگاه میکنند. با وجود آن که برآمدن توده ای که منطقه را در سال های ۸۱-۷۸ در بر گرفت، در حال حاضر فروکش کرده است، اما بحران عمیق یافته اقتصادی و سیاسی که آمریکادار خیاط خلوت "نظامی خودبا آن روبروست، هنوز بشدت وجود دارد. امروز در بحران حدت پاینده جاری جهان، ایالات متحده بیش از هر زمان دیگری نیازمند نشان دادن یک توانایی بلامناساز جهت حاکمیت بر آمریکای مرکزی است. اما همانگونه که حاکمان آمریکایی می دانند، دو صد گفتی چون نیم کردار نیست. در واقع موقعیت آمریکای مرکزی حامل ریسک عظیمی برای امپریالیسم آمریکایی باشد.

نامنی امپریالیستی

مقامات آمریکایی برای دلپذیر کردن سخنان تند خود بیشتر مانده درباره تهدیدی که آمریکای مرکزی برای امنیت ملی آن ها بوجود آورده اختار می کنند. نمونه بارزی از این روش، گفته های ذیل ریگان در آوریل ۱۹۸۲ در برابر یکی از جلسات نادر مشترک کنکره است (جلسه مشترک سنا و مجلس نمایندگان گذشته از سخنرانیهای سالانه "دولت متحده" به مسائل فوق العاده ای مانند اعلام جنگ اختصاص دارد) رئیس جمهور آمریکایی چنین فریاد زد: "اگر ما نتوانیم از خودمان در آنجا دفاع کنیم (در آمریکای مرکزی - ج - س - نمی توانیم انتظار تسلط در نقاط دیگری را داشته باشیم. اعتبار ما فرو خواهد پاشید، اتحادهای ما بهم خواهد ریخت و امنیت میهن ما به خطر خواهد افتاد."

البته شخص باید چنین اظهاراتی را از زبان استعاره به زبان عسائی برگرداند: "دفاع از خودمان یعنی درهم شکستن هر کسی که از سر فرود آوردن در مقابل او امر آمریکایی را میزند، امنیت میهن ما" اشاره به امنیت بورژوازی آمریکادار برقراری حاکمیتش میباشد. (مسلم آن کسانی که بایبب آتش را به بلوکهای آپارتمانی در فیلادلفیا حمله می کنند و صحبت از احتیال "پیروزی" در جنگ جهانی سوم با "تنها ۶۵ میلیون کشته" می نمایند، زیاد نگران امنیت ساکنان زمین نیستند). باین وجود اظهارات ریگان بطور قطع گوشه ای از نگرانی استراتژیک امپریالیسم آمریکاییست به آمریکای مرکزی را بنمایش می گذارد.

آمریکادرسراسر آمریکای لاتین هیاهو
براه انداخته اند. احساسات ضدآمریکائی
وسیعی دویان طیف گسترده ای از مردم
آمریکای لاتین امری جاافتاده است. در
میان مقامات آمریکائی حساسیت خاصی
در مورد گسترش شمالی چنان خیزشی
بطرف مکزیک، وجود دارد. کارشناسان
بورژوازی آمریکادروستی مکزیک را به
مثابه بمب ساعتی سخت پوشیده شده که
می تواند حتی امواج انفجارش را بدرون
آمریکامنتقل کنند، می نگرند. این
احتمال را غالباً مقامات آمریکا -
ثی به زبان نمی آورند، اما شکی نیست
که این امرنکرانی عظیمی را سبب گشته
است. برای مثال عبارتی از مؤسسه راند
که صحبت آن رفت شامدبراین مدعاست:
"سیاستهای راههای آبی دریای کارائیب
بیش از همیشه و بیش از دیگر مناطق کشور -
های جهان سوم خود را به آمریکاتحویل می -
کند. نظم، قانون و امنیتی که در ایالات
متحده و مرزهایش پیش برده می شود را
نمی توان از حوادث و گرایشات عمده این
راههای آبی جدا نمود. رابطه اولیه از طریق
مهاجرت، پنهانندگی و جریان تبعیدهاست.
ایالات متحده بیشتر از دیگر نقاط جهان
مهاجرو پنهاننده می پذیرد، و بیشتر اینها از
طریق این راههای آبی می آیند. توسعه
منازعات آمریکای مرکزی به مکزیک
و پورتوریکو، نتایج داخلی خطرناک و غیر
قابل کنترل و غیر قابل پیشگویی در بر
خواهد داشت."

چماق و بالابردن توانائی ها
همه کارهای امنیت ملی آمریکا در
مواجهه با تهدیدهای بسیار نسبت به
امپراطوریشان از سوی آمریکای مرکزی
و در نیازنومیدانه به محکم کردن کمربند -
ها، با چنگ و دندان به منطقه برخورد می -
نمایند. همانگونه که وزارتخانه ها -
مانند وزارت کشور و آمریکاییان می دارند،
تدابیر اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و
البته نظامی همگی بکار گرفته می شوند.
اما همه آنها چماقهای طراحی شده برای
انقیاد و، یا "بطرف کردن" (همان
طور که جزوه رسوای قتل و ترور سیا پیش
می گذارد) تمامی کسانیکه از بخاک افتادن
در مقابل سلطه آمریکا امتناع می کنند.
آنها حتی چماقهایی هستند جهت بالابردن
توانائی آمریکابرای دوره ای که در پیش
است.

که برای آمریکاپس از شکست تلخ در
ویتنام و سرنگونی نوکرانش در نیکاراگوئه
و ایران نکته ای دردناک است. این یک
دلیل است برای اینکه چارایگان
و شرکایش چنان دودرهای عظیمی را
متحمل می شوند که تصویر مورد نیازشان از
"آمریکای نو ظهور" را نقاشی کنند، و اینکه
چرا هر واقعه ای که خطرایجادشک و شبهه -
ای در مورد اعتبار این تصویر را داشته باشد
با تحریکات نوین و با اعمال تجاوزکارانه
عریان امپریالیستی در برخی نقاط جهان
(و اغلب در آمریکای مرکزی یا کارائیب)
مواجه می شود تا ترسیده ها را بر طرف گرداند.
یکی دیگر از مشکلات استراتژیک
آمریکادر آمریکای مرکزی در رابطه است
با پی آمدهای نظامی بالقوه که در ادامه بی -
ثباتی منطقه نهفته است.
کارشناسان ژئواستراتژی
آمریکائی تأکید دارند که یک عامل قاطع
که نسبتاً (حداقل از جنگ جهانی دوم)
آمریکاراقادرنموده عملیات وسیع نظامی
در اطراف جهان برپا دارد "امنیت" نسبی
یعنی تسلط مطلق آن - در مرزهای جنوبی -
اش بوده است. با این وجود، همانطور که
یک تحقیق "عقل کل" های رسوای آمریکا
یعنی مؤسسه راند اخطار می کند، "بسی
ثباتی و نامنی در آبراههای (کارائیب)
ممکن است آمریکاراقابیدان حد منحرف
نماید که توانائی آن را برای اجرای نقش
جهانی اش از یک موضع قدرت، به در در
بیاندازد، بویژه اگر استقرار مجدد امنیت
در آبراههای نامندادامات نظامی بیشتر
آن کشور باشد. "بعلاوه ژئواستراتژیست
های آمریکانگران راههای دریایی ای
هستند که از طریق آنها نزدیک به ۵۰ درصد
تدارک رسانی آمریکابه سربازانی که
در اروپا و ۴۰ درصد تدارک رسانی سربا -
زانی که ممکن است در جنوب آسیا
بجنگند، صورت میگیرد. آن کسانی که
آمریکا آنها را "نیروهای متخاصم" می نامد،
می توانند از اوضاع مطلوب در آمریکای
مرکزی برای برهم زدن طرحهای کرا -
ن - بهای جنگی آمریکا، سود ببرند.

همچنین تأثیر بالقوه "گسترش بیابنده"
برآمدو پنهان در برخی کشورهای آمریکای
مرکزی و گسترش فعالیتهای مشابهی را در
سراسر آمریکای لاتین و ماورای آن، وجود
دارد. مقامات آمریکائی آشکارا در مورد
عواقب هر نوع پیروزی در مقابله با سلطه

مشکل اساسی آمریکاین است کنیا
تحلیل رفتن جدی قدرت و آشوبهای بسیار
نزدیک به کشورش روبرو است، آنهم در
زمانیکه بنا به گفته بیانیه جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی "تمام تضادهای اصلی
سیستم جهان امپریالیستی سرعت در حال
حدت یابی هستند. همان منطق نظام
امپریالیستی و مبارزات انقلابی موقعیت
جدیدی را فراهم می نمایند تضاد بین بانده
های رقیب امپریالیستی، تضاد بین امیر -
یالیستها و کشورهای تحت ستم، تضاد بین
پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امیر -
یالیستی در دوره ای که در پیش است در
ایجاد بی سابقه ای خود را با زور اسلحه بیان
خواهد کرد." برای هیئت حاکمه آمریکا،
رسیدن چنان تحولات ناگهانی و عمده -
ای به انجام رساندن کامل ساختمان
نیروهای سیاسی، نظامی، ایدئولوژیکی اش
را ضروری می نماید تا بدین ترتیب قوی -
ترین موقعیت ممکن را در آن دوران صاحب
گردد. اما به عللی، موقعیت در آمریکای
مرکزی تهدیدی جدی نسبت به آن موقعیت
را ارائه می دهد.

اولاً، موضوعی که ریگان آنرا "اعتبار"
می خواند، وجود دارد. این نکته توسط
کمیسیون مشترک ملی در مورد آمریکای
مرکزی کمی بیشتر شکافته شد - این
کمیسیون به کمیسیون کیسینجر معروف
است، زیرا رئیس آن هنری کیسینجر بود،
یکی از جانینان درجه اول آمریکا، بنا
اعتباراتی که از هندوچین، شیلی و
دیگر نقاط کسب کرده است. کمیسیون
در گزارشش هیاهو بر اه انداخت که "در
مرکز منطقه کارائیب آمریکا، اعتبار
جهانی ما مطرح است." پیروزی نیروهای
متخاصم در جاتی که روسها "عقبگاه استراتژ -
یک" آمریکائی خوانند، بمعنای نشانه ای
از ضعف ایالات متحده خواهد بود. گزارش
می افزاید: "آمریکائی باید مانع "تحلیل
رفتن قدرت مادر تأثیر گذاری بروقایح
جهان گردده این مکتب از تصور این که ما
قادرنمودیم بر حوادث حیاتی بیخ گوشمان
تأثیر بگذاریم ایجاد کرد." این چه
"اعتباری" است که از چنین اهمیتی برای
این آقایان برخوردار است؟ این چیزی
نیست بجز توانائی القاء اعتماد در سطح جهانی
به پایه اجتماعی داخلی، که آمریکا
قادراست همه آنها را در مبارزه بر علیه تمام
مخالفان بسوی پیروزی رهبری کند - چیزی

در سالوادور، متعاقب قتل توده ای ۵۰ هزار سالوادوری در طول ۶ سال گذشته توسط ارتش اجیر شده آمریکا - چه به وسیله ارتش و چه توسط گروههای غیر رسمی جوخه های مرگ - ، آمریکا اکنون در پی یک استراتژی نظامی "نوپین" برای محو هر گونه حمایت بالقوه و واقعی از ایوژیسیون می باشد. این استراتژی دربرگیرنده تکنیکهای ضدشورش و برنامه های اساساً "کامل شده" در جنگ تجاوزکارانه و شکست خورده آمریکاییه ویتنام است .

یک جنبه این توطئه حملات هوایی وسیع علیه جمعیت های مناطقی است که یا تحت کنترل FMLN/FDR بوده و یا مراکز پشتیبانی از آنهاستند. کار بمبارانهای هوایی چنین تسهیل شده اند: افزایش چند هواییهای جنگی C-۴۷ آمریکا، هر کدام با قدرت آتش ۱۵۰۰ بار در دقیقه برای ۴ تا ۵ ساعت در هر پرواز، ۵۰ هلیکوپتر هسوی (HUEY) H-۱، هم جنگنده و هم وسیله انتقال گردانهای ارتش سالوادور به محل بعدی قتل عام روستائیان ۶۰ جت جنگنده "دراگون" F-۴A بمبهای ۲۷۰، ۲۵۰، ۱۵۰ کیلوئی، بمبهای خوشه ای و مواد آتش زمانند بمب ناهال و فسفروس پر-تاب می کنند، و هواپیماهای شناسایی C-۱۲۰ آمریکا که از پالمرولاد رهندوراس پرواز می نمایند.

جنبه دیگر استراتژی "نوپین" آمریکا برای سالوادور مشابه همان طرح به اصطلاح "بدست آوردن قلبها و افکار" ویتنام است. این طرح شامل "جستجو و انهدام" در سراسر مناطق طغیان زده است و متعاقب آن تشکیل گروههای "دفاع غیر نظامی" (اغلب با استفاده از هواخواهان رسوای جوخه مرگ)، برنامه های "پیکار غیرنظامی" از جمله ساختن جاده (جهت تسهیل رفت و آمد خودروهای نظامی) و بنا نمودن بیمارستانها (برای حفظ و نگهداری سربازان جهت نبرد) ساختن مدارس (جهت رسیدن به حساب جوانان دمدی).

تمامی اینها کپی شده از عملیات و توسعه حمایت انقلابی "CORDS" یعنی برنامه "آرام سازی" تکمیل شده در ویتنام است. در آنجا شهرت اصلی آن برای مسوورد استفاده قرار گرفتن بعنوان چتر عملیات برنامه رسوای فونیکس بود، و نتیجه آن

قتل و ترور ۲۰ تا ۴۰ هزار غیر نظامی . در عین حال، آمریکا چهره خوفناک "خوزه ناپلئون دوارته" را احیا کرد تا به او تمامی دعاهای خیر دمکراتیک (به سبک آمریکا) خود را نشان سازد. دوارته دمکرات مسیحی، کسی که از دانشگاه نوتردام آمریکا فارغ التحصیل شده، ریاکارانه ادا و اطوار پیش پا افتاده ای درباره "دمکراسی"، "صلح" و "التماس برای قطع" سوءاستفاده از قدرت "رادرمی آورد این در حالی است که قتل "خرابکاران" مظنون بدون وقفه ادامه دارد. این کاربر برای "مشروعیت بخشیدن"

به رژیم بورژواکیمبرادور آمریکایی در نزد نیروهای بورژوا لیبرال آن کشور و بسیاری از سوسیال دمکراتهای اروپایی غربی، بیش از اندازه کافی است.

اما در چند سال گذشته، اکنون تلاش آمریکایی برای بازیابی آقابلی مطلق خود بر آمریکای مرکزی از سالوادور به نیکاراگوئه تحت رهبری ساندنیستها انتقال یافته است. ساندنیستها بعنوان یک ایوژیسیون در قدرت، مظهر مشکلات آمریکادار "حیات خلوتش" شده اند. بدون یک تحلیل عمیق تر از ساندنیستها که از محیطه این مقاله خارج است، می توان گفت که حتی همین شکاف کوچکی که دولت جدید نیکاراگوئه در همزبانی آمریکا بوجود آورده (حتی اگر انقلابی نباشد)، تحت شرایط کنونی جهان، از جانب آمریکا خطری غیر قابل تحمل شمرده می شود. آمریکا با سرکوب توده های نیکاراگوئه ای و تنبیه ساندنیستها جواب داده است. به این هدف که با آنان را وادار به تسلیم نمودن قدرت کنند یا سرنگون نمایند. بدین منظور، شماری از نیروها و سلاحهای آمریکایی علیه نیکاراگوئه بکار افتاده است.

البته "رزمندگان آزادی" آمریکا یعنی کنتراس نیز وجود دارند. در واقع تمامی درجه داران ارشد گروه اصلی کنتراو FDN (جبهه دمکراتیک ملی) که مقر آن در میامی و هندوراس است، همه مرکب از افسران گارد ملی سومز بودند که اکثر آنها تا سال ۱۹۸۱ که سیاه آنها را متشکل نمود، به عملیات گانگستری عادی مشغول بودند. هیئت سیاسی غیرنظامی آنها تشکیل شده از اولیکارشی هوادار آمریکایی، تاجران و نویسندگان مزدور سیاسی که بنا بر گفته یک عضو سابق گروهشان، در ۱۹۸۲ به امر سیاه دور هم جمع شدند تا یک

چهره ظاهری غیر سومزواتی به گروه بدهند؛ گزارش عملیات عمده کنترا غالباً به آنها اطلاع داده می شود و از آنها می خواهند برای عملیات، اعتبار عمومی دست بیاکنند. مانند تمامی عملیات جوخه مرگ آمریکا، کنتراس در شکنجه، قتل، تجاوز و کشتن غیر نظامیان بی سلاح تخصص پیدای کند و زمانی که مجبور به جنگیدن در مقابل سربازان مسلح باشند زیاد احساس خوشنودی نمی نمایند. چیزی که آنها تا حد امکان از آن اجتناب می کنند، اعمال کنتراس صدمات و زبانه های عظیمی را متوجه اقتصاد وابسته و شکننده نیکاراگوئه نموده است. بنا بر گفته دولت ساندنیستها، یانی بالغ بر یک میلیارد دلار - امازیان آورترین خرابکاریهای اقتصادی بوسیله اجیر شدگان سیاه انجام گرفته، زیرا همانگونه که یک "منبع اطلاعاتی" به لس آنجلس تایمز گفت: "مسائلی در رابطه با شایستگی کنتراس وجود داشت. این که آیا آنها می توانستند عملیات مؤثر (خرابکار) ری (رایش براند) را باین وجود، کنتراس برای ارباب توده های نیکاراگوئه کاملاً مفید بوده، چیزی که جزئی ضروری از بسو خوردنیالات متحده به آمریکای مرکزی است.

در حالیکه بسیاری از وفاداران آمریکاییه میامی گریخته اند و یا بطریقی به کنتراس ملحق شده اند، هنوز کم نیستند نوکران آمریکایی که در داخل نیکاراگوئه فعالیت می کنند. سرمایه داران هوادار آمریکادار گروه وابسته به سیاهی شورای عالی مؤسسات خصوصی (COSEP) جمع شده اند و با کثیدن سرمایه ها به خارج و عدم سرمایه گذاری و دیگر تدابیر سعی می کنند مشکلات سخت اقتصادی نیکاراگوئه را شدت بخشند. آنها می توانند آسیب فراوانی به اقتصاد نیکاراگوئه وارد آورند زیرا ۶۰ درصد اقتصاد آن کشور هنوز در دست بخش خصوصی است و روزنامه ای بنام لاپرسا La Prensa، وجود دارد که در حوزه رسانه های گروهی آمریکا قرار داشته (گرچه بخش سست تر آن) و هر آنچه به آمریکا و کنتراس در حمله به نیکاراگوئه یاری رساند، انتشار می دهد، سانسور دولتی نسبت به زخم قلمهای آن همیشه در آمریکاییها و روبرو گردیده است. دستگاه کلیسای کاتولیک هم هست و از جمله کار دینال کنتراسی "میکوئیل ادیاندر

بازتداکاتی که يك تعرض واشغال نظامی آمریکای مرکزی نیاز خواهد داشت را با تبدیل هندوراس به يك پادگان آمریکا، از بین برده است.

ریسک های يك دخالت بزرگ آمریکا

با این وجود، محدودیتهایی نیز جهت به اجرا آوردن چنین سناریویی، حداقل در کوتاه مدت، برای آمریکا وجود دارد. زیرا ابواقع چنین ریسکهایی برای امپریالیسم خطر عظیمی در بر دارد.

استراتژیستهای آمریکای از موسسه راند و دیگر عقل کل های امپریالیستی به مقامات رسمی اخطار کرده اند که تسریع روند تحریک آمریکادار آمریکای مرکزی می تواند آشوب عظیمی را چه در آمریکای لاتین و چه در اروپای غربی بپراورد (در در آمریکا، آنان در مورد مهاجران به مثابه حاملین فاجعه اخطار می دهند). مشکلات امپریالیست ها در دست زدن به چنین تجاوزی در شرایط کنونی و در آستانه وقوع يك جنگ جهانی، بطور تصاعدی افزایش خواهد یافت. ممکن است دخالت آمریکا در آمریکای مرکزی نهایتاً و شاید بسرعت منجر به این تقابل جهانی گردد.

دقیقاً دلیل عظیم بودن خطرات - و ریسکهای - مقابل پای آمریکادار آمریکای مرکزی است که منازعاتی در درون طبقه حاکم آمریکادار مورد جوانب گوناگون سیاست آمریکادار منطقه وجود داشته است. مسائلی مانند اینکه چگونه آشکارا از کنترل راس حمایت شود، چقدر بر "پروژه کنتادورا" تاکید گذارده شود و غیره، بطور علنی مورد جدل قرار گرفتند. این جدلها عمدتاً از رویه تأثیر آنها در دست یافتن به اهداف واحدشان در منطقه - یعنی نابود کردن نسبتاً سریع تمام مخالفین سلطه آمریکادار منطقه - انجام گرفتند. در حالیکه مختصات دقیق این مناظره اغلب در زیر هوچیکری های هماهنگ پنهان می ماند، به نظر می رسد یکی از دلایل مجادلات درونی آنها بر سر آمریکای مرکزی عبارت است از خطر يك شکست مهم برای آمریکا که (از نظر آنها) هیچ چاره دیگری بجز تجاوز، برایشان نخواهد گذارد. در این میان، نقش اجتماعی آلترنا - تیوهای لیبرال در آمریکای مرکزی عبارت بوده است از ایجاد کانال "مشروع" برای ابراز خشم و مخالفت با جنایات آمریکا در

سر گشته و ساندنیست ها را بر سر پذیرش تغییراتی که آمریکاداران آنها است، تحت فشار قرار دادند. آنها ساندنیست ها را در صورت عدم موافقت تهدید به انزوای آنها در منطقه نمودند. به این علیرغم تاکتیکهای متفاوتی که ممکن است مثلاً بین مکزیک و آمریکا بر سر بهترین راه برای "بایات کردن" منطقه تحت حاکمیت آمریکا وجود داشته باشد (در مورد تفاوت تاکتیکها، مکزیک، رویزیونیست ها که امیدوارند بتوانند سانور دهند و دیگران، بسیار اغراق کرده اند)، نتیجه "پروژه کنتادورا" افزودن چسبک دیپلماتیک به دیگر اشکال عملیات پنهان آمریکاست. تمامی این اشکال نقش خود را اجرا می نمایند. اما شاید اکنون برجسته ترین عمل تعرضی آمریکادار آمریکای مرکزی در برگیرنده این ترکیب دوگانه باشد: از يك سوتهدیدات دائمی تجاوز آمریکا و از سوی دیگر تبدیل هندوراس به ترکیبی از پایگاه رزمی آمریکادار و میدان تمرینی برای چنین مقصودی. در چند سال گذشته این تهدیدات به طرق مختلف صورت گرفته، اما هیچ کدام به اندازه رژه نظامی دائمی آمریکادار مستقیم نبوده است. این رژه در نزدیکی مرز نیکاراگوئه در هندوراس انجام می گیرد و تحریکی است برای جنگ آمریکادار نیکاراگوئه. آخرین این عملیات شامل ۱۱۰۰۰ سرباز آمریکائی در دوران مشترک بود. یکی در رابطه بایک تجاوز ساختگی نیکاراگوئه به هندوراس توسط تانک و توپخانه قرار داشت (چیزی که ساندنیست ها در صد انجامش نیستند، اما یکی از بهانه های احتمالی و ساختگی آمریکادار برای تجاوز است)، مانور دیگر ۲۹ کشتی جنگی را شامل می گردید. از جمله خودروهای خاکی و آبی، بقول ناظر مجله تایم "مثل يك تمرین آمریکادار برای يك تجاوز به نیکاراگوئه". البته، این عملیات صرفاً تهدید نیستند - آنها همچنین تمرینی برای عمل حقیقی اند. برای احتمال وقوع چنین تجاوزی از طریق هندوراس تدارک دیده شده ۹ فرودگاه آماده برای تجاوز با قابلیت پذیرش هواپیماهای نیروی ۱۲۰-۱۳۰، دو ایستگاه رادار، دو انبار تدارکات جنگی بخشی از تدارکات آمریکادار هندوراس می باشند. بسخن دیگر، آمریکادار بسیاری از مشکلات انتقال سربازان و

بر او "که اخیراً پاپ بخاطر تلاش هایش به نیابت از طرف آمریکابه اوت رفیع مقام داد. تلاشهای وی در برگیرنده تبدیل مراسم مذهبی به تظاهرات واقعاً مسواداری از کنترا است. تمامی این نیروها بطور خاص سعی می نمایند از تضادهای ساندنیست ها و بخش های طبقه میانه حال شهری و روستائی بر سر اینکه برنامه اقتصادی شکست خورده و مخارج نظامی بالا رفته، سودجویند. آنها امیدوارند به نیابت از طرف آمریکا و بخاطر منافع خودشان هر چه بیشتر حاکمیت ساندنیست ها را بی ثبات نمایند. آمریکادار دیپلماتیک را نیز بکار می گیرد، از جمله بوسیله گروه گزافه گوی کنتادورا Contadora - وزرای خارجه

مکزیک، پاناما، ونزوئلا و کلمبیا - این گروه نام خود را از جزیره پانامائی که برای اولین بار آنجا جهت یافتن "راه حلی" برای بحران آمریکای جنوبی در آن جمع شدند، گرفته است. "پروژه کنتادورا" نامی که سری مذاکرات مشترک ۴ کشور کنتادورا و کشورهای مرکزی گرفته، از طرف تمام شرکت کنندگان مستقیم، آمریکا، اتحاد شوروی و کوبا، تمام کشورهای اروپای غربی و تقریباً تمامی امپریالیستها و نیروهای هوادار امپریالیسم در جهان مورد ستایش و ملاحظت قرار گرفته است. مسلماً هر کسی که امیدوار دادن مانور بر سر موقعیتی در آمریکای مرکزی می باشد، در جستجوی فرصتهایی در این مذاکرات است. اما از آنجائیکه آمریکادار نیروی بلامنازع در منطقه است و تمامی شرکت کنندگان بجز نیکاراگوئه کاملاً وابسته به آمریکادار هستند، این اوضاع اساساً در خدمت افزودن فشار آمریکادار ساندنیست ها قرار دارد.

برای مثال، سپتامبر گذشته، زمانی که کنتادورا بایک پیش نویس صلح پیشنهادی موافقت کرد، آشکار بود که آمریکادار مقابل آن می ایستد و دیگر کشورهای آمریکای جنوبی ابتدائاً بطور ضمنی نشان دادند که با آن طرح توافق دارند. عموماً چنین تصویری گردید که ساندنیست ها يك کودتای دیپلماتیک در مقابل آمریکادار انجام داده اند. گرچه همانگونه که آمریکادار روشن نمود آن طرح غیر قابل پذیرش بود (در واقع هر پیمانی که حداقل شامل قدمهای اولیه بسوی يك تسلیم تمام و کمال ساندنیست ها نباشد، قابل پذیرش آمریکادار نیست)، کشورهای کنتادورا به سوی نیکاراگوئه

منطقه و نگاه داشتن این خشم و مخالفت در محدوده قابل کنترل. رفرمیستها، رویزیو- نیستها و سوسیال دمکراتهای رنگارنگ همیشه مبلغ "لابی اینک" و "اتکاء به نمایندگان کنگره بمثابة روشهایی برای جلوگیری از تجاوز آمریکا به آمریکای مرکزی" بوده اند. و نمایندگان رسمی ساندنیستها و جبهه "فارباندو دمارتی"، که بهر حال معمولاً رویزیونیستهای طرفدار شوروی (و برخی اوقات سوسیال دمکراتها- ثی) هستند، به آنها یاری می رسانند، چرا که این سیاست در خدمت استراتژی- هایشان می باشد. نمونه بارز اینکه این- نوع فعالیتها به کجا ختم می شوند، در جلال اخیر کنگره بر سر کمک مالی مستقیم آمریکای کنگره نمایان گشت. زمانی که طرح دولت ریگان باشکست اندکی در مجلس نمایندگان (کنگره آمریکا - مترجم) روبرو گردید، تمام رفرمیستها و رویزیونیستهای که مرتباً شعار "نامه ای به نماینده تان در کنگره بغیر ستید" را پارس می کردند، آن را پیروزی بزرگی خواندند؛ به علیرغم اینکه بسیاری در اپوزیسیون به عوض کمک مالی به کنگره خواهان تحریم نیکاراگوئه بودند و می خواستند کمک مالی به کنگره، از طریق نه چندان آشکار و ولی رسمی دیگر تضمین شود. بعضی نیروهای صادق و مترقی ظاهراً تمامی این مسائل را باور کردند و یک گروه مذهبی تابیدان چارفت که از یک راهپیمایی برنامه ریزی شده در ابتدای رأی گیری صرف نظر نمود. در کمتر از یک هفته، ریگان تحریم علیه نیکاراگوئه را اتخاذ کرد و این دولت را "یک تهدید نسبت به امنیت ملی آمریکا" خواند، و پنج

هفته بعد، کمک مالی رسمی به کنگره بهر جهت توسط کنگره تصویب شد. تمامی این وقایع در گریودار پریشی در تدارکات آمر- یکا برای یک دخالت مستقیم نظامی علیه نیکاراگوئه صورت گرفت. وقایعی که به اندازه کافی ماهیت پیروزی های بزرگ - و خط دنباله روی از لیبرالهایسوی "صلح" در آمریکای مرکزی را افشامی کنند.

چشم انداز انقلاب

آرمان توده های آمریکای جنوبی بر اثر این واقعیت که تاکنون یک حزب مارکسیستی - لنینیستی برای رهبری انقلاب در کشورهای این منطقه وجود نداشته، سختی صدمه دیده است. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: "کلید برانجام رساندن انقلاب دمکراتیک در این نقش مستقل طبقه کارگر و توانا نشی آن از طریق حزب مارکسیست لنینیست است". در استقرار همونی اش در مبارزه انقلابی است. تجربه مکرر و مکرر نشان داده است که حتی وقتی یک بخش از بورژوازی ملی جنبش انقلابی می پیوندد، نمی تواند یک انقلاب دمکراتیک نوین را رهبری کند و نخواهد کرد، چه برسد به هدایت قایه آخر آن. به همین ترتیب، تاریخ و روشنگری "جبهه ضد امپریالیستی" (یا بطور مشابه "جبهه انقلابی") که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشود، راه نمایش گذاشته است. حتی زمانی که چنین جبهه ای با نیروهای درون آن رنگ آمیزی "مارکسیستی" (در اصل شبه مارکسیستی) اتخاذ کنند، اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی را بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما اثبات کرده اند که از زاویه

نیاز مبرم به عناصر انقلابی اصیل جهت ایجاد و شکل دهی احزاب مارکسیست - لنینیستی اصیل در آمریکای جنوبی باقیست. مشکلات عقی یافته امپریالیسم آمریکای ک - ذکر آنها رفت پابرجاست. خصوصاً آنکه در یک صحنه بین المللی که با تغییرات و تحولات بزرگ ناگهانی مشخص می گردد، می توان تصور کرد - در واقع می توانید بگویید محتمل است - که فورانهای توده ای در سطح بیسابقه ای می توانند به وقوع بپیوندند. تجربه اخیر در پرو، جایی که سلطه رویزیونیستی بر توده ها مانع قدر دانی بنظر می آمد که سلطه آمریکای نمونه خوبی از این واقعیت است که چگونه می توان راه را بروی جنگ انقلابی خلق گشود. نفوذ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در کشورهای آمریکائی می تواند نقش مهمی را در کمک به حل بنیادی ترین مشکلات مقابل پای شروع و گسترش یک جنبش انقلابی - یعنی تدوین یک استراتژی انقلابی و ساختن یک تشکل انقلابی - بازی کند. آمریکایا هر قدرت امپریالیستی در حیط خلوت یانکی ها هر کاری انجام دهند، زیانه های آتش در این نقطه خاموش نشده، و نمی توانند چنین شود. *

پاورقیها

- ۱- السالوادور: چهره انقلاب، نوشته رابرت آرمسترانگ و ژانت شک (بوستون مطبوعات ساوت اند، ۱۹۸۲) صفحه ۷۶ نقل شده در کتاب ملوین بورك
- ۲- "El Sistema de Plantacion y la Proletarizacion del Trabajo Agricola en El Salvador," Estudios Centroamericanos (San Salvador: UCA Editores)
- ۳- (شماره ۲۲۵/۲۲۶ سپتامبر - اکتبر ۱۹۷۶) صفحه ۴۷۶
- ۴- "مبارزه طبقاتی در السالوادور" نوشته هارالدیونگ چاپ شده در نشریه چپ نو (لندن) شماره ۱۲۲ (ژوئیه - اوت) صفحه ۸
- ۵- نقل شده در کتاب ملوین بورك بنام، پروولتریزه کردن کار کشاورزی در آمریکای لاتین: مورد السالوادور، چاپ به صورت استنسیل صفحه ۲۸، ۱۹۸۲
- ۶- نیویورک تایمز ۲۸ آوریل ۱۹۸۲
- ۷- بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صفحه ۷ و ۶
- ۸- گزارش رئیس جمهور به کمیسیون مشترک مجلسین درباره آمریکای جنوبی (نیویورک: شرکت انتشاراتی مک میلان ۱۹۸۴) صفحه ۱۱۱
- ۹- از جمله شمال آمریکای جنوبی، مکزیک، پاناما، آمریکای مرکزی می باشد.
- ۱۰- گروهی از افراد شخصی که با فعالیتهايشان بر قانونگذاری تاثیر می گذارند. *
- ۱۱- ژئوپلیتیک، امنیت، و استراتژی آمر - یکا در آبراهای دریای کارائیب (مؤسسه راند AF/RC ۲۹۱۷ - R نوامبر ۱۹۸۲) صفحه ۸ (آبراهای دریای کارائیب یک درک ژئوپلیتیک آمریکاست که عموماً دربرگیرنده نه تنها دریای کارائیب و جزایر آن بلکه تمامی کشورهایی که در مرزهای هستند، همانجا صفحه ۲۰
- ۱۲- لس آنجلس تایمز ۴ مارس ۱۹۸۵
- ۱۳- تایم ۲۲ آوریل ۱۹۸۵
- ۱۴- بیانیه صفحه ۲۲

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگان نمی تواند وظائف خویش را به انجام رساند. مابه نامه ها، مقالات و انتقادات شما نیازمندیم و آنها را با خوشوقتی پذیرائیم. نوشته ها باید یک خط درمیان تایپ شوند. ضمناً "شما" می توانید در کاربرد آوردن نیازهای بسیار دیگر یاور ما باشید:

ترجمه جهانی برای فتح می باید بطور منظم به زبان ممکن منتشر شود. این کار مستلزم وجود تعداد زیادی مترجم است تا در شبکه انتشارات زبانهای گوناگون شرکت کنند. آن مترجمین بالقوه ای که در تماس مستقیم با انتشارات زبان مورد علاقه خویش نیستند می باید با دفتر مادر لندن تماس بگیرند (اگر مشتاق انتشار نشریه به زبانی جز آنچه هم اکنون جهانی برای فتح به آنها منتشر می شود هستید، لطفاً "با ما تماس بگیرید").

توزیع جهانی برای فتح می باید وسیعاً در تمامی کشورهای ممکن، قابل دسترسی گردد. این بدان معناست که فعالین باید شیوه های بسیار متنوع و خلاقانه توزیع را متناسب با شرایط کشور خود تکامل بخشند و در صورت امکان از کانالهای عادی تجارتی نیز سودجویند. ابتکارات محلی باید بروی کاغذ آمده و با مادر میمان گذاشته شوند تا بدین ترتیب بطور متمرکز هماهنگ و جمع بندی شوند. برای آنها که در انجام این کار اساسی قدم پیش می - نهند ما می توانیم پیشنهادات و امکاناتی را نیز ارائه کنیم.

کار هنری جهانی برای فتح به یاری هنرمندان درگیر در جنبش انقلابی نیازمند است. طراحی ها، کاریکاتور، نقاشی و سایر کارهای هنری را می باید برای ما ارسال کنید. خصوصاً دریافت عکسهای اصل و بریده مجلات از سراسر جهان برای ما ضروری است. منابع مالی ه قیمت جهانی برای فتح دربرگیرنده جمع مخارج چاپ و انتشار آن نیست. نتیجتاً مابه کمک مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درک کرده و مسئولیت افزایش منابع مالی آنرا برعهده می گیرند متکی هستیم. حواله های پستی و چکهای اهداشی خود را مستقیماً به دفتر مادر لندن ارسال دارید.

آدرس ما:

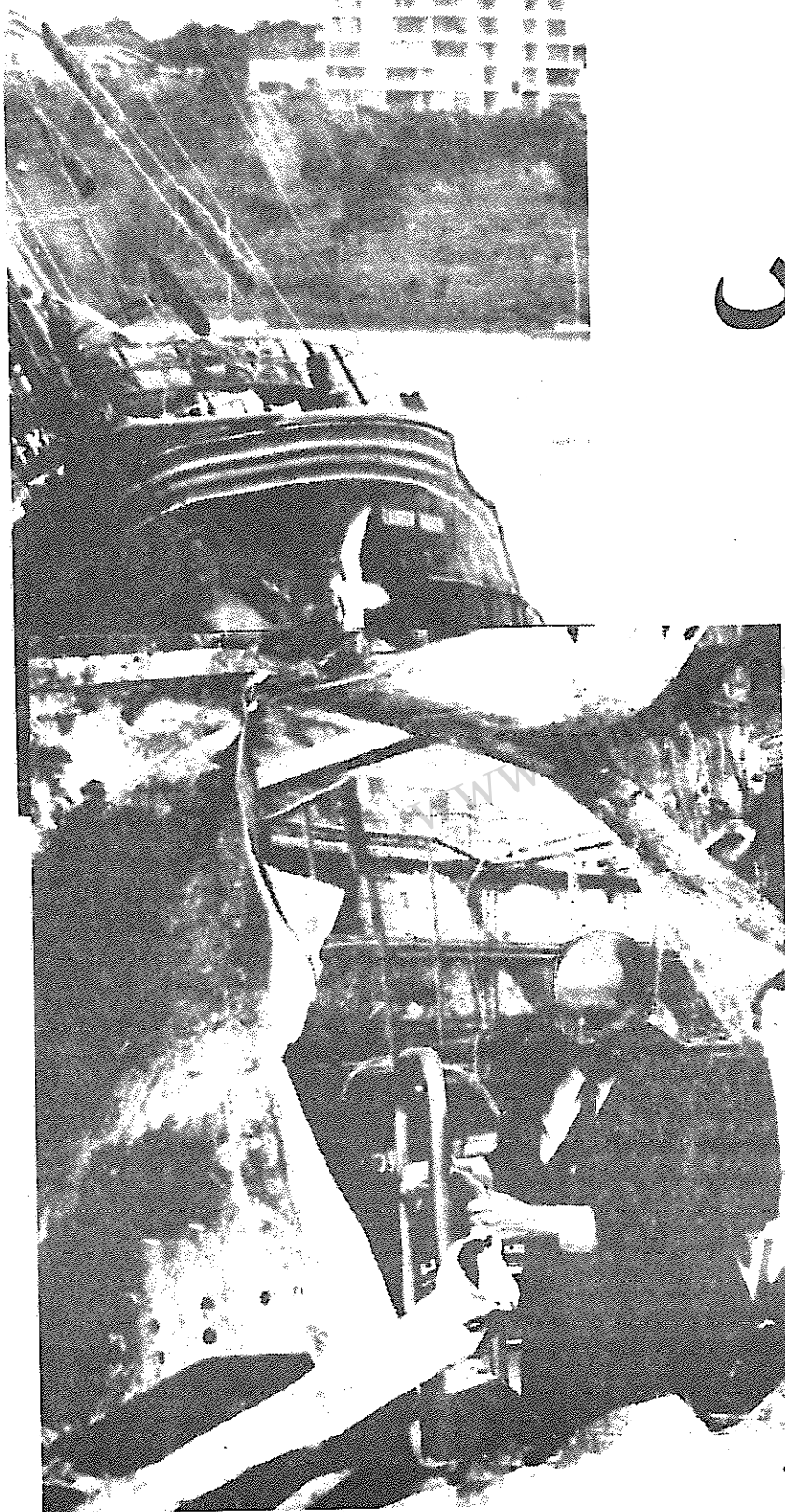
**BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.**

تبلیغات درجهانی برای فتح

برخلاف تمامی مجلات، جهانی برای فتح برای تأمین مالی خود به تبلیغات متکی نیست. با این وجود شماره های آتی نشریه، آگهی هایی را که هیئت تحریریه با اهداف و مقاصد کلی جهانی برای فتح متضاد تشخیص ندهد قبول خواهد کرد. ما خصوصاً "سازمانها و احزاب سیاسی انقلابی، نشریات مترقی و تشکلات توده ای و امثالهم را تشویق می کنیم تا از آگهی - های پرداختی درجهانی برای فتح استفاده نمایند. نرخ آگهی به تناسب تقاضا در اختیار شماست.

ماجرای

گرین پیس



در دهم ژوئیه ۱۹۸۵، دو بمب در زیر بدنه رینبو واریور (Rainbow Warrior) که در اسکله آکلند (Auckland) نیوزیلند لنگر انداخته بود منفجر شد و یک عکاس پرتغالی الاصل، فرناندو پیرا (Fernando Pereira) را کشت.

رینبو واریور کشتی پرچمدار "ناوگان" سازمان بین المللی گرین پیس (Green Peace) بود - گروهی از صلح طلبان و زیست شناسان که عمدتاً در کشورهای امپریالیستی متمرکز بوده و پانزده سال است که در اغلب موارد با قبول خطرات فراوان به آزمایش و یگارگیری اسلحه های اتمی اعتراض کرده و همچنین به امور دیگری با ماهیت محیط زیستی / مانند مبارزه برای نجات نهنگ ها از نابودی کامل، پرداخته اند.

گرین پیس بخاطر این فعالیتها دشمنی قدرت های اتمی را خریده بود. به این جهت، بلافاصله پس از حمله جتکارانه در اسکله آکلند، مشخص نبود که دست چه کسی در کار این انفجارها بوده است. آمریکا قطعاً متهمی احتمالی بود، همینطور بریتانیا کیبر جایی که منزلگاه رسمی گرین پیس است، و برای دولت ناچر نوعی مزاحم ارزیابی می گردد. حتی

انجام شده است، که هر کدام بستر آشفته‌ای زیر جزیره را هر چه بیشتر تضعیف نموده و نظام جزیره و آلودگی‌های تجمع یافته آنرا تهدید به سرازیر شدن به اقیانوس آرام می‌کند.

به این دلایل گرین پیس بطور مداوم بر علیه آزمایش‌های اتمی فرانسه در موروروا مبارزه نموده و عکس‌العمل خشونت‌آمیز مقامات فرانسوی را برانگیخته است. در یک مورد در اوایل ۱۹۷۰، ملوانان فرانسوی به یکی از کشتی‌های گرین پیس وارد شده، و سرنشینان غیر مسلح آنرا از جمله رهبر کنونی گرین پیس، دیوید مک‌تاگارت (David Mc Taggart) که یک چشم خود را جریان این برخورد از دست داد و حشانه کتک زدند.

بهنگام غرق شدن رینبو واریسر، گرین پیس برای مبارزه دیگری بر علیه آزمایش اتمی فرانسه در موروروا آماده می‌شد. مقامات در پاریس بخصوص در باره خنثی نمودن این مبارزه دلواپس بوده، و در عین حال، با اظهاریه‌های بلند بالا حضور فرانسه در اقیانوس آرام، که تحت حملات فزاینده جنبش استقلال در نیوکلند و همچنین امپریالیسم استرالیا و نیوزیلند قرار گرفته بود را جار زده و تبلیغ می‌کردند.

تعجب آور نیست که شک و تردید بروی فرانسه متمرکز شد، مخصوصاً وقتی که دو روز بعد از انفجار، پلیس نیوزیلند یک "زوج" با پاسپورت قلابی سوئیس را دستگیر نمود و بزودی آشکار گردید که آنها از مأمورین پلیس مخفی فرانسه (D.G.S.E) بودند. بسرعت، دولت نیوزیلند به رهبری دیوید لانگ (David Lange) لاف‌زن سوسیال - دمکرات، فرانسه را متهم نمود. با این وجود و علیرغم تمام اینها، حتی در حالیکه شواهد بطور روزانه زیادتر می‌شدند، دولت فرانسه بطور مداوم هر گونه نقش رسمی در حمله به رینبو واریس را انکار نموده و پرهیزکارانه قول همکاری در تحقیقات و در نتیجه "مجازات" هر فرانسوی ناشناسی که بطور اتفاقی امکان داشت در ماجرا درگیر بوده باشد را داد. (البته بصورت فردی!)

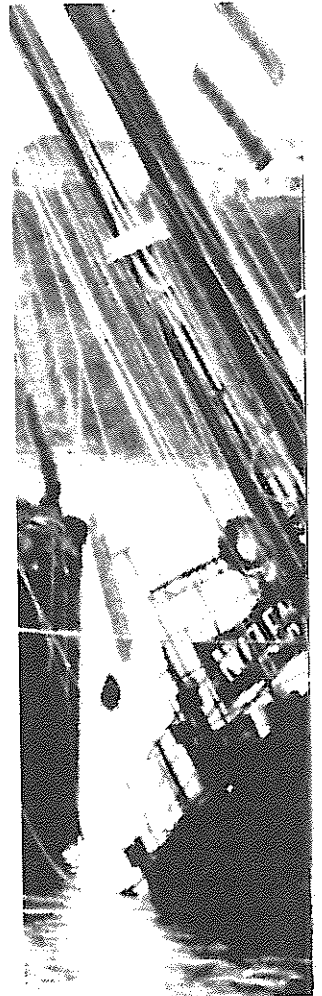
این آغاز افتضاحی بود که مانند آن در تمام طول عمر دولت میتران در فرانسه دیده نشده بود. این ماجرا از بسیاری از زوایا با موضوع ووترگیت (Watergate) در آمریکا قابل مقایسه بوده و بسیاری از

خصوصیات آن را در خود داشت: اعمال جنایتکارانه انجام شده توسط خود دولت، دروغ‌گویی ناشیانه توسط مأمورین رسمی در تمام سطوح برای مخفی نگه داشتن موضوع، راه پیدا کردن اسناد سری به روزنامه‌ها توسط مأمورین دولتی که هر کدام در تلاش حفظ آتیه خود به بهای آتیه همکاران خود بودند؛ تلاشهای دسته‌بندی‌های رقیب طبقه حاکمه برای استفاده از جریان گرین پیس جهت تأمین منافع سیاسی خود، روند شتاب‌یابنده‌ای از اتهامات و ضد اتهامات وضد روغها که از کنترل خارج شده بودند، افشاء شدن هر چه بیشتر مقامات دولتی مقدس بعنوان کوته بینان، خود پرستان دروغ‌گو و جنایتکاران.

مهمترین چیزی که گرین پیس را از واثر گیت متفاوت می‌ساخت می‌دان بود (که همچنانکه خواهیم دید، تنها چیزی است که تمام احزاب مسئول در فرانسه، چپ و راست در تلاش محو در حالیکه افتضاح واثر گیت در آمریکا پسادگی بصورت یک مورد بازی غیر قانونی درون بورژوازی گردید (فرس - ستان مأمورین برای جاسوسی به داخل دفاتر ادارات مرکزی حزب دمکرات رقیب) موضوع گرین پیس با کشته شدن یک نفر در جریان حملات تروریستی بر علیه سازمانی صلح طلب آغاز گردید - که در خدمت منافع جنایات بزرگتری انجام شد: هر چه مستحکم‌تر کردن فشار جنگال امپریالیسم فرانسه بر روی قسمت اعظم اقیانوس آرام و آمادگی برای جنگ هسته‌ای.

فرانسه در اقیانوس آرام

اگر چه "قلمرو سنتی نفوذ" امپریالیسم فرانسه، آفریقا و خاورمیانه است، امپریالیسم فرانسه در اوج قدرت خود قادر به گسترده‌تر کردن نفوذ و مجادله با رقبای خود در سراسر جهان بود. حتی امروز باقیمانده‌های امپراطوری استعماری فرانسه در جاهایی که مدل قدیمی و عریان استعمار نظام معمول می‌باشد وجود دارند این بخصوص در مورد "جزایر مستعمره" که در سراسر اقیانوسهای جهان پراکنده‌اند و فرانسه از آنها حفاظت می‌کند مثل: لاری یونیون (La Reunion)، گوادالوپ (Guadeloupe)



اتحاد شوروی علیرغم تلاشهایش برای استفاده از بعضی از مبارزات گرین پیس برای مقاصد تبلیغاتی خود، با این سازمان برخورد‌های جدی در گذشته داشته است: در ۱۹۸۲ یک ناوگان کوچک به محدوده آزمایشی روسیه در منطقه کامچاتکا (Kamchatka) - نزدیک همان منطقه‌ای که روسها هواپیمای ۰۰۷ کره‌ای را سرنگون نمودند - وارد شده بود.

اما بخصوص فرانسه مورد شک بود. از سال ۱۹۶۵، فرانسه در حال استفاده از جزیره موروروا (Mururoa) در منطقه فرانسوی اقیانوس آرام پلی نیوزیلندی (Polynesia)، برای آزمایش و تکامل اسلحه‌های اتمی خود بوده است. فرانسه تا سال ۱۹۷۵ برنامه آزمایش اتمسفری خود را ادامه داد. از اتموقع آزمایش‌های زیر زمینی فراوانی

و مارتینیک (Martinique) و کارابین (Caribbean) و بالا تر از همه، کلدونیا جدید (New Caledonia) و پلی‌نزی فرانسه (French Polynesia) در اقیانوس آرام، حقیقت دارد.

متصرفات فرانسوی در جنوب اقیانوس آرام مجموعاً ۲۲,۷۰۰ کیلو -

متر مربع می باشد که متشکل از بیشتر از ۱۲۰ جزیره است. وسیعترین این متصرفات، کلدونیا جدید، جمعیتی ۱۴۰,۰۰۰ نفره دارد در حالیکه ساکنین پلی‌نزی ۱۷۰,۰۰۰ نفر هستند. یک عامل که خصوصاً این متصرفات را بر ارزش می سازد توافق نامه بین المللی حاضر است که به هر دولتی حقوق اقتصادی انحصاری در مورد بستر اقیانوس به مسافت ۲۰۰ کیلو متر از سواحل آنرا می دهد. دو بیست کیلو متر بدور هر جزیره فرانسوی در اقیانوس آرام بمیزان محدود وای اقتصادی چهارده برابر مساحت فرانسه است.

تنها منافع آنی اقتصادی نیست که فرانسه را تشویق به جنگی شدید برای حفاظت از جای پای خود در اقیانوس آرام می کند. امپریالیستهای فرانسوی همچنین بسیار آگاه هستند و به منافع استراتژیک و دراز مدت خود در منطقه اهمیت می دهند. یکی از رهبران سیاسی فرانسه گفت که اقیانوس آرام در قرن ۲۱ همان نقشی را بازی خواهد کرد که مدیترانه در دوران باستان و اقیانوس اطلس در سده سال گذشته بازی کرد، و سخنگو یان تمام گرایشات سیاسی در فرانسه بسیار بسیار روشن کرد و ماند که فرانسه قصد دارد انزلمان که قرار است غنا ییم اقیانوس آرام تقسیم گردند، اگر در بالای میز نباشد، پشت آن باشد. تمام اینها با سیاست هسته ای فرانسه ارتباط کامل دارد. بالاخره حفاظت و گستراندن امپراطوری امپریالیستی در جهان امروز بیشتر از هر چیز به سلاحهای اتمی ارتباط دارد. و بورژوازی فرانسه، وهم چنین تمام احزاب سیاسی آن، پنهان آشکار، این را بسیار خوب می فهمد. بنابراین چه نشانه دیگری به خوبی انفجارات اسلحههای اتمی در جزایر دور دست اقیانوس آرام می تواند حاکی از واقعیت امپریالیسم فرانسه و جاه طلبی های آن باشد. دوروی منافع نظامی آنی این آزمایشات (و

جنگی برای فتح ۱۹۷۱

ندارد که ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی وی در آن به اندازه امور هستهای روشن باشد. او با حرارت برای استقرار موشک های اتمی آمریکا در اروپا جنگیده است، با شدت تمام تحقیقات فرانسه بر روی بمب نوترونی را افزایش داده، و ناوگان زیر دریایی هستهای را مدرنیزه کرده است. میتران تا آنجا جلو رفته است که با تکرر و مسخرگی سهوی گفته است "la dissuasion c'est moi" (با اشاره به گفته مشهور لئوسی چهاردهم که گفت "l'etat c'est moi" یا "من دولت هستم")

همچنانکه گفته شد امپریالیسم یک پدیدۀ تاریخی نیست. به این معنا که در فرانسه استراتژی اساسی تعیین موقعیت کشور به پرخاشگری های احزاب سیاسی بورژوازی بستگی ندارد، بالعکس، خطوط عمومی سیاست های امپریالیستی فرانسه از یک "توافق عمومی" بسیار گسترده بر خوردار است. حتی ریزیونیست های حزب کمونیست فرانسه (PCF) مخالفت خود را با فورس د فراپ کنار گذاشته اند.

و به این ترتیب بر این زمینه است که افتضاح گرین پیس متفجر گردید. نره نره وضعیت مسخره ای رشد کرد که در آن بحران واقعی رژیم میتران در کنار جنگ داخلی درون صفوف محافل حاکمه شکل گرفت، در حالیکه تمام مسئولین مربوطه بر روی اصلی ترین مسئله صد در صد متحد بودند: که فرانسه نیروهای اتمی خویش را حفظ نماید، که از مایشات در سوروروا انجام گیرند، که فرانسه یک "قدرت در اقیانوس آرام" باقی بماند، و اینکه هر کس جرئت نمود دست خود را بر روی حاکمیت فرانسه (بخوان، توانا ییش در حفاظت از سلاحهای هسته ای و استفاده از آنها آنطور که صلاح می بینید) بلند کند وحشیانه سرکوب گردد.

آشکار شدن افتضاح

بلافاصله پس از دستگیری زوج D.G.S.E - "تارنج هـا" Turenge - آقای تارنج (در حقیقت آلن مافارت Alain Mafart) به یک شماره متعلق به D.G.S.E تلفن زد (از زندان !) تا به پاریس هشدار دهد که فرار و نفر ناکام مانده و به این ترتیب از ساعات

این سؤال نیز پرسیده شده است، و بدون دلیل هم نیست. که اگر به آن بی خطری هستند که فرانسوی ها می گویند چرا در خود فرانسه انجام نمی گیرند (بنیانیه روشن سیاسی وجود دارد. همچنانکه مقامات رسمی دولت بطور آشکار اعلام می کنند، لازمه "منصرف کردن" فرانسه این است که دشمن اطمینان حاصل کند که در صورت لزوم فرانسه از اسلحه های اتمی خود استفاده خواهد کرد و به این ترتیب یکی از سیاستهای کلیدی فرانسه در تمام صور خود بهبود، آزمایش و آمادگی برای استفاده از اسلحه های اتمی خود می باشد. انهدام وحشیانه یک کشتی پاسیفیست خود یک پیام روشن از مقاصد امپریالیسم فرانسه برای حفاظت و توسعه امپراطوری به هر قیمت که شده و هم چنین انعکاسی است از تشدید تضادهایی که فرانسه و نیروهای امپریالیست دیگر را هل می دهد تا هر چه بر انرژی تر خود را برای جنگ جهانی آماده سازند.

تمام این در سیاستهای بین المللی فرانسه نیز منعکس است و بخصوص نقش رئیس جمهور فرانسه که، بالاتر از همه، نگهبان و ماشۀ نهائی سومین نیروی اتمی در جهان است. این نقش توسط دوگل حکاکی شده بود، کسی که فورس د فراپ (Force de Frappe) عنصر حیاتی در تجدید شرکت "برحق" فرانسه در جهان بود این سیاست توسط تمام رئیس جمهورهای فرانسه متجمله فرانسوا میتران - سوسیالیست، مدافع بزرگ حقوق بشر، ادامه پیدا کرده است. در حقیقت خواست اساسی بورژوازی از حزب سوسیالیست این بود که مخالفت زبانی خود علیه سلاحهای هسته ای را که با تمام بی محتوی بودنش، در گذشته اثر خود را گذاشته بود، متوقف کرده و نیروهایش را به گرد فورس د فراپ بسیج کند. عوض شدن موضع رسمی حزب سوسیالیست بر روی اسلحه های اتمی، عنصر کلیدی در انتخاب میتران بعنوان رئیس جمهور بود.

از آغاز ریاست جمهوری، میتران به هیچوجه به این قول خود خیانت نکرده است. در حقیقت در حالیکه سیاست های وی سراسر با یک چرخش بعد از دیگری بطرف راست مشخص شده اند، هیچ عرصه دیگری وجود

ها" و نه سرنشینان اوویا هیچکدام نمی توانستند بمبی که رینبو وارییر را غرق نمود شخصاً کار گذاشته باشند. و به این ترتیب میتران سیاست د و جانبه تکبر فزاینده و در عین حال یک هوادار قدیمی دوگلی، برنارد تریکوت (Bernard Tricot) را برای نوشتن گزارشی جهت روسفید نشان دادن دولت بکار گرفت.

گزارش "تریکوت"

گزارش تریکوت نمونه بارز د وروئی و دروغ بود. تحقیق او ظاهراً شامل مصاحبه با مقامات کلیدی مختلف دولت و پرسیدن از آنها که "آیا شما رینبو وارییر را غرق کردید؟" و بعد انکار ایشان را بعنوان مدرکی بر بیگناهی فرانسه ارائه دادن بود. برای مثال، ما موریت اوویا بسادگی تمرین جهت یابی در جنوب اقیانوس آرام! البته در مرحله دوم، بررسی امکان پیوستن به یک ناوگان گرین پیس در یک تاریخ دیرتر بود. "تارنج ها" تنها برای یک ما موریت ساده اطلاعاتی بر علیه نیروهایی که منافع فرانسه را تهدید می کردند آنجا بودند. تریکوت حتی در گزارش خود با بلاغت به توانایی کشتی رانی سرنشینان اوویا و اینکه چگونه این مطلب نظر احترام نیوزلاندی ها را جلب کرده است، جلامی دهد. او هرگز این سؤال را مطرح نکرد که چگونه کشتی ناپدید گردید، او حتی با سرنشینان آن هم مصاحبه نکرد. از همه جالبتر او هرگز توضیح نداد که چرا لازم بود مردان قورباغای جنگی را برای یک ما موریت ساده اطلاعاتی دست داشته باشند. او در گزارش خود در ۲۵ اوت نتیجه می گیرد "تمام آنچه که دیده و شنیده ام به من این اطمینان را می دهد که هیچگونه تصمیمی برای صدمه زدن به رینبو وارییر از جانب مقامات دولتی گرفته نشده بود."

از تمام جوانب به گزارش تریکوت با خنده و حیرت برخورد شد. مشکل است تصور کرد که هرگز انتظار باور کردن آن نیز می رفته است. بنظر می رسد که هدف گزارش تریکوت طی سلسله مراتب قانونی یک بازرسی بود و اساساً نشان دادن اینکه تمام موضوع می باید تحت پوشش الزامات ماستمالی گردد، بود.

سخنان فابیوس در ۱۲۹ اوت در میان غوغایی که انتشار گزارش تریکوت را دنبال نمود بخصوص جالب توجه اند.

بزودی روشن شد و همینطور حضور مرموز یک کشتی مسافری بنام اوویا Duvéa که لنگرگاه آن نومی- Noumea در نیوکالدونیا بود و بر حسب اتفاق درست پیش از حمله در نیوزیلاند بود. روشن می شود که سرنشینان اوویا متشکل از مردان قورباغای جنگی پایگاه کورسیکا Corsica هستند که مستقیماً تحت فرماندهی سازمان جاسوسی فرانسه قرار دارند.

همچنین آشکار شد که یک مامور مشخص فرانسوی، کاپیتان کریستین کابون (Captain Christine Cabon)

در ماه مه آوریل ۱۹۸۵ بداخل سازمان گرین پیس در آکلند نفوذ کرد و همچنین علاقه شدیدی به در کسب اطلاعات در باره انواع شخصی از وسایل شنای زیر آب در نیوزیلاند از خود نشان داده بود. این مامور تحت نام ساختگی فردریک بونگیو (Frederique Bongieu)، توانست ورود خود بدرون صفوف گرین پیس را با چندین ملاقات اتفاقی در میان دوستان اقیانوس و سپس با تبدیل شدن از هوادار نیم بند سیاست اتمی فرانسه به یک صلح طلب خلل ناپذیر که او را هرچه بیشتر قانع کننده میساخت، عملی نماید.

علاوه بر همه اینها اوویا کشتی مسافری بسیار گرانقیمت، از صحنه گیتی ناپدید گردید. اینکه بر سر اوویا چه آمد هنوز روشن نیست اما اخبار روزنامه ها نشان می دهد که در دریا غرق گردیده و سرنشینان آن سوار یک زیر دریایی فرانسوی شده اند.

تمام آنچه در بالا گفته شد برای از خجالت رنگ عوض کردن هر دولتی کافی است. و تا اوایل اوت روزنامه لوموند (Le Monde) پاریس بصورت کم و بیش آشکار میگفت که زمان کم کردن تلفات از طریق کشودن آتش و گذاشتن تقصیر بگردن وزیر دفاع چارلز هرنو (Charles Hernu) فرا رسیده است. نخست وزیر میتران لارنت فابیوس (Laurinet Fabius) نیز ظاهراً عقیده ای مشابه ای داشت.

معذالک، میتران تلاش برای سالم بیرون آمدن از طوفان را انتخاب کرد. او هنوز یک مدرک داشت که بکارش می آمد: بنظر می رسد که نه "تارنج"

آغازین، مقامات رسمی بالا آگاهی داشتند که جاسوسان فرانسوی در نیوزیلاند دستگیر گردیده و برای حمله به رینبو وارییر تحت تحقیقات قرار دارند. لاپوشانی از آنجا آغاز گردید. ابتدا سرویس مخفی فرانسه تلاش نمود تا قدرت خارجی دیگری را جهت قبول مسئولیت در قبال رینبو وارییر پیدا نماید. ظاهراً با سازمان اطلاعات بریتانیا که بنظر می رسید از حرکات "تارنجها" کم و بیش آگاه بوده و احتمالاً مقامات نیوزیلاند را پیش از وقوع حمله آگاه کرده بودند، تماس گرفته شد. بریتانیایی ها رد کردند. سوئیسی ها آشکار نمودند که با هیچ گونه تلاشی برای تأمین یک "پوشش" سوئیسی برای جاسوسان دستگیر شده موافقت نخواهند کرد.

در این اوضاع، دائره جاسوسی فرانسه مشغول پخش انواع مختلف ضد اطلاعات - سر نخ های قلابی به روزنامه نگاران به منظور دامن زدن به تاروشنی اصل موضوع - بود. برای مثال، گزارش شده بود که این یک نقشه شیطانی توسط "انگلو - ساکسون ها" بوده که حمله کنند و بعد فرانسوی ها را به آن متهم کنند. این طرح خدمت بخود، توسط بیش از یک نشریه "قابل احترام" (هم چپ و هم راست) بطور خالصانه تکرار گردید و در ماههای بعد نیز در اشکال مختلف مداوماً ظاهر می گردید. تلاش شد تا نشان داده شود که حتی اگر چند فرانسوی در حمله دست داشتند این باید کار متعصبین دست راستی باشد و نه دنباله روان معتقد به قوانین دولتی و غیره و غیره.

در این اوضاع آسیاب شایعه برای بی اعتبار نمودن گرین پیس بکار انداخته شده بود. از آنجا که سازمان از حیثیت فراوانی در فرانسه و در بسیاری از کشورهای دیگر برخوردار بود لازم آمد تا انواع دروغها بی اساس در باره آن پخش شود. گفته شد که رینبو وارییر به وسایل جاسوسی مجهز بوده و منظور اصلی آن زیر نظر گرفتن آزمایشات اتمی فرانسه برای منافع شوروی است. تلاش گردید تا عکاس مقتول یک جاسوس زبردست نشان داده شود.

این تلاشها حتی زنانیکه مدارک جدید، شرکت سازمان جاسوسی فرانسه را هر چه دقیقتر نشان می داد اما پیدا کردند. هویت اصلی تارنج ها

در حالیکه فابیوس مجبور به قبول این بود که "من شك دارم"، نکته اصلی او به مبارزه طلبیدن بود: "بعنوان يك قدرت اتمی و قدرت در اقیانوس آرام ما باید از آنچه که در منافع فرانسه و منطقه است دفاع کنیم." با این وجود فعالیت‌هایی هستند که در تضاد با منافع ما هستند: هیچکس و بخصوص کسانی که اینگونه فعالیت‌ها را تشویق می‌کنند (یعنی نیوزیلند)، نباید تعجب کنند که ما در حفاظت از منافع خود هوشیار هستیم.

در همین سخنرانی فابیوس به گریز پیرامون حمله می‌کند که سازمانی است در تلاش دیکته نمودن سیاست دفاعی به فرانسه و با دعوت نیوزیلند به مبارزه برای به نمایش گذاردن مدارک اثبات اینکه ما مورین فرانسوی کشتی را منفجر نمودند، پایان می‌دهد. به کلامی دیگر، "اگر می‌توانید ما را بگیرید." بخصوص مسخره است که بعد از جوش و خروش‌های اولیه نخست‌وزیر نیوزیلند "لانگی"، سخنرانی فابیوس را قابل احترام تر و بسیار سازنده‌تر از بیانیه‌های قبلی فرانسوی یافت. بهر حال، مطالعه دقیق گزارش تریکوت - روشن شدن اینکه چرا میتران، بقول ریچارد نیکسون در جریان بحران واترگیت، موضع "ساختن دیوار سنگی" را انتخاب کرد، کمک می‌نماید. بنظر می‌رسد که تمامی عملیات علیه رینیو وارییر چنان بزرگ بود (۳ میلیون فرانک فرانسوی) که احتیاج به اختصاص بودجه ویژه داشت. و به این ترتیب حتی اگر کسی بحث کند که عملیات از پیش به تصویب مقامات بلند پایه دولت نرسیده بودند، بنظر تأیید مستقیم گارمند خصوصی میتران - شخص ژنرال سالنیر (Saulnier) رئیس ما مورین ارتشی وقت میتران و فرمانده کنونی کل نیروهای مسلح فرانسه - امکان پذیر نبوده است. مشکل کسی بتواند باور کند که ژنرال بدون مشورت با رئیس خود تن به امضاء کردن داده است. در این میان منافع بسیار شخصی میتران مطرح است که تلاش می‌کند تا به هر قیمتی که شده از این افسانه که عملیات فرانسه بر علیه رینیو وارییر، مردان قورباغی جنگی، کشتی‌های مسافره ای همه و همه برای ما موریت ساد جمع‌آوری اطلاعات بوده است حفاظت کند. بعد ها معلوم شد، که برای در-

خواست بود چه اضافه به اعضاء یکی از گارمندان شخصی فابیوس اختیار بود است. افسوس، که علاقه به فرانسوی‌ها به گاند بازی اسباب درد سرشان می‌شود.

علیرغم نا باوری جهانی بر گزارش تریکوت دولت فرانسه با شجاعت به سماعت خود ادامه داد. روز ۱۸ اوت میتران به عمل بسیار غیر معمول دستور عمومی به نیروهای نظامی دست زد. دایره بر اینکه "اگر لازم است با زور، از هر ورود غیر مجاز بداخل آنها و فضای جزایر موروروا و فان-گانای (Fangataufa) پلی نزی فرانسه جلوگیری نمائید." من تأکید می‌کنم که آزمایشات اتمی تا زمانیکه توسط مقامات فرانسوی و تنها ایشان، لازم تشخیص داده شود در اقیانوس آرام ادامه پیدا خواهند کرد.

در اوائل سپتامبر او با بازید سلطنتی ناگهانی از جزیره موروروا برای بازرسی شخصی از پایگاه آزمایشات هسته‌ای (پس از مشاهده پرتاب یک موشک - متأسفانه یک نقص تکنیکی - در مستعمره فرانسوی گایانا (Guyana) در آمریکای جنوبی) قدم بهتری برداشت. میتران تمام سفرا، فرماندهان ارتشی، و رؤسای مناطق یا احضار نمود تا برای یک گرد هم آیی که "کمیته اقیانوس آرام" نامیده بود در موروروا به او بپیوندند. زمانیکه نخست‌وزیر لانگی احساس نمود مجبور است بخاطر احساسات شدید ضد اتمی در نیوزیلند چند اعتراضیه تو خالی دیگر صادر کند، میتران غیر محترمانه جواب داد، "بنظر درست می‌رسد که از زخم‌ها و آتشی که بر فرانسه وارد می‌شود جلوگیری گردد. برای شخصی این سؤال پیش می‌آید که عکس العمل میتران در مقابل یک قدرت خارجی که کشتی را در سن (Siene) غرق کند، چه می‌تواند باشد!

سد می‌شکند

روز هفدهم سپتامبر بحران گریز - پیرامون حدت تازه‌ای رسید. روزنامه نیمه رسمی "اگر هیچگاه چنین چیزی وجود داشته (لوموند مسئله‌ای که تا آن موقع همه می‌دانستند را بعنوان یک واقعیت اعلام کرد که ما مورین فرانسوی کشتی رینیو وارییر را منفجر کرد ما ندانیم. از این گذشته روزنامه لوموند کلید اصلی درک چگونگی این

حمله را نیز در اختیار عموم گذاشت: به این ترتیب که یک تیم سوم از ما مورین فرانسوی (که نه زوج تارنج بود ما ندانیم نه از خدایه کشتی اوویا) بمبارا کرد گذاشته و بلافاصله شهر را ترک کرد ما ندانیم. و روز بعد مجله هفتگی له اکسپرس این داستان را تأیید کرد و مشخصات و هویت ما مورین اجرای این عملیات را بر ملا ساخت. هر دوی آنها متعلق به همان مرکز آموزش در کورسیکا هستند که محل تعلیم مردان جنگی قورباغی است.

میتران که بنظر می‌رسد خجالت سرش نمی‌شود، نسبت به این اتفاقات اخیر عکس العمل نشان داد و نامه سرگشاده‌ای به نخست‌وزیر فابیوس نوشت و از او خواست که تعدادی از سران درگیر در این ماجرا را از کارکنار بگدارد و اشاره کرد که او هم مثل بقیه مردم فرانسه هر چیز در مورد این ماجرا می‌داند از طریق خواندن روزنامه‌ها است. این نامه سرگشاده باعث خشم فابیوس شد و او هم بنوبه خود در مطبوعات فاش کرد که چهاربار در ماه اوت برای اخراج هرنواز میتران تقاضا کرده بود ولی خود میتران هیچگاه راغب نبوده همالگی قدیمی و محبوبش در نیروهای ارتش از کار برکنار بشود.

بهر ترتیب هرنو تقاضای استعفا کرد و میتران با چشمان اشک‌آلود این استعفا را پذیرفت ("من باید درد و غم و سپاسگزاریم را از این بابت اعلام کنم. تو همواره از احترام من و مردم فرانسه که قدر خدات شایسته‌تر به این کشور می‌دانند برخوردار خواهی بود). دریا سالار لاگوسته (Lacoste) بدون تشریفات اخراج شد. پل کویل (Paul Quilès) بعنوان وزیر دفاع جدی انتخاب شد و بمحض تصدی این مقام با تعجب! متوجه شد که مدارک مربوط به امور گریز پیرامون شد ما ندانیم. بلافاصله پس از آن فابیوس اعلام کرد که تحقیقات او این مسئله را "فاش" کرده است که تصمیم مبنی بر غرق کردن رینیو وارییر توسط چارلز هرنو و دریا سالار لاگوسته گرفته شده است. چند افسر ارتشی دستگیر شدند البته نه بخاطر شرکت در انفجار رینیو وارییر، فقط تنها کسانی توسط دولت فرانسه زندانی شدند که مخفیانه اطلاعاتی به مطبوعات داده

رخوت توده ها

در تمامی طول این ماجرا صدای يك نیرو بگوش نمی رسد - صدای پرولتاریا و انقلابیون و مردم مترقی فرانسه - در حقیقت، تا آنجائی که ما می دانیم، حتی يك تظاهرات هم بر علیه جنایت انفجار در کشتی رینبو واریز بر علیه دولت فرانسه صورت نگرفت.

البته این سکوت کرکننده توضیحات متعددی وجود دارد - بخش اعظمی از مردم به پشتیبانی خود از هیئت حاکمه ادامه می دهند، استقلال نسبی نیروهای هسته ای فرانسه از ایالات متحده آمریکا تا حد زیادی بورژوازی فرانسه را از انزجار عمومی از سلاح هسته ای که در چند سال اخیر اکثر کشورهای اروپای غربی را فرا گرفته دور نگه داشته است - علاوه بر این، بعضی از نیروهای اجتماعی که از آنان انتظار عکس العمل در این مورد می رفت کسانی هستند که بدست پدیده میتران، اول گول خوردند، بعد خلع سلاح شدند و در آخر هم روحیه شان تضعیف شده است - در اینکه میتران از درون این جو نا آرام موفق بیرون آمد شکی وجود ندارد و این کاری بود که رئیس جمهور علنا بدست راست نمی توانست انجام بدهد - نظریات وزیر محیط زیست، هیورت بورچارد یی (Huguette Bourchardeau) نماینده يك حزب خرد - بورژوازی (P. S. U.) که تا این اواخر به "جنایح افراطی چپ" در دولت میتران معروف بود پیشگویی های جالبی را ارائه می کند - این خانم اعلام کرده که هرنو خیلی شجاعت داشت که مسئولیت اعمالی را که به وزارت دفاع ربط داشتند بعهده گرفت - و همینطور ایشان بخود می بالد از اینکه در دولتی شرکت دارد که خسود را موظف به روشن کردن افتضاحاتی اینچنین می بیند - جالب اینجاست که وزارتخانه این خانم درست چند ماه قبل از حمله به کشتی گرین پیس ۳۰ هزار فرانک به آن کمک کرده بود! بورژوازی فرانسه قطعاً هنوز تا کتیکائی نگار می برد تا "دست چپی های" قدیمی فراوانی که در ویرش هستند را وادارد که وفادارانه حتی برای وحشیانه ترین جنایاتش هم بهانه و پوشش درست کنند.

سکوت، توده هادرورد جریان "گرین

بودند! در عرض چند روز کاخ الیزه مسئله را رسماً پایان یافته اعلام کرد و روزنامه لوموند هم چا کرانه این مسئله را پذیرفت - ماجرای گرین پیس - مسئله مقالات کوچک صفحات آخر روزنامه ها - تقلیل مکان پیدا کرد و در رای گیری عمومی اعلام شده که "مردم" از خوا - ندن اخبار رسوائی آن "خسته" شده اند.

یکی از لائل این "از بین رفتن علاقه" شدید خواست عمومی سرکار نگاهداشتن میتران بود: بین هرنو و رئیس جمهور تنها يك گوشت قربانی محتمل دیگر وجود داشت و آنهم لورنس فابیوس بود که مشخص کرد بود که اگر برکنار شود میتران را هم با خودش پائین خواهد کشید - آنچه که در معرض تهدید قرار داشت میتران بعنوان يك سیاستمدار نبود، میتران رئیس جمهوری بود که صاحب کلیید انبار موشکهای اتمی فرانسه است - آن طور که يك وزیر بدنام دست راستی در دولت سابق ژیسکارد سن گفته است: "رئیس جمهور بعنوان سمبل اتحاد ملی، می بایستی از تمام تغییرات تحولات در درون دولت باشد، غیر از موارد خیانت به مصالح عالییه - نجات میتران همچنین بخشی از تدارک برای چیزی که به "همزیستی" معروف شده می باشد که اشاره به موقعیتی در فرانسه است که بعد از انتخابات پارلمانی در بهار سال ۱۹۸۶ احتمالاً يك اکثریت دست راستی در فرانسه بقدرت خواهد رسید و در عین حال میتران برای دو سال دیگر همچنان رئیس جمهور باقی خواهد ماند - اغلب رهبران اصلی اپوزیسیون در مورد "هم زیستی" با میتران با رضایت صحبت کرده اند.

آنچنانکه روزنامه لوموند در يك سرمقاله در رابطه با "تفاوتهای" ما بین جریان گرین پیس و واتر گیت نوشت: "شکی نیست روشی که برای متوقف کردن گرین پیس انتخاب شده بود - احتمالاً و جنایتکارانه بوده - اما امکان ندارد بتوان مدعی شد که نیروی ضربتی در اکلند در خدمت منافع شخصی آقای میتران عمل کرد - به زبان دیگر، اگر ریچارد نیکسون را می توان بخاطر استفاده از تاکتیک - های جاسوسی برای انتخاب مجدد از مقام خود خلع کرد، آقای میتران باید بخاطر اینکه از جانب مهمترین منافع یعنی حاکمیت بورژوازی عمل کرده است محافظت شود.

پیس "احتمالاً" می تواند به بهترین نحو در عدم وجود يك نیروی سیاسی انقلابی آگاه، يك حزب پرولتاریائی پیشگام که بتواند واقعاً مسائل و مواردی را که بورژوازی عرضه می کند بصورت بنیادی زیر سؤال ببرد بیان شود - از طرفی همه چیز روشن بود: دولت فرانسه کشتی را منفجر کرده بود و تمامی مقامات از غواصان نظامی گرفته تا خود میتران دستشان باین جنایت آلوده بود - با اینحال بورژوازی موفق شد کنترل برملا شدن این افتضاح را چنان بدست بگیرد که در نهایت به نفع طبقات حاکمه تمام شود: چه کسی دستور حمله را داد؟ آیا ماورین مخفی عمداً در بی اعتبار کردن رژیم ناموفق ماند - ند؟ بهترین راه برای از میان برداشتن گرین پیس چیست؟ غیره و غیره - افتضاح جریان گرین پیس موقعیتی عالی را برای نیروهای واقعی انقلابی فراهم کرد که طی آن ماهیت امپریا - لیستی فرانسه و جنایات خونین آنرا افشاء کنند - اما در غیاب چنین نیرو - هایی که قادر و مایل بر بعهده گرفتن چنین مسئولیتی باشند، بورژوازی موفق شد در باره مهمترین نکات سیاسی حکم بدهد که "دیگر تمام شد": که فرانسه يك نیروی امپریالیستی در جهان است و این شامل اقیانوس اطلس جنوبی هم می شود، که نیروهای هسته ای این کشور برای محافظت و توسعه این امپریالیسم هستند، که مدعیان خود ساخته دفاع از حقوق انسانی اگر احساس کنند منافع حیاتی شان در خطر است برای در هم کوبیدن مخالفین خود، اگر چه نسبتاً بی آزار هم باشند به هر وسیله ای متوسل خواهند شد - منافقانه اتحاد نظر بورژوازی در مورد تمامی این مسائل پس از این دوره افتضاح محکمتر از گذشته شد - این به این معنی است که مردم بیشتری از این مواضع ارتجاعی استقبال کرده اند، بلکه این مواضع ارتجاعی در طول افتضاح گرین پیس بدون هیچگونه مبارزه ای از طرف مردم به پیش رفته و بیش از گذشته به اسسم وحدت نظر ملی خوانده شده است - در اواخر اکتبر لورنس فابیوس، چنانکه گوئی میخواست پایان ماجرای گرین پیس را اعلام کند، در راس هیئتی از نمایندگان احزاب سیاسی فرانسه به جزیره موروروا مسافرت کرد تا از نزد يك در جریان انفجار زیرزمینی يك بمب اتمی در این جزیره شرکت کند.



”آتش‌های شکست خورده خوب درس می‌گیرند“

- جمع‌بندی

اتحادیهٔ کمونیستهای ایران

(سربداران)

شکوه‌مند آنها یکی از دیگری بیشتر است، افراد و اشیاء گوئی در زیر تابش نور الماس قرار دارند، حالت جذب به تجلی روح هر روز است، ولی این حالت مستعجل است، زود به نقطهٔ اوج خود می‌رسد و جامعه قبل از آنکه بتواند با سرهشیار ره آورد - های دوران توفان و هجوم خود را درک کند، به خماری طولانی دچار می‌گردد. ولی انقلابهای پرولتری یعنی انقلابهای قرن نوزدهم برعکس مدام از خود انتقاد می‌کنند پی‌درپی حرکت خود را متوقف می‌سازند و به آنچه که انجام یافته بنظر می‌رسد

این مقاله تجدیدچایی است از حقیقت ارکان مرکزی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) که پس از تأخیری طولانی بدلیل سرکوب سخت رژیم خمینی، دوباره انتشار یافته است. این مقاله قدمی است در راه تجارب پیشرفتهٔ پرولتاریا و جمع - بندی از ضعف‌های جدی جنبش کمونیستی در ایران - ج. ب. ف.

”انقلابهای بورژوازی از نوع قرن هجدهم به سرعت از یک کامیابی به کامیابی دیگر می‌رسند، جلوه‌های



باز می گردند تا بار دیگر انرا را از سر بگیرند ، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاش های اولیه خود را بیرحمانه به باد استهزاء می گیرند ، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول اساطیر آنها قندبرافرازند ، در برابر هیولای مهیمن هدف های خویش انقدر پیس می نشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هر گونه راه بازگشت آنها را قطع کند و خود زندگی با بانگ صولت مند اعلام دارد :

Hic Rhodus , Hic Salta!

گل همینجا است ، همینجا برقص !
(مارکس ، هجده هم برورم لوئسی بناپارت)

سر سخن

سیر وقایع و حوادث چند ماه گذشته همه گواه بر اعتلایی قدرتمند در روحیات و مبارزات توده های کارگروپاقی افشار و طبقات زحمتکش می باشد این دوره نوین از تکامل انقلاب ایران در شرایطی گشوده می شود که بحران همه جا گسترده سیستم امپریالیستی در سیر تکامل ماریپیچی و جهش وار خود این سیستم را از افت به رکود از رکود به کساد می کشاند .

امروزه جهان در آستانه یک جنگ جهانی تجدید تقسیم ، یک جنگ جهانیگیر سوم امپریالیستی قرار گرفته است :

در عصر امپریالیسم ، جنگ ناشی از بحران ، اوج بحران ، و از زوایه امپریالیستها ، تنها راه علاج بر بحران است . لیکن همین بحرانی که امپریالیستها را بسوی جنگ میراند با تشدید استثمار و فقر و فلاکت توده ها و با خرد کردن کمر آنان در زیر بار خود زمینه ساز برایی امواج مقاومت و مبارزه پرولتاریا و خلقهای تحت ستم می گردد . و مضاف بر آن با تشدید کیفی تضادهای عصر حاضر و متمرکز کردن و درهم آمیختن آنها و کشیدن حلقه های مختلف زنجیره سیستم امپریالیستی به حداکثر ، آنان را بیش از پیش مستعد شکستن می سازد . بدین ترتیب گرچه تاریخی - جهانی نوینی در حال شکل گرفتن است .

انقلاب ایران و دوره نوین تکامل آن و بویژه دورنماهای اوضاع جاری جز بر متن و در پرتو این اوضاع جهانی ، مفهوم و قابل درک نخواهند

بود .

تدارکات افسار گسیخته جنگی و بلوک امپریالیستی و مانورها و ضد مانورها و سیاستهای آنان برای هر چه بیشتر در هم کشیدن بلوک بند - یهای نظامی مربوطه و بر هم زدن تعادل رقیب و تعیین منطقای این روند در منطقای ویژه و استراتژیک چون خاورمیانه و خلیج از یکسو و فشار و الزامات بحران کماکان جاری و اوج گیری مقاومت و مبارزه توده های مردم از سوی دیگر ، دو فاکتور اساسی هستند که حرکت رژیم بورژوا - کمپرادوری جمهوری اسلامی و تضاد های درونی انرا شکل می دهند .

جمهوری اسلامی دارای آزاد پها و محدود پتهای معینی است لیکن بطور روزافزونی آزاد پهایش محدود تر و محدود پتهایش بیشتر می گردند . همه این مسائل یک روی سکه ای است که روی دیگرش را اعتلای نوین مبارزات مردم می سازد .

به این ترتیب جامعه شتابان بسوی گرگهای نوین بر سطح ملی ره می سپارد اگر چه قطعاً به شکل تکرار مجدد سالهای ۵۷ و ۶۰ بلکه در ابعاد بنیاداً متفاوت .

لنین در تعیین چگونگی شکل گیری اوضاع انقلابی مندرک گردیده بود که این کافی نیست که صرفاً زیردستی ها نخواهند به وضع سابق ادامه دهند بلکه همچنین لازم است تا دیگر " بالادستی ها " هم قادر نباشند به شکل سابق به حکومت کردن ادامه دهند ، باید بحرانی و شگافیی در صفوف بالایی ها و بحرانی در سیاست بالائی ها تکوین یابد . ولی هوافزود که نه عامل اول و نه عامل دوم ، هیچ کدام بخودی خود انقلاب را باعث نشده بلکه تنها موجب فساد و زوال یک کشور خواهند گشت . مگر آنکه طبقای انقلابی وجود داشته باشد که قادر به تبدیل وضعیت ستم پذیری به وضعیت فعال شورش و قیام باشد .

بویژه نمونه انقلاب ۵۷ ایران مؤید این حکم لنین است ، کمونیستها و پرولتاریای انقلابی قادر به متحد کردن اندن طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان به حول خطی انقلابی و کسب رهبری انقلاب نگشتند ، از این رو نتایج حاصل شده از انقلاب ابعاد گسترده تری از ارتجاع و فساد و جهل و پوسیدگی فرهنگی وایدئولوژیک و زورگوئی فعال مایشائی و استثمار و ستم خشن تر

و وقیحانه تری را ببار آورد .

برای کمونیستها ، طبقه کارگر و دیگر توده های ستمدیده ایرانی ، گرچه گاه فراز آینه متنوع عظیمترین خطرات جدی ترین مصاف طلبی ها و بزرگترین فرصتها است و این در حالی است که جنبش کمونیستی ما در اوج بحران ایدئولوژیک و سیاسی و طبیعی - تشکیلاتی بسر می برد . این خود عظیمترین خطری است که متوجه جنبش ما است .

ایا ارتش کمونیستها در شرایط اوج گیجی و جهت گم کردگی و سردرگمی ، درگیر نبردی مجدد خواهد شد و باین ترتیب زمینه ، برای از دست رفتن کامل یک نسل تمام و کمال انقلابیون کمونیست فراهم خواهد آمد و یا اتحاد کمونیستها و پرولتاریای آگاه حول خط صحیح ، زمینه ساز ثامین رهبری کمونیستی بر جنبش ما و راهگشائی آن بجلو خواهد گشت ؟

ایا زنجیرهای بندگی فقط به تکان در خواهند آمد یا پاره پاره خواهند شد .

ایا دژ نظم کهن فقط به لرزه در خواهد آمد یا زمینهای نوین برای رهایی به کف آورده خواهد شد .

ایا مردم ما چشمان بسته خواهند جنگید یا با سر بلند و چشماهای دوخته شده به افق ، آماده برای کسب پیروزی ؟

ایا باز هم پرولتاریا و زحمتکشان سیاه لشر دیگران شده و تحت رهبری آنان در راه فاجعه ای به مراتب عظیم تر و دردناکتر خواهد جنگید یا پرچم رهبری بدست توانای پرولتاریا قرار خواهد گرفت و توده های عظیم خلق زحمتکش ، سربازان ارتش پرولتاریا و در راه منافع خود شان خواهند بود ؟ پاسخ اینها همه و همه در گرو توانایی کمونیستها در تکامل دادن یک خط سیاسی - ایدئولوژیک صحیح در گرو اتحاد هر چه سریعتر کمونیستها در حزب خود بر حول چنین خطی و در پاسخگوئی به شرایط عاجل کنونی ، در گردیدن روشن داشتن نسبت به ابعاد معضلات و عقب افتادگیها و نیز جبران آنها است - اینها همه در گرو کمر راست کردن کمونیستها و شانه خود را بر زیر مسئولیتها و وظایف شان دادن است .

والبته تکامل دادن چنین خطی خود مستلزم اتکا به اصول جهان - شمول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دن ، اتکا به فشرده ترین

انان با قوای نظامی و انتظامی رژیم جمهوری اسلامی و اعوان و انصارشان بود. تعرض نظامی تاریخی مزبور که توسط اتحادیه کمونیستهای ایران سازماندهی و هدایت گردید، بسا توجه به پیامدهای آن تبدیل به آخرین مقاومت جدی سازمان یافتہ انقلاب در مقابل کودتای رژیم جمهوری اسلامی بر علیه انقلاب شد؛ باین ترتیب دورهای از تگام انقلاب ایران بپایان رسید و دورهای جدید آغاز گشت.

دورهای که نبرد آمل نقطه اختتامش شد، با اوجگیری جنبش تودهای در زمستان ۵۹ آغاز شده بود و بسا خیزش نوین انقلاب و گذارش به مرحله تعیین تکلیف نهایی با رژیم جمهوری اسلامی و حرکت مجدانه خمینی و حزب اش برای قلع و قمع نهایی انقلابی که موقعیشان را به مخاطره جدی انداخته بود در خرداد و تیر ۶۰ به اوج رسید. با کودتای حزب ج.ا. به رهبری خمینی، و اعمال سیاست نظامی - تروریستی علنی و گسترده بر علیه انقلاب که هدف یک ست کردن نسبی حاکمیت و فایق آمدن بر بحران سیاسی درون آن، در هم کوبیدن نیروهای سیاسی انقلابی، به عقب راندن توده های انقلابی و از بین بردن تشکلهای تودهای و حاکم کردن جو ترور و سرکوب و اختناق، بمطابق پیش شرط سیاسی خروج بورژوا - کمپراد و ریسیم ایران از بحران راداشت این دوره وارد مرحله نوینی گردید و بالاخره با نبرد آمل و شکست آخرین تعرض متقابل جدی انقلاب، انقلاب در چار شکست مقطعی شد. (جایگاه کردنستان در این پروسه، بحث جداگانه ای را می طلبد)

از آن پس، در مجموع و غیرغیرم مقاومتها و برخی تعرضات قسمی در اینجا و آنجا، انقلاب وارد یک دوره عقب نشینی شد، دورهای که مضمون اصلی آن را می بایست عمدتاً جمع بندی از تجارب انباشت شده طی ه ساله مبارزه حاد طبقاتی و انقلاب و تدارک ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی و نظامی برای دوره جدیداً

این تصمیم گیری کمیته دائمی هیئت مسئولین، کارهای تدارکات - کثرت در راستای تعیین شده توسط اکثریت کمیته دائم آغازین گرفت. و آنگاه در نشست نهایی کل هیئت مسئولین هیئت مسئولین بر نظریات و رهنمودها اکثریت کمیته دائم صحه گذارد و به حرکتی که از نیمه خرداد آغاز شده بود رسمیت کامل تشکیلاتی بخشید. به این ترتیب در مواجهه با پیچ و خم و حشیانه بورژوا - کمپراد و ریسیم - نوع اسلامی، و بر خلاف جریان قدرتمند تسلیم طلبی و شکست طلبی که اکثریت قریب به اتفاق رهبران دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم و نیز اقلیتی از رهبری سازمان ما را در بر گرفته بود، اکثریت رهبری و بدنه سازمان یک پاسخ کاملاً صریح و روشن داد که در خود، حکمت تاریخی دیگری را نیز داشت: تکرار مجدد تجربه ۲۸ مرداد ۳۲ حزب توده هرگز!

و با این پاسخ و از اینجا، سازمان ما قدم در مسیری گذارد که نه فقط برای خود ما، بلکه برای مجموع جنبش کمونیستی ایران جدید و ناشناخته بود. فی الواقع پرولتاریای آگاه و جنبش کمونیستی ایران - کمپراد و تودهای انقلاب را بعهده می گرفت، انهم در صعب ترین شرایط و این بار نه صرفاً در حرف، بلکه در عمل.

طبعاً آن پاسخ صریح بمفهوم وضوح داشتن بروی همه مسائل و یا حتی همه مسائل کلیدی مقابل پا نبود، بلکه بالعکس، آن پاسخ خود سوالات عدیده دیگری را طرح می گرداند. از آن جمله: آیا هیچگاه یک نیروی کوچک می تواند مسئولیتی بزرگ را به عهده گیرد؟ آیا بدون تدارک لازم قبلی می توان در گیر نبردی باین عظمت شد؟ چگونه می توان در عین پاسخگویی به میرمترین وظایف روز بر ضعفها و ناتوانی ها فائق آمد، و عقب افتادگیها را جبران کرد؟ و یک سوال ریشه ای تر آنکه چرا تدارک لازم دیده نشد؟ و اساساً تدارک لازم چه بود؟ ظرفیت ذهنی و مادی آن زمان ما در پاسخ به این سوالات، خود را نهایتاً در قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ در آمل متبلور ساخت.

از شبانگاه ۵ بهمن تا ۷ بهمن ۶۰، شهر آمل شاهد نبردی خونین و گسترده بین نیروهای مسلح سربرداران و توده های شهری حامی

و پیشرفته ترین تجارب و دستاوردهای پرولتاریای بین المللی و در پرتو انان سنتز تجارب عظیم و گرانبهای انقلاب ایران از آغازان تا به امروز در هم کوبیدن رویزیونیسم و اپورتو - نیسم، انحلال طلبی ایدئولوژیک و تشکیلاتی و همه دیدگاههایی که با تحریف رویزیونیستی و انحلال طلبانه تجارب تاریخی پرولتاریا در سطح جهان و ایران سعی در به گمراهی کشاندن کمونیستها، پرولتاریا آگاه و فراهم آوردن زمینه های رهبری بلامنازع نیروهای بورژوازی در جنبش را دارند و در نتیجه تگامل دادن مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو در عین خاص کردن آن در شرایط ویژه ایران می باشد.

در مواجهه با گره ها فراز آینده و چگونگی برخورد به آن، تجربیات گذشته و بویژه تجارب انباشت شده در طی گره ها قبلی از اهمیت فراوانی برخوردارند. از این رو بجای است اگر نگاهی ولو مختصر به دوره قبل انداخته و در خطوطی کلی درسی چند گرفته شود.

ارائه یک جمع بندی کامل منظور نظر این نوشته نیست. مضافاً اینکه تمرکز اساساً بر روی جنبش کمونیستی و نیروهای منتسب بدان خواهد بود. فعلاً و در اینجا کاری به کار دیگران نخواهیم داشت نه از اینرو که گویا کمونیستها از همه گناهکارتر بودند و بیش از دیگران می باید تقاص پس دهند. بهیچ وجه! در جای مناسبش و در موقع مناسب به حساب آن دیگران هم پرداخته خواهد شد!

مدخل

در نیمه خرداد ماه ۱۳۶۰، نشست فوق العاده مهم کمیته دائمی هیئت مسئولین اتحادیه کمونیستهای ایران، در شرایط تلاطم عظیم اجتماعی و اوج گره ها تاریخی - ملی - زمستان ۵۹ - بهار ۶۰ برای تصمیم گیری در مورد وظائف عاجل پرولتاریا، جنبش کمونیستی و آک.ا. در مصاف با اوضاع پرگزار گردید. اکثریتی از کمیته دائم رای به قیام فوری به مثابه وظیفه مرکزی انقلاب و مجرای اصلی در پاسخگویی به سایر معضلات و وظایف مبارزه طبقاتی (و از جمله کارهای تدارکاتی) دادند، حال آنکه اقلیتی را نظر بر تدارک قیام به عنوان وظیفه مرکزی بود. بر مبنای

* حزب توده نماینده رویزیونیسم روسی است. علیرغم دارا بودن نیروی توده ای و نظامی نیرومند در آن زمان، رهبری این حزب در رویارویی با کودتای سیاتسیم به تسلیم شدن گرفته و از کشور فرار کردند.

آغاز شده تشکیل دهد.

جنبش تودهای مردم، و انقلاب مسا بدست رژیم اسلامی دچار شکست مقطعی گردیدند، و در این میان شکستی که بخش اعظم جنبش کمونیستی در ایران بدان گرفتار آمد، سهمگین و دهشتاک بود. سهمگین و دهشتاک نه فقط باین خاطر که هزاران رزمنده کمونیست بدست جلادان بورژوا - کمرادر واسلامی بقتل رسیده و دهها هزارتن دیگر بدامشان اسیر گشتند، بلکه مضافاً باین دلیل که برای کمونیستهای ایران این سومین شکست بزرگ و متوالی در طی یک فاصله زمانی کوتاه ۶-۵ ساله و فاحشترین آنها بود: از دست دادن پایگاه چین، و رونمودن کیفی بحران موجود در جنبش بین المللی کمونیستی و گجی ها و شک گراییی ها و انحلال طلبی های ناشی از آن و عدم ایفای نقش کیفی در جریان انقلاب ۵۷ و از دست دادن فرصت های گرانبها برای جبران عقبی افتادگیها و ضعفهای خویش در آن دوره تاریخی، آن دو شکستی بودند که جذبه سالهای پر جوش و خروش انقلاب و رشد کمی سازمانها بسهم فراموشی شان سپرده، و یا لااقل به عقب صحنه رانده بود و در ظاهرا چنین می نمود که دیگر به تاریخ دورپیوسته اند و می باید چون خاطره های تلخ، ولی مربوط به گذشته و گذشتگان تلقی شان نمود. تاریخ این سهل انگاری را بر ما نبخشد! ما باجمع بندی نکردن رازد و شکست گذشته مان عملاً عاجز از آن شدیم تا بیش از دو سال طلایی را که برای جبران عقب افتادگی ها و انحرافات و ضعفهایمان و تدارک برای دوره بعد زور آزمایی و مصاف طلبی، معادل دهها سال نادی مصالح و امکانات در اختیارمان نهاده بود، به بهترین نحو بخدمت گیریم، و آنگاه که زنگ جلسه امتحان بصدا درآمد، گج و خواب آلوده چشم گشودیم. آنچه که حکم بود بشود و ما ترجیح میدادیم نشود، داشت می شد. مبارزه طبقاتی ما را به مصاف قطعی طلبید و در این تند پیچ، بسیاری در آن اوج کرختی و رخوت بالاچار ساده ترین راهها، یعنی راه تسلیم طلبی و وادادگی و خیانت پیشگی را در پیش گرفتند. در این تند پیچ، انحلال طلبی، بحران ایدئولوژیک و انحرافات

رویزیونیستی بسیاری یکسر به انحلال طلبی سیستماتیک و رویزیونیسم تمام عیار جهش کرد و ما نیز که بخود امیدیم و تمام توان خود را در راه پاسخگویی به رسالت تاریخی مان در آن مقطع بکار گرفتیم، غل و بندهای انباشته شده توسط انحرافات و عقب افتادگیها سابق و تدارک ندادن و عدم استفاده از فرصتهای پیشین برای انباشت و ذخیره قوا و تجربه اندوزی آنچنان بر دست و پایمان سنگینی می کرد، که اگر مدعی شویم علت اصلی شکستمان همینها شد، سخنی به گرافه نگفته ایم. جنبش کمونیستی شکست خورد اما عمق فاجعه نه در نفس شکست، بلکه در چگونگی شکست نهفته بود. بخش اعظم جنبش کمونیستی ما که در زیر سلطه سازمانها و رهبران خورده بورژوا می مدعی مارکسیسم متشکل بود، بدون نبرد شکست خورد؛ این موضوع چه در مورد تشکلهایی که در زیر ضربه مستقیم پلیسی مضمحل گردیدند و چه آنها که بظاهر علیرغم ضربات خود را باصطلاح "حفظ" کردند، صدق می کند. بخش اعظم، و در این مورد شاید بتوان مدعی شد مجموع جنبش کمونیستی ما شکست خورد، در وهله اول نه بخاطر توازن قوا نامطلوب، بلکه اساساً بخاطر انحرافات و ضعفهای درونی خودش. به همین دلیل این شکست باید شکستی سیاسی - ایدئولوژیک تلقی گردد. و این امر علت اصلی وادادگی، سر خوردگی و انفعال، انحلال طلبی و اگنوستیسم، رویزیونیسم و گجی و سر درگمی و ندانم کاری موجود در جنبش ماست. ابعاد لطعات و ضایعات ناشی از یک چنین شکستی، بمراتب فراتر از ضربات منتج از حملات مستقیم پلیسی و جان باختن هزاران کمو نیست در زندانها و عرصه نبرد، و اسارت دهها هزار کمونیست دیگر می باشد. کمر بسیاری از کمونیستها را نه وحشیگری و ددمنشی رژیم، و نه در هم شکسته شدن تشکلهای وابسته دادن عزیزترین یاران، که وارد آمدن سه شکست پی در پی سنگین در عین استیصال و ناتوانی از دریافتن ریشه ها و علل این شکستها است که شکسته است.

آن سوالاتی که چون موریا نه هن همه ان کمونیستهای را میخورند که هنوز مفری در رویزیونیسم و یا انحلال طلبی چن بختیاری و ماست خود را خوردن

نیافته اند و نمی خواهند بیابند، چنین اند: چرا ارتش کمونیستهای ایران قادر به برپا داشتن و هدایت یک تعرض چند برای کسب قدرت سیاسی نگردید؟ چرا ارتش کمونیستهای ایران بدانسان خلع سلاح و دست بسته یا بدام افتاد و یا منهزم گردید؟ و چرا آن بخش از جنبش کمونیستی ایران، یعنی اتحادیه کمونیستهای ایران که دست اندر کار پاسخگویی عملی به وظایف آندوران شد، دچار چنان شکستی گردید و تا مرزاهم پاشیدگی کامل پیش رفت؟ و مفاهیم و الزامات پاسخ این سوالات در اوضاع کنونی کدامند؟

تجارب انباشت شده در پاسخگویی به سوالاتی که در خرداد و تیرماه ۶۰ در مقابل ما قرار گرفتند از دست مایه های کیفی جنبش کمونیستی ایران و بد رجائی جهان، و از مصالح مهم در پاسخگویی به سوالات فوق و برای پرداخت خط صحیح انقلابی میباشند:

بر خلاف سنت سخیفه ای که بسیاری سازمانهای باصطلاح کمونیست (و در واقع سازمانهای بورژوایی و خورده - بورژوایی با نقاب مارکسیسم) در جنبش کمونیستی ما باب کرده اند، و یادآور خصائص دگانداری است که بسیاری آب کردن متاع گندیده خویش خود را محتاج به ترش نمایاندن ماست. دگانداری همسایه می بینند، ایمن تجارب و دستاوردها نه ملك طلق تشکیلاتی اند که کس بتواند برویشان لم بدهد و از قبل مستمیشان گد ران زندگی کند، و نه مفاخیر بدست آمده در میادین نمایی اند که کس نخواهد زگرگی شان را بخواند. اینها تجارب حیاتی و بخون به کف آمد های هستند که همه توانایی جنبش کمونیستی و کارگری ما در پیشروی اشی اش، از جمله در گرو جمع بست صحیح و درس آموزی از آنان قرار دارد.

امروز مسئله مرکزی در بر خورد به گذشته این نیست که چه کسی چه کرد؟ امروز مسئله مرکزی در بر خورد به گذشته این است که چه کسی چه کرد، چرا چنین کرد، و این همه چه در رسائی برای عمل امروز و فردای ما دارد؟

امروزه مسئله در این است که چه کسی و چگونه، سنتز تجارب پیشرفته جنبش کمونیستی و پرولتاریای آگاه و توده های انقلابی ما در رگوران سالهای انقلاب، و بویژه در طی گرهگاه قبل

آنرا داشت که تحت فشار این بحران توهم شود و در هم شکسته شود و موج مبارزه و باره برخیزند. لیکن این بحث عام و بی‌ظان هر دو رست در مورد تداوم بحران اقتصادی در واقع پوششی برای مخفی کردن سطحی نگری و نیز دیدگاههای عمیقاً بورژوا-اکنومستی حاکم بر سازمانها بود.

اولاً بسیاری در جنبش ما حتی از ریشه‌های همان بحران اقتصادی که زمینه ساز انقلاب ۵۷ شد برداشت درستی نداشتند، چه برسد به درک درست از تداوم آن در شرایط تغییر یافته بعد از انقلاب!

ثانیاً آنچه در جنبش ما با سبب "تحلیل" اقتصادی از بحران رواج داشت، بیشتر به تفسیر عامیانه اقتصادی می‌مانست تا به تحلیل مارکسیستی. برای بسیاری بحران در بیگاری و گرانی و تورم و کمبود مواد غذایی و کسری بودجه خلاصه می‌شد و هنوز هم می‌شود. طبعاً با چنین درکی، تحلیل از دورنمای نگاه کلی اوضاع نیز، لااقل از زوایای کمونیستی ناممکن بود و هست.

ثالثاً، تاثرات عظیم انقلاب بر سیر بحران اقتصادی مورد ملاحظه جدی قرار نگرفت. همینکه بحران جاری

پرداخت. و ما نیز در اینجا بهر سوس مطلبی چند اشاره خواهیم داشت. پس بجایست اگر از این سؤال شروع کنیم که "چرا تدارک لازم نیفتد؟"

بحران اقتصادی،

گره‌گاه، اوضاع انقلابی

اکثر تشکلهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران ولو با استدلالات و توضیحات و برداشتهای متفاوت، به درستی در این نکته کما بیش اشتراک نظر داشتند و آن اینکه علیرغم هر ترکیب طبقاتی که جمهوری اسلامی داشته باشد این رژیم اساساً متکی به مناسبات حاکم در دوره رژیم شاه بود و تا جز از تغییر بنیادین آن مناسبات، در تحلیل نهایی، ویریا زود ناچار از ترمیم تمام و کمال ضربات وارده بر آن، و اعاده رژیم خواهد بود که حفاظت مطلوبی از آن مناسبات به عمل آورد.

نه می‌خواهد و نه می‌تواند "ترجیع‌بند معروف و به حد تهوع‌آور تکرار شده حجم عظیمی از ادبیات تشکلهای سیاسی و انقلابی آن دوره بود. اما آنچه که ناروشن بود، و پاسخ صحیح نگرش این سئوالات بودند که بالاخره جمهوری اسلامی دقیقاً چه چیزی را نمی‌خواهد و چه چیز را می‌خواهد تغییر بدهد، و چه چیزی را نمی‌تواند و چه چیز را می‌تواند تغییر بدهد؟ چگونه؟ جنبش کمونیستی ما درک صحیحی از آیین داشت که تغییرات بوجود آمده در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و بویژه سیاسی در دورنمای انقلاب ۵۷ و بخصوص پس از قیام بهمن چه پدیدمانند. به عبارت دیگر هیچگاه از آزادی‌ها و ضرورت‌های تغییر یافته جمهوری اسلامی نسبت به دوره شاه، تغییرات در ترکیب طبقاتی رژیم حاکم و در نتیجه تغییر جدی در صف‌آرایی طبقاتی قوا درک درست و همه‌جانبه‌ای حاصل نشد. حتی آن کسانی که توجه جدی تری به این تحولات مبذول داشتند، یا مفاهیم عملی آنرا درک نکردند و یا عمدتاً همچون خود ما، استنتاجاتی انحرافی (در پوششهای "چپ" راست) بعمل آوردند.

دیگر آنکه بسیاری در جنبش ما بر آن بودند که همان بحران اقتصادی که زمینه ساز سرنگونی رژیم سلطنتی گردید پس از انقلاب نیز ادامه یافت، و جمهوری اسلامی قادر به مهار آن نشده است، در نتیجه می‌باید انتظار

را در خط و عمل خود متبلور می‌نمایند ملک و معیار محک پیشقراولی کمونیستی طبقه کارگر و انقلاب در ایران جز این نتواند بود. جز این نخواهیم گذاشت که باشد!

بار دیگر مبارزه طبقاتی در جامعه ما دارد سرعت همان سئوالاتی را که اوضاع پیشین در مقابل ما قرار داده بود، پیشروی کمونیستها ایران قرار می‌دهد. سازمانهای مدعی کمونیسم در آن دوران (ازبیکار گرفته تا اتحاد مبارزان کمونیست یا کومله، و از راه کارگر گرفته تا اقلیت و امثال آنان) یک بار پاسخ صریح خود را بآن سئوالات دادند، و اکنون نیز به اشکال متفاوت مضمون همان پاسخ‌ها را در خط مشی سیاسی-ایدئولوژیک خود ملحوظ داشتند. منتبھی به نحوه‌ای سیستماتیک-تدریجی و طبعاً منحنی تر. در شرایط شش و بحران موجود در صفوف این جنبش و در مواجهه با گره‌گاه فراز آئینده، ناتوانی در درگیری مارکسیستی از گذشته و دیرپائی، عمق و گستردگی انحرافات دیرینه، بلاشک عظیم ترین خطری است که متوجه جنبش کمونیستی و پیشرفت انقلاب می‌باشد. مبارزه برای سنتز تجارب پیشرفته پرولتاریا و دیگر توده‌های انقلابی، و نقد و نفی تحریفات و جمع‌بندیهای بورژوا-ئی، رویزیونیستی و انحلال طلبانه از انقلاب، از جمله مهمترین وجوه مبارزه برای برون رفت از بحران جاری و پرداخت خط صحیح و در راه‌های رهبری کمونیستی-پرولتری-بر انقلاب در ایران است. نوشته حاضر گامی است اولیه در این راستا.

ورشکستگی ماتریالیسم مکانیکی

در تبیین سیر مبارزه طبقاتی

شاید تنها وجه اشتراک ما با دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم را بتوان در اینجا یافت که نه ما و نه آنها هیچ یک تدارک لازم برای رویارویی با اوضاع سال ۶۰ را ندیدیم. ولی بمحض آنکه این سؤال طرح شود که "چرا؟" آنگاه خطوط کیفی تمایز نیز رو خواهند نمود و پاسخ‌ها بر علیت کیفی تفاوت دلالت خواهند کرد.

هر چند پاسخگوئی به سئوالاتی از این دست، مستلزم بحثی بی‌سبب گسترده و نگاشتن چندین رساله و کتاب است (کاری که باید بهر حال انجام شود) لیکن هم‌امروز می‌توان و باید به خطوطی کلی از این باب

* "راه کارگر" تشکیلاتی رویزیونیستی و حامی شوروی است که پس از سال ۱۹۷۹ تشکیل شد. این تشکیلات بعد از ۱۹۸۲ منحل گشت، اما چندی بعد توسط رویزیونیستها احیاء شد، تانقش یک حزب رویزیونیست "آبرومند" را بازی کند، زیر احزاب توده و فدائیان اکثریت کاملاً "آبرویافته و افشاء شده بودند. "اتحاد مبارزان کمونیست" که اکنون خود را حزب کمونیست ایران می‌خواند، بعد از انقلاب ۱۹۷۹ ایجاد شد. علیرغم ادعای طرفداری از مارکسیسم لنینیسم، این گروه شدیداً "متأثر از گرایش چپ-نوئی و تریستی آفشته با گرایشات قدرتمند اکنومستی و درضدیت با تعالیم علمی مائوتسه دون بخصوص در مورد سوسیالیسم می‌باشد و اتحاد شوروی را نه سوسیال امپریالیست بلکه امپریالیست ارزیابی می‌کند. "پیکار" توسط افرادی که در سال ۱۹۷۶ از مجاهدین جدا شده و موضع علیه سوسیال امپریالیسم شوروی گرفتند، تشکیل شد. "پیکار" در عین حال که فاقد قدرت تشخیص اهمیت حیاتی خدمات مائوتسه دون بود، از انحراف اکنومستی قدرتمندی نیز برخوردار بود. ج. ب. ف.

"اساساً" تداوم "همان" بحران قبلی بود، کفایت می کرد! و بالاخره رابعاً هیچ کوششی جدی برای درك چگونگی عملکرد و "نمود" سیاسی - اجتماعی بحران اقتصادی در شرایط تغییر یافته سیاسی - اجتماعی به عمل نیامد.

مع الوصف، صرف نظر از اینکه کمو - نیستیهای ما چگونه بحران اقتصادی را تفسیر و تعبیر می کردند و یا می کنند آنچه که علیرغم ارتباطش با برداشتهای انحرافی فوق، از زمره انحرافات عظیم تر و مهمتر طیف وسیعتری از کمونیستهای ما بوده و هست، دیدگاه فوق العاده "سطحی" و "بورژوا - اکونومیستی" آنان از رابطه بحران اقتصادی با بحرانهای سیاسی و اجتماعی و اوضاع انقلابی می باشد.

زیر بنای اقتصادی در تحلیل نهایی تعیین کننده تکامل اجتماعی است.

بحران اقتصادی نیز در تحلیل نهایی تعیین کننده موجودیت و تداوم بحران سیاسی و اوضاع انقلابی است. لیکن این نکته بدان مفهوم نیست که بحرانهای سیاسی و اوضاع انقلابی بموازات بحران اقتصادی موجود در جامعه بسط و تکامل می یابند. بحران اقتصادی اگر چه شرط لازم (و به مفهوم زیربنای) تکامل بحران سیاسی و اوضاع انقلابی می باشد، ولی در شکل گیری خود بحران سیاسی و یا اوضاع انقلابی، عوامل اقتصادی، و از جمله فقر و فلاکت توده ها، وضعیت فزاینده فقر و فلاکت بیگاری و غیره، و مبارزات ناشی از آنان، صرفاً بمثابة عواملی در ردیف يك سلسله عوامل گوناگون و متنوع نقش بازی می کنند؛ انهم نه بمثابة تعیین کنند مترین فاکتورها، و نه حتی الزاماً به مثابه مهمترین آنان! بحران اقتصادی را بیشتر می توان به عامل اصلی خشک کننده انبار باروت عرصه های سیاسی و اجتماعی تشبیه کرد که اگر چه بدون وجودش انتظار انفجار کشیدن ساده لوحانه می نماید (و در اینجا منظورمان از انفجار تنها قیام مسلحانه شهری نیست) ولی خودش نه تنها مهمترین عامل در خود عمل انفجار نیست، بلکه الزاماً جزو مهم ترین ها هم می تواند نباشد. نتیجه آنکه کوششی در تبیین وضعیت سیاسی بر مبنای بیواسطه اوضاع اقتصادی، یا نمود اکونومیسم تعمیم یافته است، و یا اوج بلاهت و ساده اندیشی نسبت به مبارزه طبقاتی؛ ساده اندیشی و

اکونومیستی که متأسفانه بسیاری از خود پرور داده و می دهند. این نمودی از ماتریالیسم مکانیکی است.

چنین دیدگاهی طبعاً در تبیین چگونگی شکل گیری اوضاع انقلابی نیز خود را به منصف ظهور رسانده، بر خلاف دیدگاه مکانیکی و تدریج گرایانه تحول و تکامل پدیده ها، نه در خط مستقیم و بصورت افزایش و انباشت تدریجی عوامل و تضادها، بلکه در مسیری پر پیچ و خم و جهش وار انجام می شود؛ این تکامل از درون مبارزه اضداد، و در حرکتی مارپیچی صورت می پذیرد که با انفصالات (انقطاع سکتها و گسسته های) عمیق رقوم می خورد. چگونگی شکل گیری گره ها - هها و اوضاع انقلابی نیز مستثنی از این قاعده عمومی دیالکتیکی نیست.

بهمراه شدید کیفی تضاد اساسی اجتماع در زیر ساخت اقتصادی آن، و انکشاف يك بحران همه جانبه اقتصادی مجموعه تضاد های اجتماعی ناشی از این تضاد اساسی، و یا دخیل در پروسه تکاملی آن، نیز حداثت یافته و کیفیتاً فعالتر گشته هر چه بیشتر بر یکدیگر تأثیر متقابل می گذارند و در نتیجه مایه بهم گره خوردن هر چه بیشتر و فزونتر مجموعه تضادها و تناقضات اجتماعی فراهم می آید. این حداثت پای و گره خوردن تضادها، موجبات هر چه کشیده تر شدن آنان را ایجاد کرده و آنان را بیش از هر زمان دیگر مستعد گسسته شدن در زیر فشارهای موجوده اجتماعی می نماید. باین ترتیب گرگاه شکل می گیرد و زمینه اثر فراهم می آید تا گسست یا تشنج جدی در يك عرصه تحت شرایط معینی بطور فعل و انفعال زنجیرهای مجموعه ارگانیک و حیات اجتماعی را در تشنج و هیجان فرو ببرد. جرقه ای کوچک می تواند مایه حریق بزرگ گردد. به همین دلیل نیز نقطه شروع يك دوره اوضاع انقلابی می تواند مبارزه، بر - خور و یا اصطکاک در يك عرصه بسیار فرعی و غیر مهم باشد.

جامعه در يك خط مستقیم، و به تدریج وارد يك دوره اوضاع انقلابی نمی شود، بلکه بدرون یک دوره اوضاع انقلابی جهش می کند. و حتی

مسأله امتزیزترین اعتراضات مترجم ترین اقشار لیبرالها بر علیه رژیم حاکم نیز می تواند در تحت شرایط معینی جرقه آغاز خیزشهای تودهای و نقطه

جهش گردد.

مجموعه انحرافات، و ضعفهای فوق بعد از انحرافات دیگری که جلوتیر بدانان خواهیم پرداخت، مانع از آن گشتند که بخش اعظم جنبش کمونیستی ایران، قادر به درك اهمیت و مقام تضادها و تحولاتی گردند که تاسف زستان ۱۵۹ انباشت شده، و در آن مقطع، بویژه با وقایع ۱۴ اسفند*، وارد دوره کیفیت نوینی می گردید.

بعبارت دیگر بسیاری از کمونیستها از درك اهمیت مجموعه تحولاتی که با واقعه ۱۴ اسفند به سطح کیفیت بالاتر مبارزه انقلابی ارتقاء یافتند، و نیز از درك عمق و گستره جنبش تودهای در زمستان ۵۹ و بهار ۶۰ عاجز ماندند. چگونه ممکن است مراسم یاد بود يك لیبرال که توسط لیبرال دیگر برگزار گشته بتواند نقطه شروع جهش مبارزه طبقاتی و ارتقاء سطح جنبش تودهای گردد؟ فهم این امر خارج از توانایی های ذهنی بسیاری از کمونیستهای ما بود. در واقع سیستم های فکری غالب بر بینش این کمونیستها باعث محدود کردن توانایی های ذهنی شان می گردید. پس این دیگر مبارزه طبقاتی واقعی نیست، توهّم توده ها است! چنین بود عکس العمل اولیه این رفقا نسبت به اوج نوین مبارزات تودهای. آنچه که این توهّم نسبت به مبارزه طبقاتی را تقویت کرد، آن بود که مبارزات تودهای در ابتدا در پشتیبانی از بنی صدر و بر علیه حزب جمهوری اسلامی براه افتاد، و نه دقیقاً بخاطر انحرافات و ضعفهای کمونیستها - تا مقطع ۳۰ خرداد و حتی مدت زمان کوتاهی پس از آن نیز عمدتاً چنین باقی ماند.

همانطور که گفته شد، انحراف بسیاری از کمونیستها در تحلیل از چگونگی تکوین بحران اقتصادی در شرایط تغییر یافته و خود ویرانه اجتماعی و سیاسی، و سیر تکامل مبارزه طبقاتی، و دیدگاههای مکانیکی

* هارس ۱۹۸۱: میتینگ بنی صدر در

یادبود مصدق برگزار شد. ده ها هزار نفر از توده هادر دانشگاه تهران اجتماع کردند تا انتقادات لیبرالی رئیس جمهور

سابق (بنی صدر) از حزب جمهوری اسلامی را بشنوند. میتینگ مسأله آملت، توسط

توده های يك تظاهرات خیابانی

قهرمانانه و جنگ علیه هواداران حزب

جمهوری اسلامی و زواندن دفاتر حزب

مبدل گشت. ج. ب. ف.

د عواین "بالائی" های اجتماع است که جرعه حریق اجتماعی را می - زند . چنین چیزی از جمله بدبین دلیلی است که حدت یا بی تضاد بین بالائی ها ، خود مبین و یا نویسد دهنده ایجاد شکاف در صفوف و اقشار فوقانی جامعه است ، و وجود چنین شکافهایی تحت شرایط بحرانی جزو فاکتورهای اساسی شکل گیری اوضاع انقلابی است . در ثانی این موضوع که حدت تضاد بین بالائی ها جرعه حریق گردد ، و جنبش تودهای تا مدت زمانی در پشتیبانی از این یا آن نیروی بورژوازی ، و تحت هدایت آنان حرکت کند ، مبین نفوذ سیاسی - اجتماعی - ایدئولوژیکی "بالائی" ها در میان توده ها است . در بسیاری مواقع بالائی ها خودشان (و طبعاً تحت سیاستها و به زیر پرچم خودشان) باعث می شوند که توده ها به زندگی و مبارزه سیاسی کشانده شوند .

اما چنانچه این نفوذ بالائی ها و رهبری اولیه شان بسرعت کنسار زدہ نشود به مانع جدی و گاه تعیین کننده در راه تکامل جنبش و عامل اصلی خفه شدن آن مبدل خواهد . (همانطور که فی المثل در بهار ۶۰ شد) .

این نفوذ ، اما ، بخودی خود زائل نمی شود . جنبش تودهای که تحت رهبری یا تأثیر و نفوذ بالائی ها برآه می افتد ، خواست های ماهیتاً متفاوت از خواستهای بالائی ها دارد . باین ترتیب جنبش تودهای خود مصالح مادی کنار زدن رهبری غیر پرولتری و اعمال رهبری کمونیستی را فراهم می آورد . لیکن این "تعویض" رهبری خود به خود انجام نشده و مستلزم کار مشخص کمونیستها است . بجز تک جوشهایی در اینجا و آنجا ، رادیکالیسم سیاسی تودها کارگری و زحمتکشان آنجائی بروز خواهد یافت که سیاست و اشکال مبارزاتی که رهبری به پیش می گذارد ، اجازه بروزشان را بدهد . برای رو نمودن حداکثر رادیکالیسم و قاطعیت جنبش پایینی ها ، رهبری کمونیست لازم است ، و کمونیستها با " متوهم " خواندن توده هایی که رو به مبارزه می آورند ، قادر به زائل ساختن توهم واقعی توده ها ، و تأمین رهبری پرولتری

و اکونومیستی از چگونگی شکل گیری بحرانهای سیاسی و اوضاع انقلابی ، آنان را ناتوان ساخت تا دریابند که چگونه حدت اوضاع شرایط را فراهم آورده تا حول مسئله ای همانند بر - گزاری مراسم یادبود مصدق بتوسط بنی صدر ، جامعه وارد دوره ای از اوضاع انقلابی گردد و این واقعه جرعه انفجار و حریقی عظیم شود . فسی - الواقع در آن شرایط ، الزاماً چیزی مثل بخون کشیده شدن یک مبارزه کارگری بر سر خواستهای اقتصادی نبود که جرعه را میزد . کما اینکه امروزه هم الزاماً چنین نیست . در شرایطی که جمهوری اسلامی اینهمه فاجعه ببار آورده و مکرراً می آورد ، در شرایطی که خفقان و سرکوب و ترور و اختناق پیدا می کند ، روزی نیست که بر سر خواست های اقتصادی و معیشتی مبارزهای در کارخانهای و یا محله ای در نگیند و ماهی نیست که چنان مبارزاتی بطرز وحشیانه سرکوب نگردند و غیره و غیره . آری در تحت همین شرایط ، این مسابقات فوتبال است که در یک فاصله زمانی چند ماهه زمینه ساز تظاهرات تودهای قهرآمیز با شعارهای ضد

رژیمی گشته است ! این می توانید قدری متناقض و حتی مسخره بنظر آید که همان کارگر و جوان زحمتکشی که در کارخانه و یا محله خود بخاطر خواست های اقتصادی ای که ارتباط بلاواسطه با حیات و موات روزمره او دارند به مبارزه بر می خیزند و توسط دشمن طبقاتی سرکوب می شود ، اغلب آن مبارزه را به تظاهرات خیابانی با شعارهای سیاسی بر علیه جمهوری اسلامی ارتقاء نمی دهد ، لیکن همواره در اسناد یوم فوتبال و بر سر مسائلی بسیار پیش پا افتاده تر و جزئی تر به تظاهرات پرداخته ، آن را به خیابان می کشد ، مرکز شعارها را مرکب - خمینی قرار می دهد و با پاسداران هم درگیر می شود ! ولی این "تناقض" تناقضی ناشی از جهان مادی است ؛ این واقعیت مبارزه طبقاتی است . اگر جرعه جنبش تودهای قبل را تضاد بنی صدر و یارانش با خمینی و حزب جمهوری اسلامی زد ، جرعه جنبش تودهای بعدی را مثلاً تضاد بین جناب " جان فدا " و همداران آن پرسپولیس می تواند بزند !

با شکل گیری گرهگاه و زمینه مساعد برای تکوین اوضاع انقلابی میهای گردد و در بسیاری مواقع این حادث شدن



بهر روز فتحی (ناصر) نقش رهبری - کننده در بازسازی اک (اسریداران) داشت . او در فاصله کوتاهی پس از شورای چهارم دستگیر و اعدام شد ، چرا که فعال راستوار بدفاع از آرمان کمونیسم بر - خاسته بود .

* "پاسداران" نیروی مسلحی است

که در سراسر کشور توسط رژیم از عقب - مانده ترین اقشار ریاکارانه اجتماعیش ، برای حفاظت از قدرت سیاسی در برابر مردم تشکیل شده است .

بر جنبش نخواهند بود .
مضاف باینها ، اینکه جرعه منشأ حریق ، بیشتر ناشی از مبارزات پائینی ها باشد یا ناشی از " مبارزات " در بالا ، به میزان زیادی وابسته به تجربه ، سطح آگاهی و هشیاری سیاسی ، در چه اتحاد و سازمانیافتگی پرولتاریا و زحمتکشان است ، که این خود اساسا منوط به قدرت و نفوذ و درایت و تیز بینی و سرعت عمل پیشقراول کمونیستی پرولتاریا می باشد . بعبارت دیگر چنانچه کمونیستها به مبارزه طبقاتی صرفا از دریچه اکونومیستی و تنگ نظرانه مبارزه بلاواسطه طبقه کارگر و زحمتکشان یا بورژوازی بر سر مسائل معیشتی ننگردند ، و ناظر بیطرف و

منفعل مبارزه گسترده طبقاتی در سطح جامعه نباشند ، قادر نتوانند بود تا حتی به در جاتی بهمیچین جرعه زدنها " نیز جهت داده ، و آنها را از يك مسیر خود بخودی به يك مسیر ، اگر نه كاملا سازمان یافته و آگاهانه (که بنا به خصلت و قوانین عملکرد تضاد های اجتماعی و نقش حزب کمونیست در مبارزه طبقاتی تقریباً ناممکن است) بلکه لااقل جهت دار سوق دهند .

از سوی دیگر بر خلاف دیدگاه اکونومیستی و تنگ نظرانه ، خود بخودی بودن یکسری " جرعه ها ، و یا فرعی بودن عرصه ای که در آن جرعه زده می شود ، بهمیچ وجه نباید مایه عدم توجه مانسبت به این مسائل گردد . در واقع استدلالاتی چون " اینها نقشه مند و آگاهانه نیستند " و یا " مربوط به طبقات دیگرانند " و بحث هایی از این دست ، با این نتیجه گیری که پس " به ما چه مربوط ؟ ما کار " طبقاتی " خودمان را مستقلانه به پیش می بریم و ... اینها نه استدلال ، بلکه اراجیف و توجیهات اکونومیستی است و پس !

چنین " استدلالاتی " در کنه خود تنزل دادن نقش و مقام کمونیستها و پرولتاریای آگاه ، و حزب آنان ، در رهبری همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا (و در قلب آن رهبری سیاسی - ایدئولوژیک پرولتاریا) به سطح رهبری عملی مبارزات اقتصادی و اتحاد یابی کارگری (و شاید حداکثر زحمتکشی) است ، چرا که حتی رهبری سیاسی خود طبقه کارگر ، مستلزم آن است که پیشروان کارگری ، بالاخص ، و توده های وسیعتر

طبقه کارگر بالعموم ، با کلیه جوانب و زوایای مبارزه سیاسی جاری در سطح اجتماع آشنا گردند ، ولی بر طبق شوری شناخت مارکسیستی این آشنائی و آگاهی ، همچون هر آشنائی و آگاهی دیگری ، نه صرفا با مشاهده پروسه ها از دور و تعبیر و تفسیر آنان ، بلکه با حرکت در جهت تغییر پروسه ها و پدیدها حاصل تواند شد .

بنابراین برای کمونیستها و پرولتاریا آگاه و حزب آنان حتی رهبری و تربیت سیاسی خود طبقه ، جز از طریق بر خورد به کلیه جوانب و عرصه های مبارزه سیاسی جاری در جامعه ، از موضع منافع پرولتاریا ، و کوشش در راه تغییر دادن این مبارزات در جهت منافع پرولتاریا ممکن نتواند بود . از این طریق است که پیشقراول پرولتری ، نه فقط شناخت خود را و به تبع آن شناخت مجموع طبقه را از " مجموعه مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر " ارتقاء می دهد ، بلکه مهمترین توانایی آنرا کسب می نماید که خود را به سطح رهبری کل جنبش انقلابی

توده ها ارتقاء داده ، و مجموعه چشمه های گوناگون مبارزه سیاسی و طبقاتی جاری در جامعه را ، در خدمت به منافع پرولتاریا و زحمتکشان و انقلاب آنان به سطح بالاتر ارتقاء داده و تحت رهبری حزب و طبقه در هم آمیخته و متحد گرداند .

از همین زاویه است که کمونیستها موظف اند نسبت به جزئی ترین مبارزات ، مبارزه سیاسی در سطح کل اجتماع ، ولو در میان اقشار و طبقات فوقانی ، ولو در کم اهمیتترین عرصه ها " نیز توجه مبذول دارند ، نه فقط برای تربیت سیاسی پرولتاریا ، بلکه نیز برای استفاده حداکثر از چنان مبارزاتی برای تعمیق مجموع مبارزه جاری در سطح جامعه ، سوق دادن آنان به جهتی که منافع پرولتاریا در آنجا نهفته است ، و در جهت اعمال رهبری پرولتری بر مبارزات جاری توده ها (۲)

ارتباط با اوضاع سال ۶۰ ، تمایل آنان به این بود که انقلاب و پیشرفت آنها بصورت تقابل در ارتش کاملاً مجزا و متمایز از یکدیگر متصور گردانند ، و بدتر آنکه صف انقلاب را در زمان نبود قطعی مشتمل بر اکثریت عظیمی از مردم بیندارند ، از این گذشته ، تعمیم مکانیکی و انحرافی سیر انقلاب ۵۷ و بمثابه سیر " کلاسیک " انقلاب در ایران ، علاوه بر ارتباطش با تمایل انحرافی فوق الذکر ، و اینکه افشاگر تمایل به " دایره ای " دیدن تکامل تاریخ بصورت تکرار کما بیش یکسان وقایع تاریخی بود ، خود از عوامل مهم عجز این تشکلهای در درک اهمیت و مقام جنبش توده های زمستان ۵۹ ، و بهار ۶۰ گشت .

اولاً امکان تکرار شدن يك شكل پیشروی انقلاب ، استثنائی بیش نیست . فی المثل امروزه در مقام مقایسه با سالهای ۵۷ و ۶۰ ، هم صحنه بازی در متن يك جهان تغییر یافته قرار گرفته ، هم خود دستخوش تحولات شده ، هم بازیگران تجارب جدید اند و ختاند و تغییر یافته اند ، هم شناسائی متقابل بازیگران از یکدیگر تفاوت هایی حاصل کرده است (۳) در نتیجه آن کسی که محاسبات خود را برامكان تکرار مجدد ۵۷ یا ۶۰ متکی گرداند ، خود را متکی به استثناء نموده است .

در ثانی از جمله مهمترین عواملی که در چگونگی سرنگونی رژیم سلطنتی نقش ایفا نمودند ، همانا خصلت طبقاتی رهبری انقلاب بود که در شرایط فقدان اکثریت و یا حتی يك قطب پرولتری تأثیری قطعی در چگونگی صف آرائی طبقاتی قوا و در نتیجه شکل پیشروی انقلاب گذارد .

این نکته در ضمن بدان مفهوم است که در شرایط رهبری کمونیستی که به جای خود ، حتی در شرایط وجود يك قطب قدرتمند پرولتاریائی در انقلاب صف آرائی طبقاتی قوا در دستخوش تغییر کیفی شده و طبعاً تأثیر بلاوا - سطه خود را در شکل پیشرفت انقلاب نیز می گذارد .

در واقع آن سازمانهای مدعی کمونیسمی که در سالهای ۵۹ و ۶۰ (و یا حتی امروزه !) به انتظار تکیه بر مجد ۵۷ نشستند ، باین ترتیب نه فقط خود و پرولتاریا و زحمتکشان را خلع سلاح کردند ، بلکه مضمون غیر پرولتری دیدگاه و مشی سیاسی - ایدئولوژیک خود و بر داشت خود از

تکامل مارپیچی تاریخ

واستیصال دیدگاه

تک خطی

از عوامل دیگر " غافلگیر " شدن بسیاری شکل های مدعی کمونیسم در

سوت زدن به خود قوت قلب دهد .
 یکی دو هفته از آن دوران توانایی کافی بود تا بر این توجیه مفتضح خط بطلان کشد . کسانی که تا دیروز قادر به تشخیص پتانسیل انقلابی عظیم جنبش تودهای نگشته و در جهت بالفعل گرداندن آن نکوشیده بودند، اینک پس از کودتای نیز که اشکال پیشین مبارزاتی دیگر کهنه شده و کارائی خود را از دست داده بودند و رواندن توان مبارزاتی توده انقلابی منوط به ارائه سیاستها و تاکتیکها و اشکال مبارزاتی مقتضی آن اوضاع و شرایط گردیده بود، از تشخیص پتانسیل بالای توده انقلابی عاجز ماندند در حالیکه چشمان شان برای دیدن قوای فعال ارتجاع و پایسه تودهای آن بسیار تیزتر شده بود !
 بدین ترتیب، یکی^{۱۵} از دیگری، در پوشش ها و با توجیهات گوناگون، رهبران سازمانهای مختلف مدعی کمونیسم و انقلاب به فرموله کردن انواع و اقسام ترهات مرتجعانه انحلال طلبانه و انفعالی، تسلیم طلبانه و رویزیونیستی پرداختند . پیگاران قیام مسلح توده ها را در عین هشدار نسبت به "اوانتوریسم" طرح گرداند؛ راه کارگر "عقب نشینی به میان توده ها" را ندانند؛ فدائیان اقلیت انفعال خود را یا تا بلوهای تبلیغاتی و پرزرق و برق "جوخه های رزمی" و بعد "ایجاد کمیته های قیام کارگری" و کوشید تا بیوشانند؛ اتحاد مبارزان کمونیست نیز صرفه را در این دید که سر خود را با "جنبش خالص کارگری" اش و ایجاد "شورا های واقعی کارگری" گرم کند و باقی مسائل را پشت گوش اندازد . بسیاری از "کوچکتر" ها هم ترجیح دادند بگویند "باید فلان و بهمان کرد، ولی متأسفانه ما خود - مان نیرویش را نداریم" .
 و البته با توجه به عمق انحرافات حاکم بر جنبش کمونیستی مادران مقطع چنان سرنوشتی غیر مترقبه هم نبود و در واقع جهش خرداد ۶۰ در مبارزه طبقاتی پیش از آنکه بتواند بسیاری از



پیروت محمدی (کاک اسماعیل) - فرماندهی نظامی رزمندگان سربدارو یکی از اعضای کمیته دائم کمیته مرکزی بود. اوتام درگیری های مهم نظامی با نیروهای رژیم، از جمله قیام آمل، رار هبری کرد و در جریان همان قیام به شهادت رسید.

چگونگی کسب قدرت سیاسی را نیز افشاء کردند .

انجائی هم که برخی از اینان (چون پیگار، اتحاد مبارزان کمونیست و...) کوشیدند و در نمای معین تری را برای خود ترسیم نمایند، یا عقل شان به "تکرار" اکتبر رسید، یا حداکثر در تقدم و تاخر مبارزات سالهای ۵۶ و ۵۷ دست بردند؛ یعنی چون خمینی قبلاً رهبر بود، اول خرده بورژوازی به خیابان آمد، و بعد پرولتاریا اعتصاب کرد، و بعد قیام شد . حالا که فلان سازمان مدعی کمونیسم رهبری طبقه کارگر قرار است هادی انقلاب گردد، اول کارگران باید اعتصاب کنند، بعداً تظاهرات خیابانی خواهیم داشت و سپس قیام ! اما چون طبقه کارگر ابتدا به ساکن دست به اعتصاب سیاسی نمی زند، از قرار بیدار ابتدا مبارزات گسترده اقتصادی براه افتد که بلحاظ اقتصادی زمینه مادی هم دارد (و بعد به سطح اعتصاب اقتصادی و سپس سیاسی ارتقاء یابد هکذا !) (۴)

اما هر چه مبارزه طبقاتی انکشاف بیشتری یافت، عمق اختلاف ما بین واقعیت و برداشتهای انحرافی ذهنی این نیروها فزونی یافت و گیتی و سر در گمی را در صفوف آنان بیشتر ساخت تا بالاخره با وقایع خرداد و تیر و بویژه از ۳۰ خرداد به بعد، ضربت قطعی بر ذهنی گرایی ها وارد آمد . مبارزه طبقاتی بر روی دایره های از پیش مقرر شده، پیش نرفته بود، یعنی "قرار نبود" ۳۰ خرداد و وقایع ما بعد آن بدان ترتیب رخ دهند؛ اخلاقی در "سیکل" رخ داده بود؛ توضیحی بر این ناخوانی واقعیات با فرضیات پیشین لازم می آمد . لیکن توضیح اولیه بسیاری از رهبران و کادر های سازمانهای مختلف از پیگار گرفته تا اقلیت و اتحاد مبارزان کمونیست و دیگران جالب و در عین حال بسیار دردآور بود و تنها منجر به خلص سلاح بیشتر نیروها گشته، وایکاش هیچگاه داده نمی شد . گویا وقایع ۳۰ خرداد به بعد، تکرار وقایع ۲۸ مرداد ۵۸^{۱۶} به بعد بودند، تنها به شیوه های خشن تر و شدید تر و باز گویا ز قرار همانند دور قبل، این موج نیز گذرنده بوده و جامعه دوباره به سیر سیکل قبلی موعود، عودت داده خواهد شد ؛ ولی این بیشتر به سوت زدن کسی می مانست که در تاریکی قدم بر می دارد و می خواهد با این

* جمهوری اسلامی دستور حمله نظامی به کردستان را که در آن موقع تحت کنترل نیروهای انقلابی، پیشمرگه های کرد و تشکلات توده ای بوده صادر کرد. همچنین حلات وحشیانه علیه مطبوعات آزاد و نشریات انقلابی، و مقرهای نیروهای مترقی و تشکلات انقلابی گوناگون سازمان داده شد.

کمونیستها و بویژه " رهبران " را با يك جهش در مسیر تصحیح انحرافاتشان و پاسخ گویی به وظایف اصلی - شان بیا ندادند فقط می توانست موجب جهشی دیگر گردد : جهش از جمیع انحرافات عمیق گذشته به يك کیفیت نوین یعنی رویزیونیسم و انحلال طلبی .

در واقع نه می خواهد و نه می تواند " بطرز درد آوری و صاف - الحال فاجعه آمیز خود این سازمانها در ارتباط با امر هدایت کمونیستی انقلاب شد . چنانچه در مجموع تکرسته شود ، بخش اعظم نیروهای منسوب به جنبش کمونیستی ، باید گاه مگانیکی يك خطی و ندیدن پیچ و خمها یا ندیدن جهشها و گرایش به درك تدریج گرایانه از تگامل انقلاب و مبارزه طبقاتی و با درك محدود و تنگ نظرانه و اکونومیستی از وظایف کمونیستها و پرولتاریا در انقلاب عملاً نه فقط نتوانستند نزد يك شدن نبرد قطعی را ببینند ، نه فقط نتوانستند خود و طبقه گارگر و توده های وسیعتر مردم را برای روبرویی قطعی با ضد انقلاب آماده سازند و تدارك لازم برای چنان نبردی را ببینند و باین تربیب توده های انقلابی را تحت رهبری لیبرالها و مجاهدین رها کردند تا بدون هیچ گونه آمادگی نبرد قطعی برایشان تحمیل گردد ، بلکه بواسطه همان انحرافات در شرایطی عاجز از درك چگونگی پاسخگویی به وظایفشان گردیدند که دیگر علیرغم عدم تدارك علیرغم عقب افتادگی ها و نا آمادگیها و علیرغم شرایط فوق العاده صعب و دشوار ناشی از این عدم تداركها می بایست در پیشاپیش توده راه پیش روی انقلاب را بنمایانند .

ما حصل آنکه ، از یکسو توده مردم فاقد رهبری کمونیستی ، توانائی آماده شدن برای نبرد از دست داد و تحت رهبری لیبرالها و مجاهدین و سیاستهای آنان ، نیروهای به هرز رفت ، از صحنه سیاسی بدر شد و بدون نبرد قطعی و جدی جنبشها به شکست مقطعی دچار شد و از سوی دیگر کمونیستهای مشکل در ایمن سازمانها خلع سلاح و سر در گم ، ناتوان از هدایت انقلاب و توده ها و در نتیجه فاقد نقطه اتکا بر انقلاب بالنده ، گروه گروه بدام افتاده بدست جلادان رژیم بورژوا - کمپرادور اسلامی سر به نیست گردیدند و جنبش کمونیست نیز به شکستی انچنان سنگین

گرفتار آمد ، (۵)

جهت گم کردگی

ایدئولوژیک و انحرافات ما
و اما در مورد مامسئله با کیفیتی اساساً متما یزاد یگران مطرح بود . مادر کنه دیدگاههای خود نه تدریج گرای بودیم و نه گرایش به درك تك خطی و دایرهای مانند از سیر تگامل مبارزه طبقاتی داشتیم . نه فقط از چگونگی شکل گیری گروه گاه گاه بودیم (کما اینکه از مدت ها قبل از وقوع انقلاب ۵۷ به وضوح هرچه تا مترط لایه های آنرا تشخیص دادیم) بلکه دقیقاً گره گاه های راهم که از زمستان ۵۹ آغاز به شکل گرفتن کرد ، تشخیص دادیم . آنچه از برای خط مامش پیدا کاست ، التقاط مابین روی مارکسیسم لیننیسم - اندیشه مائو تسه وون ، یعنی گرایش سائتریستی مائو تسه به اندیشه مائو بود . به عبارتی اگرچه ریشه و علل عدم تدارك مارائیز باید در بحران ایدئولوژیکی تشکیل - تمان جست ، لیکن تمایز اساسی ما با دیگرانی از جمله مبارزان ۰۰۰۰ و مبارزین ۰۰۰۰ و پیگاردان بود که به انحلال طلبی ایدئولوژیکی خویش را سیستماتیزه کرده بودند حال آنکه ما هیچگاه چنین نکردیم بلکه در تند پیچ بهار ۶۰ ، این اقلیتی از سازمان بود که جمیع انحرافات گذشته را سیستماتیزه کرده و به سطحی کیفیت بالاتر ، به رویزیونیسمی که اساساً دارای ویژگیهای مشی امثال پیگارد ، ارتقاداد ۱۰ اجازه نهد اشارهای به برخی ریشه های بحرانی داشته باشیم که شورای دوم اتحادیه کمونیستهای ایران منعقد در فروردین ۵۸ که چهارچوبه اساسی مشی سازمان ما تا مقطع بهار ۶۰ را به پیش نهاد ، برمتن آن برگزار گردید ؟ مرگ مائو تسه وون ، کودتای بورژوازی در چین و فرموله شدن شورای رویزیونیستی سه جهان بمطابق استراتژی جنبش بین المللی کمونیستی و پرولتاریای جهانی از سوی رویزیونیستهای چینی به مبارزهای سخت وحاد ما بین موافقین و مخالفین این شورای سازمان ما دامن زد . پس از گذشت قریب به يك سال و با سمتگیری قاطع اکثریتی از سازمان بر علیه شورای سه جهان این مبارزه نتیجه مرحلهای خود را در موضع گیری اکثریت نمایندگان حاضر در شوروی اول اتحادیه کمونیستهای ایران

فروردین ۵۷) بر علیه این شورای تثبیت کرد و طی سلسله مقالات نشریه حقیقت تحت عنوان " درباره شورای سه جهان " نمود بیرونی یافت که حتی تا به امروز سیستماتیک ترین نقد موجود در جنبش کمونیستی ایران بر علیه شورای سه جهان بشمار می آید .

این سند هر چند دستاوردی برای سازمان ما و جنبش کمونیستی ایران به شمار می آمد ، لیکن از کمبودها و اشکالی اساسی رنج میبرد ؛ در واقع سند مزبور اگرچه نقطه آغاز نقد خود را بد رستی اتکا به مواضع تا به آروزی جنبش بین المللی کمونیستی گذارد و باین ترتیب در روبروی انحلال طلبی عیانی که از همان دوران ، دیگری روندی قدرتمند در جنبش بین المللی کمونیستی بدل شده بود ، بست . لیکن قادر شد نقد خود را تعمیق کرده و به ریشه های تاریخی شکل گیری شورای سه جهان در پیشینه جنبش بین المللی کمونیستی تعمیم دهد . در واقع نقد ما بر سه جهان با اتکا مطلق به خط جنبش بین المللی کمونیستی انجام گرفت و نه شیوه اتکا - اصلاح - ارتقا . به عبارت دیگر ما شورای سه جهان را از جمله با اتکا به (و دفاع از) تاکتیکهای فرموله شده در رکنه ۷ کمترین در مبارزه علیه فاشیسم و جنبش حاکم پرسیاست خارجی و دولت سوسیالیستی شوروی در همان دوران نقد کردیم و این امر با توجه به رشد قبلی گرایشاتی که بالاترند آنها اشاره کردیم چندان هم غیره منتظره نبود . نقد ما از سه جهان گرایشی بهد گما - تیسیم یعنی د گما تیسیم در مورد گذشته جنبش بین المللی کمونیستی - را در خود حمل میکرد تا نقد يك انحراف برمتین انتقادی دیا لکتیکی از ریشه های آن در جنبش بین المللی کمونیستی و ارتقا شوروی مارکسیستی از این رهگذر و چنان که معمول همه دورانهای شکست ونا پروژا انحرافات است ، در مواجبه با يك شکست یا انحراف یا مارکسیسم تگامل میباید یا انحلال طلبی رواج پیدا می کند (چه بصورت رویزیونیسم وجه به صورت انحلال طلبی نوع " شورای متحد چپ ") و یا د گما تیسیم قدرت میگیرد . و باز چنانکه معمول است ، د گما تیسیم خود تنها زمینه ساز یاد راصل پیش را می د انحلال طلبی و رویزیونیسم میگردد و انهم شکلی شدید تر . نکته در این است که این شیوه برخورد ما به سه جهان ، در جاب ، پایه دفاع استوارانه از تائید شهمائو رائیز سمست

جهانی پرولتاریا بمثابه يك طبقه واحد جهانی که برای يك هدف واحد می‌رزد در پیش ما کم‌رنگ تر و کم‌رنگ تر شد.

مضاف بر اینها دشواری بسیار در پی - سخگویی به معضلات و مسائل مبتلابه جنبش بین‌المللی کمونیستی از یکسو و عقبات داخلی و بی‌پایه بودن فاحش کمونیست‌ها در مبارزه طبقاتی جاری در ایران و الزام بچیران سریع این عقبات - کمی وضع کمی و احساس به لزوم تمرکز همه قوا در این جهت و خلاصه کشش اوضاع عینی از سوی دیگر (انهم اوضا - عی در حسد يك انقلاب!) شرایط مادی مساعدی را برای طفره روی از پر - داختن به مسائل ایدئولوژیکی جنبش بین‌المللی کمونیستی فراهم می‌آورد.

خلاصه آنکه سازمان مادی شرایط يك بحران ایدئولوژیکی و در نتیجه جهت گزینی ایدئولوژیکی - استراتژیک شورای مهم خود را در آغاز دوره مابعد قیام بهمن ۵۷ برگزارد کرد.

فاکتور مهم دیگری که به بحران در صفوف مدام زد، عدم ایفای نقش کیفی از سوی مادی جریان انقلاب ۵۷ بود. اگر دیگر نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی اکثر افراد را رسیدن انقلاب را ندیدند و در نتیجه حتی بهمین علت هم که شده (که البته فقط، وحتی عمدتاً، همین امر علت اصلی نبود) نتوانستند نقش کیفی در انقلاب بازی کنند، و این موضوع میبایست عاملی باشد که به خود آیند و در دیدگاه‌ها و بینش خود تعمق بیشتری ورزند، لیکن در مورد ما مسئله به نحوه‌ای بسیار حاد تر مطرح گردید: ما فرارسیدن انقلاب را دیدیم و از این لحاظ بجز آن میتوان ادعا کرد که پیشروترین نیروی جنبش کمونیستی وکل جنبش انقلابی بودیم و با علیرغم این نتوانستیم نقش کیفی در آن ایفا نماییم. این موضوع ضربتی بس سنگین بر روحیه ما وارد آورد و اگوستیسم نسبت به مواضع گذشته را در صفوف ما تقویت ساخت، چرا که در آن شرایط بحران ایدئولوژیکی باز رجوع به مواضع و عملکرد گذشته نتوانستیم. در پییم کجای کارمان ایراد داشته و ریشه انحرافاتمان در چه بود ما ست. در این مورد جمع‌بندی شورای اول اتحادیه کمونیست‌های ایران نه فقط اقرار کننده نبود بلکه بیشتر به سردرگمی‌ها می‌افزود. نتیجتاً همه مواضع و دیدگاه‌ها و عملکردها گذشته اعم از صحیح و غلط اگر نه رسماً ولی بشکلی پوشیده بزرگوار استوار رفتند.

گرداند. دفاعی قید و شرط ما از تمامی مواضع کمینترن و اتحاد شوروی و بر خور غیرنقادانه ما به تار و پود جنبش بین‌المللی کمونیستی نمیتوانست چنان نتایجی نداشته باشد چرا که ما توسطه - دون خود گسسته‌های قطعی از بسیاری از وجوه عمدتاً انحرافات کمینترن را رهبری کردیم و اندیشه ما و چیزی نبود مگر تکامل خلاق مارکسیسم لنینیسم، از جمله در گوران مبارزه حاد ضد رویزیونیستی و جمع‌بندی از تجربه تاریخی و یکتا توری پرولتاریا در شوروی و نیز در مبارزه علیه انحرافات اگوستیسم کمینترن و در راه اعاده و ارتقای سلسله احکام و اصول لنینی (بویژه در مورد نقش حزب و عنصر آگاه و عدم تمکین به سیر خود بخودی وقایع) که کمینترن از آنان عدول ورزید بود،

حملات مرتدانه و رویزیونیستی انور خوجه و حزب کارالبانی به ما توسطه و و اندیشه ما و جرقه‌ای بود برای آنکه سست شدن ما بر سر اندیشه ما و عیان شود. سانتیسم ما در بین اندیشه ما و انور خوجه در واقع بیان سانتیسم ما در بین مارکسیسم و رویزیونیسم بود. از اینجا بود آغاز شکل گیری یک گرایش سانتیستی و اگوستیستی و متعاقب آن انحلال طلبانه (در بعد ایدئولوژیکی) در سازمان ما، اما مضاف باین بویژه در مورد کمونیست‌های کشورهای تحت سلطه، سانتیسم یا مستقیم ناشی از ناسیونالیسم بورژوا و مکرسی است و یا خود زمینه ساز در غلطیدن به ناسیونالیسم و بورژوا و مکرسی میباشد. و ما نیز از این قاعده مستثنی نگشتیم. سانتیسم بمعنی موضع میانه گرفتن ما بین مارکسیسم (ایدئولوژی واحد پرولتاریای آگاه جهانی) و رویزیونیسم (ایدئولوژی بورژوازی در پوشش مارکسیسم) و در واقع بمفهومها - نه ایستادن ما بین پرولتاریای جهانی و بورژوازی (اعم از "خودی" و غیران) ما بین انترناسیونالیسم و ناسیونالیسم و بورژوا و مکرسی است. گرایش سانتیستی ما مایه رشد گرایشات ناسیونالیستی (و عمدتاً بمفهوم همه چیز را منحصر در چهارچوب تنگ مبارزه طبقاتی جاری در جامعه) خود - و میان پرولتاریای "خودی" با دشمنانش - که این نیز خود گرایشی ناسیونالیستی است! در صفوف ما و دوری روزافزون ما از نقطه اتکا ایدئولوژیکی اصلی پرولتاریای آگاه یعنی انترناسیونالیسم پرولتاری گشت. بدین ترتیب رسالت تاریخی



غلامعباس درخشان (مراد) - یکی از اعضا کمیته دائم کمیته مرکزی شورای عالی فرماندهی سربداران بود. او در روز بعد از قیام آمل دستگیر شد و پس از چند ماه مقاومت در برابر شکنجه، سرانجام اعدام گشت تا صدای این مدافع شکست ناپذیر و برجسته مارکسیسم انقلابی خاموش گردد.

وبالآخره سومین فاکتور مهم در شکل گیری انحرافات مادر دوره ما بعد بهمن ۵۷ - انحراف دیرپای جنبش بین المللی کمونیستی (دراشکال "چپ" و بویژه راست) در برخورد به حکومت های بیابینی بود. این انحراف و بخصوص شکل راست آن که بی ارتباط با دیدگاه های حاکم بر اکثریت کنگره ۷ کمینترن نبود، گرایش به تابع نمودن اهداف استراتژیک طبقه کارگر با مرفاع از حکومت های بیابینی - پینی در مقابل امپریالیسم و ارتجاع و امر حفظ "خصلت مرفعی آنها" داشت. جوانی از این انحراف را ما پیشتر در برخورد به حکومت های چون الجزایر - و لیبی و مصر از خود بروز داده بودیم. پاپینک در مقابل حکومت نیروهای بیابینی "خودی" این انحرافات شیرلا واسطه بر سیاست های ما میگذارد. (این تازه در حالی است که خمینی را در ایران در زمره نمایندگان "نیروهای بیابینی" بدانیم).

همانطور که گفتیم جهت کم کردگی ایدئولوژیک و گرایش سانتریستی به گرایشات ناسیونالیستی و بورژوا دمکراتیک پامی دادند. از جمله نتایج تبعی ولی فوق العاده مهم این انحراف، گرایش به مطلق دیدن مرحله دمکراتیک انقلاب و در نتیجه سنجیدن نقش "جایگاه ویتانسیل نیروهای طبقاتی غیر پرولتری از این دریچه بود. علاوه بر این، گرایش به مطلق و "در

خود" دیدن مرحله دمکراتیک انقلاب، گرایش مبتنی بر متمایز

کردن مطلق گرایانه و مکانیکی مراحل دمکراتیک و سوسیالیستی انقلاب و بالنتیجه تقلیل نقش وجایگاه کیفی طبقه کارگر در مرحله دمکراتیک انقلاب را به همراه داشت.

نتایج عملی این گرایشات انحرافی از یکسو توهم پیدا کردن نسبت به پتانسیل وجایگاه نیروهای طبقاتی غیر پرولتری و از دیگر سو کم رنگ کردن نقش طبقه کارگر در انقلاب و به تبع آن کم بها دادن به و تقلیل جایگاه عنصر آگاهی کمونیستی بود. این انحراف آخری به نوعی اکونومیسم سیاسی یعنی دنیاه نیروی از جنبش سیاسی خود بخودی توده ها پامیداد و از آنجا که هر جنبش خود بخودی توده های الزامات تحت رهبری سیاسی غیر پرولتری قرار دارد، این اکونومیسم سیاسی در عمل دنیاه نیروی از اقتضای طبقات غیر پرولتری را مفهوم میداد. مختصراً آنکه مجموعه انحرافات ایدئولوژیک فوق الذکر از جمله مهمترین عوامل در وجود آمدن انحرافات فاحش در سیاست

استبا و خط مشی سیاسی ما شده و زمینه ساز شکل گیری يك گرایش و روند اکونومیستی و بورژوا دمکراتیک در صفوف ما گشتند.

و نتیجه عمومی تر و عملی تر آنکه با از دست دادن د ورنما و جهت گیری استراتژیک بدنبال سیر خود بخودی و قاعده و حوادث افتادیم و همبسترانه امکان تداریک مستقلانه پرولتری برای کسب قدرت سیاسی در آن دوره را از خود سلب کردیم. ۸۰

بدون تردید هیچ کدام از سازمان های کد تحت لوای کمونیسم فعالیت میکردند به اندازه مادر سازماندهی و هدایت مبارزات کارگری و توده های زمستان ۵۹ و بهار ۶۰ نقش ایفا نکردند. در طی این مقطع زمانی اتحادیه کمونیست های ایران ده ها و صد ها اعتصاب و تظاهرات و اعتراضات توده های بر علیه جمهوری اسلامی و مخالفان آنرا در بسیاری نقاط کشور سازمان داد. تظاهرات هایی که ده ها چندین هزار نفر را در بر میگرفتند؛ معالوف نظر به همان انحرافات که بر شمرديم غير غم نقش قاطع ما در ادایکالیزه کردن جنبش کارگری و توده های نا و آذر بهار ۶۰ قادر به بیرون کشیدن جنبش کارگری و توده های از زیر سیاست عمومی و اشکال مبارزاتسی تحمیل شده بر جنبش توسط رهبری لیبرال - مجاهد نگردیدیم.

تأخیر تاریخی

در آخر خرداد ماه نشریه حقیقت در خطاب به کارگران و جوانان انقلابی رهنمود ایجاد دسته های ۲۰ - ۳۰ نفره در کارخانجات و محلات بهما به تشکیلات لازم برای هدایت نبرد نهایی، قیام را داد. پیشتر از آن نیز ده ها سازمان رهنمود انرا گرفته بود که علاوه بر تشدید فعالیت تبلیغاتی در کارخانجات و محلات، کوشش های خود در برپائی و سازماندهی اعتصابات و تظاهرات ها هدایت و ادایکالیزه کردن تظاهرات ها و اعتصابات خود بخودی را سیستماتیک تر کرده و اشکال مبارزاتی را نیز ارتقاء داده، دست به ایجاد ارگانیسم های توده های منطبق با نیازهای پیشبرد مبارزه طبقاتی زدند.

در واقع این رهنمود ها مبین کمراست کردن سازمان از زیر بار انحرافات گشته و کوشش در دست گرفتن ابتکار عمل انقلابی و سازماندهی مستقلانه کمونیستی (چه در بعد سیاسی و چه در بعد تشکیلاتی) جنبشها و اعتراضات

ضات توده های بود. از جمله نتایج این رهنمود ها مثلاً سازماندهی، يك تظاهرات در توده های در مرحله فلاح تهران و هدایت و ارتقاء آن به سطح تعرض به پاسداران و کمیته محله، خلع سلاح برخی پاسداران و صادراته قسمی اسلحه های کمیته بود.

در مجموع نمونه های از این قبیل، استثنا غایب در عملکرد مادران دوره بود. اولاً بدین دلیل که هر چرخش سریع در سیاست های سازماندهی و تشکیلاتی و گذار از يك سلسله سیاست ها به سلسله سیاست های نوین همواره میزان معینی از هرج و مرج سازمانی و بهم پاشیدگی مناسبات تشکیلاتی را به همراه میآورد که طبعاً عدم توانایی نمایی در اعمال همد جانبه سیاستها را در طی دوره گذار و بدنبال خواهد داشت - کوتاه کردن دوره گذار و تقلیل دادن نسبت متوانایی در اعمال مشی سیاسی و تشکیلاتی، پیش از هر چیز منوط بهیزان انسجام سیاسی و اما دگسی نهی توده های تشکیلاتی و رهبران سازمان در برخورد به اوضاع نویسن و سپس وابسته به تجربه انباشته شده تشکیلات (از رهبری تا بدنه) نسبت به وظائف گوناگون و شیوه های مختلف است. در آن مقطع و در مواجهه با رهنمود ها و سیاست های نوین، بدنه تشکیلات مانعوانست به سرعت به اعمال خط پیروزان و آنچه که این بار ناتوانی نسبی مادر اعمال خط را سبب میگردد پیش از آنکه انحراف باشد در روهله اول عدم تداریک قبلی نهی سازمان یعنی این واقعیت بود که ما تا چندی پیش از آن تحولات سیاسی و به ویژه نقش و مسئولیت خود را این چنین نمیدیدیم که برویش تعمق کافی ورزیده باشیم و در رتائسی تشکیلات ما از جمله بعثت انحرافات - باقی (ولی نه صرفاً با این خاطر) قادر نشدیم دوره حد کافی در مورد شیوه های گونا

گون مبارزاتی و سازماندهی توده های انباشته نماید. ۹۰
ثانیاً انحرافات گذشته که سرآغاز يك گرایش اکونومیستی و روریزیونیستی گردیده بود اینک تأثیرات خود را بر بخشهایی از از رهبری و صفوف سازمانی ما عیان می ساخت. این گرایشات که اکنون تبدیل بیک روند قدرتمند گردیده بودند در راه پیشروی ما و برداشتن موانع و جبران عقب افتادگی ها بشدت اختلال میکردند.

تند پیچ در تحولات مبارزه طبقاتی و حدت یابی کیفی آن بخصوص حول و حول خرد اد و تیر ۶۰ همانگونه که بخش بزرگی

از رهبران دیگر سازمانهای مدعی کوم-
نیسم را بهور طه رویونیسم و شکست
طلبی انداخته بود، اقلیتی از رهبری
تشکیلات ما نیز را به همانجا پرتاب کرد،
در آن دوره حادثه بحرانی در وجهش در
صفوف سازمان ما انجام شد. اکثریتی
از رهبری وید نه آغاز به گسست جدی از
انحرافات و اشکالات گذشته نمود و در
مسیر تکامل بجلوگام نهادند، حال آنکه
اقلیتی از رهبری وید نه با سیستم تیزه
کردن انحرافات و اشکالات پیشین، این
انحرافات را به کیفیت نوین و هم سنگ
با مشی امثال رهبری پیگار بدبورژوا -
اکنونیسم و رویونیسم ارتقا داد. طبعاً
این مجموعه تحولات نمیتوانست تأثیر
جدی بر توانایی ما در پیشبرد سیاستها -
یمان نگارد.

وبالآخره ثالثاً مسئله مهم دیگر عدم
امکان اعمال آن سیاستها و رهنمودها،
در این واقعیت ساده نهفته بود که:
دیگر چنان رهنمودهایی در پرده بود -
ند، کودتایی که در همان روزها در شرف
اجرا قرار داشت و با جهش در پیرویه
کودتا (سرکوب تظاهرات ۳۰ خرداد
و آغاز اعدامها و ۱۰۰۰۰) الزامات -
کتنکی کاملاً متفاوتی در مقابل پای ساز -
مان قرار گرفت و با این ترتیب رهنمودهای
سابق میباید اساساً کان لمیکن تلقی
گردیده و جای خود را به تدابیر و سیاست
های نوین بدهند، که دادند (در
باره این الزامات کتنیکی جلوتر خواهیم
نوشت).

تمام مسئله در این است که چنان
رهنمودها و تدابیری میبایست در
زمستان ۵۹ داده شده و از همان زمان
بپای اعمالشان میرفتیم. در حقیقت يك
وجه بسیار مهم در تدارك برای كسب
قدرت سیاسی در آن دوره، همین بود.
اینك حادثه مختصراً باین امر بپردازیم
که تدارك در آن دوره چه میبایستی باشد.

انباشت قوای برای

تجربهای تعیین کننده

تسریع تحولات در عین انتظار فرصت
مناسب برای پیشروی (اعم از قسمی
یا نهائی) را کشیدن کلید اساسی
تدارك دیدن و درك وظایف تداركاتی
برای كسب قدرت سیاسی است. اینكه
چه چیز را و چگونه باید تسریع کرد، بر -
ای اینكار چه اشكال مبارزاتی و سازماني
مورد نیازند، آن فرصت مناسب برای
پیشروی کدام است و چگونه بوجود می آید
و چگونه و تا چه حد باید پیشروی کرد،
... همرا شناخت ما از تائونمند یهای

خود ویژه تکامل مبارزه طبقاتی در هر
مقطع و در اصل خط سیاسی ایدئولو -
ژیک صحیح است که معین میکند.
شناختن عرصه های گوناگون مبارزه
طبقاتی و اجتماعی و فعال شدن در
اصلی ترین آنها و در این کوران اضافه
برافزایش تجربه حزب و پرورش قابلیت های
آن در هدایت مبارزات مختلف، تر -
بیت کردن سیاسی توده ها بطور اعم و
پیشروان بطور خاص و شناسائی پیشروان
عرصه های مختلف نبرد و انگاه کوشش
در جنبش، تربیت، ارتقا و سپس سازماندهی
هی آنان در حزب یا ارگانهای مناسب
تحت هدایت حزب و در تحلیل نهائی
ارتقا سطح مبارزات گوناگون جاری در
جامعه و در هم میختن آنها در يك
پروژه واحد تحت رهبری حزب و با این
طریق انباشت و ذخیره سازی قوای
نبرد های قطعی و كسب قدرت سیاسی
چنین اند از جمله اساسی ترین وظایف
کمونیستهای ۱۰۰.

برخلاف تصور رایج در میان سازمان -
های خرد بدور ژوازی مدعی کمونیسم،
تدارك، صرفاً کارارام سیاسی (به سیاق
کار تربیتی برای توده ها) و تشکیلا -
تی وقتي نیست، پیشتر آنكه صرفاً آماده -
سازی "درونی" نیروهای موجود و
تشکیلاتی هم نیست. مضافاً آنكه "تسریع"
بمفهوم نبرد عده های پیشرو و مجزای
توده ها، اعم از ترور و عملیات مسلحانه
متمرکز (چند شهرویه و خارج از شهر)
و ... نمیباشد. برداشت اول بر -
داشتی در رنجگرایانه و اکونومیستی (و
ضمناً پلاگوریک!) از امر تدارك است که
میتواند شکل تکامل یافته تروپ پیچیده تر
اکونومیسم مسلحانه را هم به خود بگیرد
در حالیکه دومی برداشتی چریکی -
کاستریستی از نقش کمونیست ها در تسریع
بمع سیرتکاملی مبارزه طبقاتی میباشد.
در دوره های مختلف امر تدارك می -
تواند کار تشکیلاتی آرام و حتی فعالیت -
های فرهنگی و تربیتی را نیز شامل گردد،
لیکن تدارك نه منحصر و نه اغلب اوقات
بطور عده به مفهوم امور فوق نمیشد. بو -
یژه در کشور های تحت سلطه امپریا -
لیسم و از جمله ایران در اغلب اوقات مبارزه
مسلحانه و جنگ انقلابی خود جز مهم
و گاه هعد هتدارك برای كسب سر تا سمری
قدرت سیاسی است.

کار تداركاتی لازمه در تمام دوران بهمن
۵۷ تا زمستان ۵۹ میبایست اساساً بطور
یقین فوق صورت می پذیرفت و جایگاه هر کس تدارك
ن و جنگ انقلابی جاری در آن نیز میبایست
از این زاویه مورد نگرش قرار میگرفت.

آنچه گفته شد بدان معنی نیست که
چنانچه در منطقه دیگری امکان برپایی
جنگ انقلابی و یا حتی آزاد سازی مناطقی
فراهم می آید از این امر استغنا فروریزد و
یا مثلاً در کردستان میبایست پیشروی
نظامی و تحکیم و گسترش مناطق پایگاه های
سرباز زده میشد. بعبارت دیگر در
تدارك بمفهوم دوره عدم پیشروی
نیست.

نکته بیشتر در آن است که در مجموع از
بهمن ۵۷ تا زمستان ۵۹، شرایط تعرض
نهایی و قطعی برای كسب سر تا سمری قدا -
رت سیاسی موجود نبود و با این اعتبار وظیفه
محوری در آن دوره تدارك چنان پیشروی
و تعرضی بود. حال آنكه از زمستان ۵۹
شرایط برای پیشروی و تعرض نهایی فراهم
آمد. از بعدی دیگر مفهوم نکته پیش گفته
در این راستا گمانگاری که تداركاتی که از زمستان
۵۹ لازم می آید دیگر میبایست به همراه جهش
در سیرتکاملی مبارزه طبقاتی جهش لازمه
را بخود ببیند.

جهش

در سیرتکاملی اوضاع

جهش

در کار تداركاتی

گره ها و تشدید مبارزه در سطوح و جنبه -
های مختلف آن و باز شدن دورتهای
تعرض برای كسب قدرت سیاسی سرا -
سری، مرتباً پیشروان نوینی را بجلو می -
راند و به تعداد بسیار وسیع نیز چنین
میکند. مضافاً آن نبرد عظیمی که گره -
گاه نوید میدهد، پیشروان خود را
طلبد و آنان را با اصطلاح رومیاورد
و بالاخره آنكه با جهش اوضاع بیکند و ره
اوضاع انقلابی، سیر وقایع شتاب فوق -
العاده بیشتری بخود میگیرند. همه
این عوامل جهش در کار تداركاتی -
را نیز میطلبد و با در نظر گرفتن آنچه
که فوقاً گفته شد این جهش صرفاً بمفهوم
تسریع کارهای جاری تشکیلاتی نبود و
بلکه بمفهوم جهش بیک کیفیت کار بالاتر
یعنی ارتقا کیفی سطوح و اشکال کار
تشکیلاتی، نظامی، سیاسی، ...
میشد جز این طریق نمیتوان به نیاز -
های عاجل در امر هدایت و سازماندهی
مبارزات تودهای پاسخ گفت و از تبذیل
شدن به دنبالچه جنبش تودهای (و
طبعاً رهبری اش، که اگرمانیاشیم دیگر
انند!) و لنگلنگان از پس آن رفتن و
توانایی خود در رهشیر گذاری کیفی
بر روند انقلاب را از دست دادن، اجتناب
ورزید.

اما آنچه گفته شد باید چنین استنباط کرد که کار تدارکاتی ما سراجی گوناگون منقسم میشود و گویا باید در حلد برای گرهنگاه تدارک میبینیم و بعد در گرهنگاه برای نبرد قطعی، بلکه بیسترسند را باید بدین ترتیب دید که کار تدارکاتی برای کسب قدرت و پروسند و حدی استکنا زد و ره‌های که تاکنون متداین یک پیکر ملی گماکان لازم و ضروری و هم بضمون گذرمیکنند.

در آن دوره جهش، در کار تدارکاتی بمشهور آن بود که در رکود ستان (و احیاناً هر منطقه دیگری که ممکن بود به سطح گرد ستان تگامل یافته باشد) پروسه ایجاد حکومت تودهای و شکل دادن بهارنش خلق تسریع شده و نیز از لحاظ نظامی بدتعرض استراتژییک گد رشود (کدبا توجه بضعف عمومی جمهوری اسلامی در آن دوران نه فقط مکانیک، بلکه از زاویه مقتضیات پیشروی سراسری انقلاب الیامی بود) باین ترتیب جنبش مسلحانه

ماند هی پیشروان تاریخی و محترمانه در کینه‌های ویژه قیام و آثار تعرضات مسلحانه ند به کمیتها و مراکز نظامی، خلع سلاح نیروهای مسلح رژیم و ۰۰۰۰۰ به مثابه شیوه اصلی تدارک قیام در شهرها بود.

تعرضات مزبور یا سخگوبه وظایفی پنج گانه میبودند: یکم اینکه باین ترتیب پیشروان در عرصه نظامی تربیتشده و بر توانایی خود در امور جنگی میافزودند، دوم اینکه باین طریق پیشروان دیگری سریعتر شناسایی شده و امکان بسیج و سازماندهی شان فراهم میآمد، سوم آنکه باین طریق تمایلات پیشرو تود در قیق ترشحی داده شده و قادر ریده فرموله کردن این تمایلات پیشرو به سطح برنامه مشخص عمل سیاسی و تاکتیکای معین میگردد، چهارم آن که این تعرضات خود، نه هتیت تودها-

از "بیرون" یعنی از سطحی بالاتر از سطح موجود دمار را ستودهای، آنها را بمشتموعا وضع عالیتر بشناسیم. هم بنا کونو- میسم و د نبالدرونی از مبارزه موجوده تود- ای نیفتیم و هم را و انیور یسمو ما جرایجویی احتراز ورزیم. مضافاً اینکه این امر کمک میکرد تا همواره وضعیت نهی و جنبش تودهای پیشروان، جنبش تاریخی و جنبش تودهای بطوراً عمداً و در نتیجه توانایی واقعی بالقوه و بالفعل انقلاب را بد رستی در ک نمود و در انتخاب تاکتیک از نهی گزایی- های مفرط "چپ" و بیوزیه راست اجتناب نماییم. ۱۲

در مجموع آنچه گفته شد بدین معنی نیست که اگر هم ما اینها را کرد دیویم در سال ۶۰ قدرت را میگیریم ولی باین کار لااقل مبارزه طبقاتی و انقلاب را در حد اکثر تود- نشان بجلوسوق داده و بد عمق میراندیم. باین ترتیب زمین را بیشتر شخمزد و موساعده تر برای نبرد های اتی میساختیم، کاری که تا آن مقطع صورت نپذیرفته بود.

در سهای قیام آمل

در بخشهای پیشین مابد مسئله تدارک، چگونگی آن، و چند رشته از عللی که به عدم تدارک ما برای گرهنگاه قبلی انجام مید پرداختیم.

مابد و ن تدارک وارد نبردی برای جواد بگوئی به وظایف سیاسی - عملی عاجل پرولتاریای آگاه شدیم، و این بد رستی یا دستیابی بد رسها و نتیجگیریهای معینی از این عملکرد برای پیشرفت اتی جنبش کمونیستی ایران ضروری است چرا که باز هم ممکن است کمونیستهای ما با مواضع و احوال مشابهی مواجه گردند: ولی ابتدأ لازم است بطرح مختصر آنچه گفته شد بپردازیم.

طرح قیام عبارت بود از شروع قیام در نقطهای از تهران با اتکا بر نیروی نظامی سازمان و تصرف یک محله و متعاقباً مسلح کردن پیشروان و تودهای انقلابی و گستردن شعله‌های قیام به سایر نقاط و هدایت تود در تصرف اصلی ترین مراکز قدرت و تمرکز ارتجاع در تهران، سرنگون ساختن جمهوری اسلامی و ایجاد یک حکومت موقت انقلابی. بدین منظور ما محله فلاح تهران را در نظر گرفته بودیم و بمستقر کردن نیروی نظامی خود و تدارک سیاسی و فنی لازم پرداختیم. در عین حال با در نظر گرفتن این مسئله که ممکن است موانعی در مقابل پیشرفت طرح در تهران بوجود آید شهرا مل را بد عنوان آلترناتیو و هم برای شروع قیام انتخاب

ی وسیعتر مردم را شکل داده و ایمان ده قیام کردن میگردد و بالاخره پنجم نکته در طی این عملیات "نبض" جنبش تودهای نیز گرفته میشد، بدین معنی که با بررسی و سنجش روحیه و چگونگی برخورد بخشهای وسیعتر تود همچنان تعرضات قیام کردن را تشخیص دهیم. یعنی با "تسریع نبض" توانایی تشخیص بدقت ضریان واقعی "نبض جنبش" بدست میامید.

خلاصه آنکه ما قادر می شدیم پاتلیفات سیاسی و اژیتاسیون از "بیرون" یعنی از سطح مبارزه خود تود ما تا نراسوی مواضع عالیتری سوق داد و با تعرضات نظامی

در منطقه با ضربات خود بر پیکر رژیم از یکسو موجبات تضعیف بیشتر آنرا فراهم آورد و به جنبش سراسری یاری میرساند و از سوی دیگر با پیشروی و تحکیم مواضع خود پا- یگاه انقلاب را تقویت کرده و بر توان و قدرت انقلاب میافزود. در مناطقی (۱۱) که جنگ خلق تدارک دیده شده ولی هنوز به مرحله نظامی گد رنگور نبود این امر میا- یست در اسرع وقت آغاز گردد و بالاخره در شهرها در عین سازماندهی تظاهرات و اعتصابات و کوشش در راه ارتقا سطح سیاسی جنبش سیاست اصلی میا یست آمانده سازی نهی تودهای وسیعگارد- گری و زحمتکش برای قیام کردن باشد، که در بعد تشکیلاتی خود بیوزیه مضبوط ساز-



دومندگان قهرمان سربداران در جنگهای شمال ایران

رژیم به اشکال مبارزات تودهای که بر علیه رژیم شاه بکار گرفته شده بود به خوبی آشنا بود که نتیجتاً تود را در بکارگیری اشکال آشنای مبارزاتی که کمابیش خلع سلاح میکرد و ایمن فاکتوری بود که تود را در اتخاذ روشن مبارزه گنج کرده بود گنجی ای که به بطور خود بخودی و تهاجم بی محابای رژیم از گنجی درآمدن تود را محدود کرده و مجراهای جریان یا بی حرکات خود بخودی اعتراضی وی را بطور فزاینده ای مسدود میساخت. فاکتوری که در سال ۵۷ بدلیل آنکه رژیم شاه در مقابل تهاجمات گسترده تودهای بموضع عقب نشینی استراتژیک افتاده بود، وجود نداشت.

در واقع پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ جمهوری اسلامی ابتدا عمل نسبی را بدست گرفت در حالیکه انقلاب ابتدا عمل اولیه را از دست داد و باز در حالیکه عقب نشینی تود و مردم در مقابل تهاجمات گسترده رژیم نه ناشی از "فول جنبش" و "بی تفاوتی و عقب ماندگی" و بلکه ناشی از آن گنجی ای بود که فوقان کرش رفت.

تودهای که به لزوم سرنگون کردن حکومت رسیدند، تودهای که اینبار اشکال سابق مبارزه زیاد بکار نمی آیند. دشمن، دشمن سابق نیست و میدان مبارزه دارای خود ویژگیهای است. تودهای پیشرو با شمول طبقاتی خود به این جمع بندی رسیده بود که کاربراندازی این رژیم دیگر بکارگیری همان اشکال سابق مبارزاتی پپیش نمیرود و سیاستها و اشکال نوینی از مبارزه طلبیده میشود که اسلحه در محور قرار داشته باشد. لیبرالیسم، بی کفایتی خود را در معرض دید تود قرار داده بود، مجاهدین با عملیات پراکنده و ایذائی بیگانگی خود را با اوضاع و احوال، نیازهای پیشرفت انقلاب و بیگانگی خود را با سازماندهی

تودهای پیشرو با هدف سرنگونی فوری نشان میدادند و در واقع تودهای پیش از پیش از صحنه کنارانده و به تهاجمات گزافی صرف بدل می ساختند. بدین ترتیب کمونیستها مرکز توجه سیاسی تودهای مردم شدند.

کمونیستها میبایست در پاسخگویی به چنان شرایطی سیاست و طرح معین ارائه میکردند. سیاست و طرحی که تا مدت زمانی پس از خرداد ۶۰ چیزی نمیتوانست باشد مگر قیام مسلحانه بر علیه حکومت بورژوا کمپرادوری جمهوری

لیکن اینبار در مقابل چند هزار مزدور تابدندان مسلح که بورژوا کمپرادوریسم ایران بدوون قوت وقت بر علیه این قیام بسیج کرده بود، انقلابیستادگی نتوانست کرد.

تودهای انقلابی، اینبار تحت رهبری پرولتاریای آگاه و پیشقراولسی یکصد کمونیست سر برادرها را در تود داشت در واقع هر آنچه در تودانش مانده بود را بکار گرفت. آنان جنگیدند لیکن یارائی ایستاد نشان از پیش تعیین شد نبود، از پیش انقلاب سر برادرها بود و آنجا، در امل، به عریانی و همراه آنان، کوی به کوی، خانه به خانه، سنگریه سنگریه بر زمین افتاد، ویرخاست و به عقب نشست. و جنبش کمونیستی ماسکستسی دیگر تجربه کرد، لیکن اینبار پس سر فرارانه، در نبردی از جان مایه گرفته و سرخستانه - نبردی و شکستنی آن چنان که مصالح نبردها و پیروزیهای فرد را فراموش کردند.

طرح ما ناظر بر چه شرایطی بود. تحولات انقلابی مانند هر پدیدهای مادی دیگر یک خطی و در همان اشکال سابق تکامل نمی یابد. خود ویژگیهای گرهگاه ۵۹ - ۶۰ نیز به اشکالی متفاوت از سال ۵۷، تودهای راه موضع انقلابی کشاند. نتیجتاً آنکه تکامل حرکت انقلابی تودهای نیازمند اشکال نوینی از مبارزه بود. تا قبل از کونای خرداد خمینی، تودهای مردم تحت سیاستی لیبرالی به موضع گیری و اعتراض در مقابل حکومت برخاستند، اعتراضی همراه با توهم نسبت به خمینی و جایگاه وی در مصاف انقلاب و ضد انقلاب.

خمینی با موضع گیری صریح خود و فتوای اشکار یورش وحشیانه و همه جانبه و سراسری به انقلاب و تودهای مسرمد توهمات تودهای را در مورد خود زد و اما ریختن توهم تودهای توسط ضرباتی که ارتجاع بر او وارد میکرد و رزمائی که جنبش کماکان تحت نفوذ سیاست بورژوا لیبرالی قرار داشت و شرایط عدم وجود قطب شناخته شده و ماده پرولتری که به سرعت سیاست و راه درست را بر او بنمایاند، به مقدار زیادی از شتاب حرکت خود بخودی تودهای کاست.

به عبارتی دیگر زدودن توهم تودهای نسبت به جمهوری اسلامی، مصاف با تودهای و برداشتن یورش گسترده رژیم به انقلاب، و قرار گرفتن انقلاب و تودهای انقلابی در موضع دفاعی

کردیم و به تشکیلات امل و رهنمود پیشبرد امور مقتضی داده شد.

باید درازا کشید هشدن تدارکات، اوند ضاع تهران برای پیاپی هکدن طرح ناممکن سب و با توجه به کمیت نیروهای یمن ناممکن گشت. در شهر امل نیز در نتیجه تهاجم گسترده نیروهای امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی، نیروهای تدارکاتی مسدود شدند. به این ترتیب جنگهای اطراف امل برای تمرکز قوا و تدارک انتقال نیرو به شهر و آغاز قیام در نظر گرفته شد. روز ۱۸ آبان ۱۳۶۰، سریداران اولین حرکت خود را بسوی شهر امل و به قصد تسخیر مراکز قدرت رژیم و تصرف شهر امل آغاز کردند. لیکن در نیمه راه

با درگیری ناخواسته ای که بین نیروهای سریداران و گشتیهای دشمن رخ داد از ادامه حرکت در آن روز منصرف شده و به پیشروی ادامه ندادند. در هر حال قسمتی از طرح که شامل بستن جاده هراز و گارتبلیفاتی بین مردم بود با موفقیت کامل انجام گرفت و انعکاس وسیعی در سراسر کشور پیدا کرد.

۴ روز بعد یعنی در ۲۲ آبان ماه ۶۰ نیروهای سپاه پاسداران و ارتش، پس از چندین روز شناسایی و تدارکات به تهاجم گسترده ای در جنگل بر علیه سریداران زدند که مفتضحانه شکست خورده و با برجای گذاردن کشته های بسیار و مفاد یرمناهی مهمات و اسلحه به عقب نشستند.

بین این تاریخ تا روز ۵ بهمن ۱۳۶۰، نیروهای سریداران در چندین تهاجم و نبرد، ضربات محکمی بر قوای دشمن در اطراف امل وارد آوردند و بالاخره در شب نگاه روز تاریخی ۵ بهمن با استقرار قوای سریداران در شهر امل نبرد اصلی آغاز گشت.

تودهای مردم مشتاقانه به استقبال نیروهای سریداران رفتند و دستگیرند و جمع وری اطلاعات از موضع و موقعیت قوای دشمن، شناسایی عمال دشمن و تحویل آنها به جوخه های اعدام انقلابی و از هیچ کوششی فروگذار نکردند و همچنین پیشروانی از تودهای انقلابی نیز سلاح به کف گرفته و مسلحانه نبرد برخاستند، روحیه تودهای مردم علیرغم اینکه ۸ ماه در زیر ضربات و تهاجم ارتجاع به سربرد بودند، بدون آنکه از جانب هیچ نیروی برای مقاومت سازمان داده شوند، نشانگر آن بود که چه پتانسیل انقلابی عظیمی و چه فرصتهای گرانبایی را جنبش کمونیستی ایران بلا استفاده گذارد است.

اسلامی، قیامی که هند فشر میا است سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حاکمیت کارگران و دهقانان و دیگر زحمت کشان بهره‌برری طبقه کارگر، یعنی حکومت جمهوری دیمکراتیک نین می بود. • بعبارت دیگر دران اوضاع واحوال قیام مسلح، عاجلترین وظیفه عملی پرولتاریا و برقراری جمهوری دیمکراتیک بهره‌برری طبقه کارگر، هدف نوری این قیام بود.

طرح مانا نظریه اوضاع برشمرده و دارای هدف فوق‌الذکر بود.

واما اراجعه به د ورنماها • واقعیت این بود که نظریه محدود و پستیای کیفی وکی پرولتاریا و پیشروان کمونیست اش دران مقطع، نفوذ و قدرت ایدئولوژیک و مادی نیروهای خرد بورژوازی "مارکسیست" و غیرمارکسیست در جامعه و تواناییهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی بالقوه و بالفعل جمهوری اسلامی.

احتمال آنکه مستقیماً قادر به کسب قدرت سیاسی گردیم ناچیز مینمود حال آنکه وقوع و د ورنمای دیگر از درجه احتمال بالاتری برخوردار بود. • یکی آنکه در نتیجه تعرض پرولتاریا، دامنه قیام سریعاً گسترده گشته و بد رهم پاشیدگی نسبی اوضاع و یا حتی سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومتی بینا بینی بیلجامد که در این صورت فضای تنفسی کوتاه مدتی برای پیشبرد کار وسیع تر و

ای برای د ورنمای نبرد بدست می آمد. • د ورنمای دیگر آنکه تعرض نظامی ما به نامتعالی کردن رژیم انجامیده، فرصت و فضای تنفسی معینی را هم برای خود ما و هم برای نیروهای مترقی دیگر، منجمله جنبه گردستان میخرد؛ احتمالاً نبردهای دیگر از نقاط دیگر چه تحت رهبری ما و چه نیروهای طبقاتی دیگر

میتوانست برافا افتاد و امکان تمرکز قوای رژیم بر روی هر جنبه را از وی سلب میکرد و باین ترتیب اوضاع برای مستحکم کردن منطقه عمل و نفوذ و پیشروی ما مساعد تر شده و ضمناً به ما اجازه میداد که از منطقه عمل و نفوذ خود بمتابه اهرس

برای پیشرفت و گسترش سود جویم. لیکن تمامی توانایی ما را سیاق و ساز د ورنمای فوق‌الذکر مشروط و منوط به آن بود که ما نه برای چنان د ورنمایی، بلکه با تمام قوا برای الترناتیو مستقل خود بجنگیم تا باین نحو مبارزه طبقاتی بد پیشرفته تر و عمیق ترین جایگاه ممکن راند شده و زمینه مستحکم برای استفاده از احتمالات دیگر نیز فراهم آید. • سیاست مانیز جز این نبود.

آید رست بود که بانیریوی کوچک وارد عمل شویم؟

اگرچه این سؤال ظاهراً ممکنست یک سازمان و نیرو را خطاب قرار دهد و به دوش گرفتن وظیفهای بزرگتر از توان ما را بیزیر سؤال بکشد، اما در واقع بمسئله ای بزرگتر یعنی درک از چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا باز میگردد: آیا پرولتاریا با نیروی اندکش قادر خواهد بود انقلاب را رهبری کند؟ پرولتاریا چگونه باید به د خیره سازی کمی و کیفی قوای خود بپردازد؟

روشن است که برای پیروز شدن پرولتاریا باید صاحب توان معینی باشد. • این توان هم از نظر کیفی مورد نظر است و هم کمی. • اما پرولتاریا نمیتواند این توان را با انباشت تدریجی و "د رهم د رهم" قوای لازم برای سرنگون کردن حکومت بورژوازی و برقراری حاکمیت خود کسب کند. • پرولتاریا با اتکا بر علم انقلابی - کمونیسم - آخرین دستاورد های آن و در رگ راز این پیچ و خمهای مبارزات و نبردهای طبقاتی برای متحول کردن جامعه است که فن انقلابی کردن را میآموزد، تمرین رهبری میکند و قوای کیفی و کمی خود را برای ورود به نبردهای بعدی و کسب قدرت سیاسی افزایش میدهد.

پرولتاریا باید هریارها نچه را در توان دارد برای به عمق راندن تضادهای طبقاتی و سوق دادن مبارزه طبقاتی به عمیق ترین جایگاه و بیشترین نتایج ممکن بکشد. • و هریار که چنین کند علیرغم شکستهایی که ممکنست برایش بیاید، شناختش از صحنه نبرد و شرایط آن، دشمنانش، متحدینش و نیروهای بینا بینی بیشتر شده و آگاهتر به هنر انقلاب و رهبری کردن و امان د ربرای دست و پنجه نرم کردن با دشمن می گردد.

این توان بخصوص در نبردهای قطعی که در رگرها هبای تاریخی ای که بندرت پیش می آیند میتواند د و صد چند آن افزایش یابد. • در اینگونه نبردها است که پرولتاریا رهبران خود را می آزماید، و در این نبردهای نادر است که فرصتهای عظیم برای جبران عقب ماندگیهای وجیشهای بزرگتر بطرف جلو را به کف می آورد و در همین نبردها است که بزرگترین امکانات کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا فراهم میشود.

چنین باید باشد روش پرولتاریای آگاه و پیشروان کمونیست اش در نبرد برای کسب قدرت سیاسی، علیرغم هر

کمیتی که داشته باشد. • این فرمولی من در آوردی و دهنی نبود بلکه نشئت گرفته از مکتب انقلا و طبیعت تکامل پذیردهها است که یک خطی و تدریجی بجلو نرفته بلکه د ر سیری مارپیچی و با جبهه های بی شمار کوچک و بزرگ تکامل می یابد.

واما مسئله نیروی کوچک را خاص تر بررسی کنیم:

یکم اینکه: مانیریوی کوچکی نبودیم. سیاست جنگی ما پایه اجتماعی وسیعی داشت. • در واقع کمونیستها در شرایط اوضاع "عادی" الترناتیو قدرت نتوانند بود چرا که در شرایط افست جنبش توده های خط کمونیستی برد وسیع توده های نتواند داشت و در ورانهای جبهه ها ویرامد های انقلابی است که مصالح الترناتیو قدرت شدن کمونیستها وسیعاً فراهم میگردد. • ضعف ما د قیام در عدم توانایی بسیج پایا اجتماع عی خط مان بود. • شرایط عینی وسیعاً به نفع ما بود. • اوضاع از انگونه اوضاعی بود که یکسالش تحولات چندین سال "عادی" را د رخود متمرکز داشت. • اوضاع بین المللی مساعد حال ما بود و اوضاع داخلی نیز انفجار آمیز. • انقلاب

۵۷ یک نسل از بهترین کمونیستها و کارگران آگاه را پیرانده بود و توده مردم تجربه چنان انقلاب عظیمی را با خود حمل میکردند. • در چنین اوضاع و احوالی برخلاف پارهای تصورات مکانیکی رایج در جنبش ما، یک نیروی کوچک و مصمم بشرط انتخاب سیاست و تاکتیک مناسب میتواند ناکوس یک قیام را به

صداد آورد. و بقول رفیق مائو از یک جرقه حریق بیاسازد. • تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران نمونه های د رخشانی از این نوع دارد که فی المثل قیام مسلحانه ستارخان در انقلاب مشروطه نمونه ای بود که ثابت کرد تحت شرایط مساعد و قابل انفجار سیاسی حتی شعله

افروزی نیروی قلیل ولی مصمم و کارداران د رگوشنای از کشور هم میتواند پس از چندی به حریق عظیم تکامل یابد و د بگری نمونه حزب توده بود که نشان داد چگونه نیروی عظیم اما فرصت طلب و تسلیم جو میتواند بیک ضرب به خاک

کستری مبدل شود. • دوم اینکه: سیاست کمونیستها را نیرویشان تعیین نمیکند. • تاریخ به انتقاد "انباشت" قوای کمونیستها نمی نشیند. • هنگامیکه شرایط عینی

و دهنی جامعه برای قیام آماد همیشود این وظیفه ای است که د ر مقابل کمو

نیستها قرار میگیرد - اعم از اینکه قوا -
یشان اندک باشد یا بسیار - بزرگی وکو-
چکی فقط میتواند در چگونگی پیشبرد
سیاست اثر گذارد . اوضاع و احوالی
در سیر تکوین انقلاب پیش میاید که به
انقلابیون تحمیل میکند یا هر آنچه
دارند تدارک یا بدون آن - وارد نبرد
مهم شوند . و رویگردانی از این حکم
تاریخ نتیجه اش جز انهدام نخواهد
بود ، حال آنکه شکست در نبرد مصالح
پیروزیهای بعدی را فراهم ترمیکند .

اگر چه عقبماندگیها ناشی از عدم تدارک
در د و سال و نیمه بعد از انقلاب و بسته
بودن نهضت بروی ابعاد جدید آبا ز
شده و بالنتیجه محدودیتهای ناشی
از این د و د ر پیشبرد مسئولیت عظیم
رهبری کردن قیامی تودهای در آن مقطع
زمانی خاص ، و رنمای پیروزی فوری را
بسیار کم میکرد ، اما چاره ران مقطع ،
چشم پوشی از بدوش گرفتن این مسئو-
لیت نبود . بد ر واقع در چنین مواقعی
همواره چاره ران است که عقب افتادگی-
ها و محدودیتهای نهضی را ملاحظه کرده
و بدانها آگاه بوده و بیشکلی مقتضی یعنی
از ریچه جوابگویی به وظایف عاجل سیاسی
و عملی روز به ر نشان برداخت . بد و ن
اتخاذ چنین روشی یا لکتیکی اولاً : اصلاً
نمیتوان عقب افتادگیها را جبران کرد ، ثا -
نیاً : بهمان میزان که از زاده جوابگویی
به وظایف عاجل عقب ماندگیها جبران شود
برشون پیشبرد وظایف افزوده میگردد ، ثالثاً :
بویژه در اوقات تلاطم اجتماعی ، اگر چه
خطرات زیادی نیروئی را که دارای عقب-
افتادگیهای کیفی و کمی است تهدید میکند
اما فرصتهای بیسابقه و مصالح عظیمی
نیز بوجود میاید که در صورت پاسخگویی
درست به وظایف عاجل سیاسی و عملی
میتوان از این فرصتها برای جبران سریع
و جهش وار عقب ماندگیها سود جست . و
بالعکس از آنجائیکه بقول لنین در چنین
اوضاع و احوالی تحولات در یکسال سیر
چندین سال " عادی " را میپیمایند ،
فرار از جوابگویی به وظایف طلبیده شده
در چنین اوضاعی بهمان نسبت (یعنی
چندین سال " عادی " نیرویی را حتی
اگر توان فیزیکی را حفظ کرده باشد - به
عقب میراند .

سوم اینکه : اگر چه در هنگام فرارسیدن
نبردی قطعی نیروی کمی میتواند خط
فاصل پیروزی و شکست را بکشد ، اما
باز هم کمونیستها باطمینان به و رنمای
پیروزی نیست که باید تصمیم به ورود در
این نبرد یا حذر از آن را بگیرند . شرکت
فعالانه مارکس و انگلس در کمون پاریس

علیرغم د و رنمای شکستش اولین الکوفی
است در این زمینه که تاریخ خونین
مبارزات بیرونی را برای ما برجای نهاده
است .

آیا گذاردن قسمت اعظم توان و نیروی
خود در صف مقدم نبردهای قطعی درست است ؟
برای پاسخ بسؤال فوق باید درك
خود را از دیا لکتیک " حفظ خود " روشن
کنیم .

برای کمونیستها حفظ نیروی خود
اساساً معنایی کیفی دارد و نه " نیزه-
یکی " و عبارت دیگر آنچه که حفظ
میشود باید دارای تجربهای انباشت
شده و کیفیتی معین باشد ، کیفیتی
که در پیرویه تاثیر گذاری بر روند مبارزه
طبقاتی حاصل تواند شد ، و لا غیر و این
باز بهمان مسئله چگونگی به کف آوردن
توان کیفی و کمی لازم برای کسب قدرت
سیاسی از سوی بیرونی را باز میگرد .

چنانچه نیرویی در ره نبرد و بویژه نبرد
های مهم و فوق بطریقاً کیفیت خود و
انباشت در رسپای لازم نگردد در نبرد
های اتی (اگر تا بهمان زمان از نبرد
مضمحل نشده و از هم نپاشیده باشد)
علیرغم هر کمیتی که داشته باشد نیرویی
سست و شکننده خواهد بود مگر آنکه
آگاه بر عقب ماندگیهای خود بوده و

بدرستی بچیران آنها بپردازد .
فقط با آنگاه باین درك دیا لکتیکی

است که میتوان رابطه بین " حفظ نیروی
خود و گذاردن اساس نیروی خود در خط
مقدم جبهه نبردهای تعیین کننده را

درك کرد و فهمید که چگونه این روشن
" ایندنگری " است ، و اینکه با " اسکا "
به این اصل و از مجرای جوابگویی به
وظایف عاجل سیاسی و عملی و گذرا ز این
محکهای تاریخی است که میتوان عقب-
ماندگیها را جبران کرد ، به نقاط ضعف
و انحراف واقعی پی برد ، و به حد اعلا
برای ورود به نبردهای قطعی تر آینده
تدارک دید .

لحظاتی در تاریخ فرامیرسند که به
کمونیستها حکم میکنند با تمام قوا بتعرض
بپردازند . این را تاریخ حکم میکند و
نه هوئی و هوس رهبران یا تشکیلات ۱۲۰
خونخاری از پرداختن به وظایف سیاسی
و عملی طلب شده در چنین لحظاتی تا -
ریخی و حذر از درگیر شدن در آن اشکال
خاص مبارزاتی که این اوضاع در
دستور روز قرار میدهد ، بیپناههای
گوناگون از قبیل نداشتن د و رنمای پیرو-
زی ، ترازن قوای نامناسب ، عدم تدارک
کافی ، حفظ نیروی خود برای دورا ن
بعد و و عقب نشینی در زمانی که

باید تعرض کرد فقط میتواند يك نیرو را
هر اندازه بزرگ ، در بهترین حالت به
نیرویی عقب افتاده و ناتوان از جوابگویی
به معضلات جنبش مبدل کند و متعاقباً
مستعد یأس ، سرخوردگی ، انحلال -
طلبی ، اپورتونیسم و رویزیونیسم سازد .

آیا طرح قیام ما آوانتوریستی بود ؟

اگر طرح را " در خود " و مبتنی بر چیزی
منتزع از موقعیت تاریخی ای که در آن باید
انجام میشد بنگریم ، طرحی آوانتوریستی
بود . اما چنانچه در چارچوبه اوضاع و
شرایط جاری و بادرکی درست از نقش
عنصر آگاه و پیشقراول و محدودیتهای تا -
ریخی آن گذارده شود ، این طرح و برنامه
عمل آوانتوریستی نبود . اگر با این دید
اکنون میستی بنقش و جایگاه عنصر آگاه
و پیشقراولان تود مبنگریم که در روز موعود
توده ها خود بخود سلاح برگزگرفته
و آنگاه کمونیستها را برای رهبری خواهند
خواند و بنا بر این طرح سازمانی و حزبی
معینی برای شروع مبارزه مسلحانه آوانتو-
ریستی است ، پرا آگاه کمونیستها چکاره
اند و اینهمه لاف و کراف مدعیان مارکسیسم
و کمونیسم در مورد رهبری توده ها - برای
چیست ؟

اگر باین دید مگانیکی و تد ریجگرایانه
به چگونگی تکامل اوضاع انقلابی و فرارسیدن
زمان مناسب برای کسب قدرت سیاسی
تظاهرتهای عمومی سیاسی سراسر کشور
و اکثریت اهالی را در بر بگیرد و ظواهر هر
" قابل رویتی " از حرکت خود انگیخته
توده برای قیام و سرنگونی دیده شود ،
آری آنگاه طرح قیام مسلحانه ما برای
کسب قدرت سیاسی آوانتوریستی بود .

واقعیت آن است که طرح اولیه ما
برای قیام مسلحانه ندهتها و آوانتوریستی
نبود بلکه دقیقاً ناظر بر درك صحیح از اوا-
ضاع و شرایط فوقا شریح شده و عمل کردن
به وظایف پیشرو بودن و تقبل مسئولیت
رهبری جنبش بود . اما آنگونه که قبلاً ذکر
شد ، به دلیل عدم تدارک و محدودیتها
و حرکت دیرتر از موقع ، زمان مناسب آن از
کف رفت . اما اوضاع کمکان برای دست
زدن به مبارزه مسلحانه اما با تکتیکهای
نوین مناسب بود ، و ما میایست تا تکتیک خود
را بر مبنای شرایط نوین تغییر میدادیم .

همانگونه که الزامات تاکتیکی قبل و بعد
از کودتا از یکدیگر متفاوت بودند ، الزامات
تاکتیکی پس از کودتا با چندین ماده پس
از آن ارتجاع صوف خود را منسجم تر
کرد ، و نیروهای خود را تقویت کردند ،

اولین گامهای پیروزی را در سرکوب نمود مردم و پیشروانش کسب کرده بود و روحیه توده مردم رو به افول نگارده بود، نیز فرتق می کردند.

در اوضاع و شرایط نوین که امکان قیام کردن در شهرها از گف رفته بود، ما می-بایست تاکتیک جنگی خود را تغییر می-دادیم. این تاکتیک میتوانست شروع مبارزه مسلحانه از همان جنگلهای شمال باشد، اما نه برای حفظ خود یا استفاده از جنگل به مثابه خانه تیمی و حرکات پراکنده بلکه برای ناامنی کردن منطقه، وارد آوردن یکسری ضربات کاری به دشمن - مانند آزادسازی زندانیان، حمله به شهر اما عقب نشینی فوری، گرفتن روستاهای اطراف شهر و عقب نشینی ۱۰۰۰ و یا لانگ هداشتن رو-حیه مردم، فراهم آوردن امکان پیوستن پیشروان توده به نیروهایمان در جنگل و افزایش کمی توانمان - به این ترتیب امکان آن را بدست می آوردیم تا دشمن راحتی المقدور، و لا اقل در سطح منطقه ای، در موضعی دفاعی قرار داده و جلو سرعت تثبیتش را بگیریم، که این بنویسه خود به ما امکان میداد که صحنه عمل و تاکتیکهای خود را دقیق تر کرده و ارتباط این مبارزه را با شرایط سراسری روشن-تر نموده و آنکه با برنامه ریزی دقیق تر، نیروی اجتماعی لازم برای حل تضاد-های قابل پاراسیج کرده و توان کیفی و کمی خود را نیز بالا ببریم، و در مجموع با کسب فرصت و زمان و تجربه بیشتر برای خود و افزایش توان کمی-مان، توانایی بیشتری را برای روشن تر کردن در بنمای پیشرفت مبارزه مسلحانه و پاسخگویی به معضلات مربوط به تکوین آن بدست می آوردیم و قس علیهذا. اما در آن مقطع زمانی، محدودیتهای ذهنی با اجازه تغییر تاکتیک بر مبنای تغییر اوضاع و شرایط را نداده از همین رو قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ اصل که با هدف تحقق یخشیدن بطرح و اهداف آن به عمل درآمد، در برتر از موقع و در شرایطی اساسا متفاوت از شرایطی که طرح ما ابتدا بران ناظر بود بوقوع پیوست.

علل شکست ما

عدم تدارک قبلی ما و نداشتن کیفیت لازم برای رویارویی با اوضاع نوین و وظایف عاجل به حرکت در برتر از موقع ما، عدم توانایی در بسیج پایه اجتماعی خط صحیح و تبدیل کردن این پایه از بالقوه به بالفعل، و از دست دادن

امکان بسیج تمام قوای ممکن، عدم توانایی در تسلط بر تحولات روزمره انقلاب و ضد انقلاب، به جدا افتادن از این تحولات و از گف دادن لازم برای پرداخت تاکتیکهای صحیح و بموقع و انعطاف در طرح اولیه و شکست نظامی و تاکتیکی ما در امل انجامید.

علیرغم قابل اجتناب بودن برخی از ضعفها و اشتباهات در آن دوره، شکست نظامی ما در امل اساسا به معنای شکست کارما در دوران خرد و تا بهمن ۶۰ نبود. بلکه از یکسو ریشه در انحرافات گذشته ما داشت. ۱۰ انحرافاتی که به عدم تدارک و کسب کمیت و کیفیت لازم منتهی شد. ۱۰ این مسئله علیرغم آغاز ما به گسست از انحرافات گذشته در مقطع خرد ۶۰، بشدت توان ما را متاثر ساخت. ۱۰ و از سوی دیگر: در محدودیت تاریخی، یعنی بیتجربگی و ناروشنی ما از پروسه کلی پیشروی انقلاب، منجمله شوری نظامی آن ریشه داشت. این خود ناشی از آن بود که اصول م - ل اندیشه مائوتسه درون دیگر در جوابگویی به برخی تغییرات و تحولات نوین در جهان بطور عام و پروسه پیشروی انقلاب در کشورهایمانند ایران بطور خاص کفایت نمیکرد. ۱۰ جمع بندی از شکست پیروان را در چپین و از انقلاب ایران و دو سال و نیم کشاکش طبقاتی حاد پس از آن میتوانست مصالح لازم برای رفع نسبی این معضل را در برخی عرصهها - منجمله عرصه نظامی - فراهم آورد. اما تحقق چنین امری قبل از هر چیز منوط به اتکا سرخشان به بر روی اصول مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه درون و بکارگیری آن در جوابگویی به وظایف اساسی کمونیستی-مان بود. ۱۰ اما گرایش سانتریستی و التقاط بر روی اندیشه مائوتسه را بر روی اصول مارکسیسم لنینیسم باندیشه مائوتسه چنین فرصتی را از ما سلب کرد (دیگران که به کنار!).

مختصر آنکه، در مجموع با توجه به شرایط و اوضاع و احوال، آنچه ما انجام دادیم کمابیش جدا از آنچه که توانایی های ذهنی و مادی مان در آن دوران به ما اجازه انجامش را میداد، بود. توانایی هایی که انحرافات گذشته محدود و شان ساخته بود. ۱۰ ما آنچه را انجام دادیم که میتوانستیم و میبایست انجام دهیم. ۱۰ و علیرغم شکست، همین نیز نقطه قوت ما است. زیرا مصالح و تجاربی را برای ما به ابرار آورد که جز در رکوران پاسخگویی به اساسی ترین

و مبرمترین وظایف سیاسی و عملی پرو-لتراریای آگاه در مقطعی آنچنان توانا-نی حاصل نتواند گشت.

چه تحولاتی در سازمان ما بوجود آمد؟ برآمد اوضاع انقلابی در مقطع خرد ۶۰ و چگونگی پاسخگویی به وظایف عاجل سیاسی پیروان را بالا جبارتشدید مبارزه درونی در سازمان ما را هم به همراه داشت. ۱۰ اکثریتی از سازمان ما به گسست از انحرافات گذشته پرداخته و جهشی رویه جلو کرد و در مسیری گام گذارد که سمت آن بطرف گسست همه جانبه تروقطعی تر از انحرافات و استوار ری بیشتر بر اصول م - ل اندیشه مائوتسه و تکامل بود. ۱۰ در حالیکه رهبران اقلیت سازمان جهشی به قهقرا، انحلال طلبی و رویزیونیسم را پیشه کردند.

رویارویی با اوضاع انقلابی و چگونگی پاسخگویی به وظایف مقابل پای کمو-نیست، این چنین به تقسیم دیا-لکتیکی سازمان ما انجامید. ۱۰ تحولی که در تشکلات دیگر منتسب به جنبش کمونیستی ایران رخ نداد. ۱۰ اکثریت سازمان ما با وجود جهش کمونیستی اش به جلو اساسا موقعیت تاریخی بپایان رساندن گسست از انحرافات گذشته و قطعی کردن مبارزه و خط را در همه ابعاد و زوایایش - منجمله شکیلاتی - نیافت.

عملی کردن طرح سرخشان در شکست نظامی و تاکتیکی آن و رویارویی با اوضاع نوین ابعاد تازه تری از وظایف و معضلات جنبش کمونیستی و لزوم پاسخگویی بدانها را در مقابل ما کشود و درونمون بیش از پیش ضعفها و محدودیت-های جاری و نوین ما انجامید. ۱۰ این امرا اثرات خود را در صفوف اکثریت سازمان نیز گذارد. ۱۰ برخی از رهبران و کادرهای اکثریت عاجز از درک ریشه های شکست امل بطور خاص و ریشه های بحران سیاسی ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی بطور عام، به ورطه یاس و سردرگمی افتادند. ۱۰ در واقع پروسه گسستی که در گذشته شروع شده بود، در مورد اینان توسط عزیزان در پیشروی به ضد خود بدل گشت. ۱۰ و این روند با ضربه تابستان ۶۱ بسط انحلال طلبی و تجدید نظر-طلبی تکامل یافت. ۱۰ و بدین ترتیب تعدادی از کادرها و رهبران اکثریت بهمان چیزی رسیدند که رهبری اقلیت سازمان، پیش از این، با طبی پروسه ای متفاوت بدان رسیده بودند. ۱۰ و ادا کی سیاسی - ایدئولوژیک رهبران اقلیت و تعدادی از کادرها و رهبران اکثریت

بود اساساً بد پایان رساند و باین ترتیب مبنای حیاتی بازمانده اتحادیه کمونیستهای ایران است.

نیز آگاهانه رقبای شکست اختیار کردند همان نیروی حیاتی بازمانده اتحادیه کمونیستهای ایران است.

بخش بزرگی از رفقای ما، از رهبری گرفته تا اعضای نه همدار، با پافشاری سرسختانه بر اصول مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، در ستاد و کمستی که از انحرافات گذشته انجام داده بودند، و با پشتگاه و مصالحی که در دوران ۱۵ سال نبرد، بویژه در مبارزاتی که اوج خود را در قیام ۵ بهمن امل یافت، بهکف آورده بودند در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی بدفاع جانبا زانهای از کمونیسم و پایداری بر مواضع

که بهدور تند یاس و سرد رگمی در غلغله بودند، بطور فشرده خود را در ریاضتلاح دادگاه " برخی از رهبران و اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران در زمستان سال ۶۱ نمایان ساخت.

پس از شکست نظامی مادر زمستان ۶۰ و ضربه تابستان ۶۱ رژیم بورژوا - کمپرادوری جمهوری اسلامی نمایانیه کاملاً منحصر بفرد و اختصاصی " و به اصطلاح " محاکمه " برخی از رهبران و اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران را که در اساس خود یک حمله متمرکز بر علیه ما بود به اجرا در آورد؛ این بار برای درهم شکستن سیاسی - ایدئولوژیک ما.

مؤخره

بیش از یک قرن است که پرولتاریای جهان - نی در نبردهای پیش با بورژوازی و برای کمو - نیسم، تجارب غنی و خونباری را انباشت کرده است، تجاربی که دربرگیرنده پیرد و زیبا و شکستها، و پیشرفتهای انقلابی و عقب گرد های گردانهای پرولتاریا در کشور های مختلف جهان میباشند، تجاربی که بهبهای خونهای پیشماری بهکف آمده اند، تجاربی که پرولتاریا در خدمت به پیشبرد اهدافش هر بار به درس آموزی از آنها پرداخته و بهفن انقلاب کردن و ساختن سوسیالیسم آشنا تر گردیده است. این درس آموزی ها هر بار خود به میدان مبارزه سختی بین پرولتاریا و دشمنان رنگارنگش مبدل شده است.

" در جویان پیچ و خمهای جنش، علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون از درون مبارزه مداوم علیه انهایی که روح انقلابی اش را گرفته و با آن را بسته یک دگر پیروج و ایستادگی میکنند شکل گرفته و تکامل یافته است." " در واقع تاریخ نشان داد ما ست که تکامل خلاق و واقعی مارکسیسم (نه تحریفات رویزیو - سیستی قلابی) همیشه بطور لاینفکی با یک مبارزه خاد در دفاع و برافراشته داشتن اصول پایانی مارکسیسم - لنینیسم مرتبط بود ما ست - مبارزه دوگانه لنین بر علیه رویزیونیسم اشکار و بر علیه افرادی مانند گائوتسکی، ک. تحت پوشش " ارتد کسی مارکسیستی " با انقلاب ضدیت میورزیدند، و نبرد بزرگ مائو بر علیه رویزیونیستهای مدرن که تجربه ساختن سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی زمان لنین و استالین را نفی میکردند و در عین حال به پیش بردن یک نقد علمی و همه جانبه از بندهای رویزیونیسم شواهد این مدعا هستند. " (بیانیه جنبش انقلابی انتر ناسیونالیستی اردیبهشت ۱۳۶۳. ص ۱۹۸۴)

جنبش کمونیستی ایران با شکست خود در دورهای از نبردهای برتوشه تجارب تلخ پرولتاریای بین المللی افزود. اما کدامین ارزش پیروزمندی است که شکست نخورده باشد؟ پرولتاریا بر شکستهایش عزاداری نمیکند، بلکه از آنها درس میگیرد تا در آیند و با چشمان بازتری حرکت کند و از این درس آموزی های بازگشت بموضع تعرض



تظاهرات ۸ مارس ۱۹۷۹، تهران

طنبقاتی خون. و در خارج از زندانها به بازسازی تشکیلات و فراهم آوردن مصالح برای گذار مجدد به موضع تعرض سیاسی ایدئولوژیکی و متعاقباً نظامی پرداختند. تألیف ترین تبلور این مبارزه، برگرداری چهارمین شورای اتحادیه کمونیستهای ایران در خرداد ۱۳۶۲، علیرغم دشوارترین شرایط و سختترین موانع ناشی از ازدست دادن کلیه امکانات سازمانی و شناخته شده بودن همه کارها و اعضای تشکیلاتی بود. این شورا با تصویب قطعنامه هایی که تحت عنوان " مصوبات شورای چهارم اتحادیه کمونیستهای ایران " انتشار خارجی یافتند، و با انتخاب کمیته رهبری تشکیلات روند بازسازی تشکیلاتی را که متعاقب ضربه یلسی تابستان ۶۱ آغاز شد

لیکن همین تکاپوی " ویژه " جمهوری اسلامی و جنجالهای تبلیغاتی برای زدودن اثرات قیام ۵ بهمن ۶۰ و نفوذ راهبران یعنی اتحادیه کمونیستهای ایران از آذهان مردم، نشانگر عمق ترس و وحشت رژیم از مطرح گردیدن یک آلترناتیو مستقل پرولتاری در سطح جامعه و ضرباتی بود که از سوی این قطب دریافت کرده بودند. و این چیزی بود که بسیاری از توده ها بطور اعم و پیشروان بطور اخص دریافتند.

لیکن " دادگاه " زمستان ۶۱، صف یک وجه از تکامل دیاکتیکی اتحادیه کمونیستهای ایران بود.

آنچه توده مردم و حتی بسیاری از پیشروان کمتریپیرامون آن میدانند، و کلیه نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی

نیرو و توان میگیرد و بدینسان شکست را به ضد خود مبدل میسازد. آری ایمن حقیقتی است که "ارتش‌های شکست خورده خوب درس میگیرند".

امروز جنبش کمونیستی بین‌المللی و به تبع آن جنبش کمونیستی ایران در حال از سرگ رفتن و زدن بحران سختی میباشند؛ بحرانی که بازتاب از کف دادن پایگاه پرولتری در چین، تغییر و تحولات نوین وحدت یابی تمامی تضادهای جهان است. مضاد برای آنها، بهمان نسبت که انقلاب ایران منشا امید و الهامی برای جنبش جهانی پرولتری گشت، شکست پرولتاریای ایران در استفاده از این انقلاب و فتح جایگاه پیشرفتتری برای پرولتاریای بین‌المللی موجب شد که این انقلاب به شکستی قطعی گرفتار آید و نتواند به رفع بحران جنبش بین‌المللی کمونیستی خدمت کند بلکه به سرخوردگی و گنجی بیشتری دامن زد. با این اوصاف تجربه انقلاب ایران به بهترین وجهی انحراقات و اشتباهات جدی موجود در خط جنبش بین‌المللی کمونیستی و جنبش کمونیستی ایران را عریان تر ساخت و مصالح گرانبایی را برای جمع‌بندی صحیح ازانان و ارتقاء جنبش بین‌المللی کمونیستی و تکامل مارکسیسم فراهم آورد.

شاید بجزرات بتوان مدعی شد که یک ارزیابی درست و متکی بر اصول تئوری شناخت مارکسیستی از تجربه انقلاب و جنبش کمونیستی ایران در سهای انقلابی ارزشمندی را برای پرولتاریا بین‌المللی فراهم تواند کرد. و امروزه چنین وظیفهای بر دوش کمونیستهای جهان و بالاخص جنبش کمونیستی ایران سنگینی میکند. این ارزیابی، نه جمع‌بندی برای آینده‌های دور و یا ثبت در تاریخ، که برای استفاده عاجل ازانها در اوضاع بحرانی‌ای است که نه تنها جامعه ما، بلکه جهان را فرا گرفته و بیشتر خواهد گرفت. بنابراین چنین وظیفهای خود عاجل و در دستور روز است.

انقلاب ایران در شرایطی به شکست مقطعی خود دچار آمد که سیستم امپریالیستی در عمیقترین و شدیدترین بحران‌های اقتصادی و سیاسی تاریخ خود گرفتار آمد و مستوجب به سرعت بطرف نقطهای انفجاری نزدیک میشود. چنین بحرانی نه تنها اجازه ثبات به نظم کهن در اکثریت قریب به اتفاق نقاط جهان - منجمله ایران - را نمیدهد، بلکه هر روز بیشتر همه رژیم‌های حافظ نظام امپریالیستی، اعم از ریزود رشت را به عقب گردایی که سیستم بین‌المللی سرمایه را در خود غوطه ورساخته می-

کشاند. بحرانی که تکوین گرهگاهی تاریخی در سطح جهان را در بر دارد، و گرهگاهی که فرصتهای انقلابی عظیمی را در خود فشرده و متمرکز خواهد کرد. این شانس تاریخی بزرگی برای انقلاب ایران و کمونیستهای ایرانی است که در فاصله زمانی کوتاهی از شکست، مجدداً با دورنمای خیزشهای انقلابی و فرصتهای بزرگتری برای کسب پیروزی مواجه میباشند. بنابراین باید به سرعت و فعالانه آماده شد. باید هو-شیار بود که فرارسیدن چنین فرصتهایی در عین حال خطراتی را نیز با خود به همراه میآورد. پرولتاریا با اجبار در پیچ و خمها و در میان انبوهی از فشارها و مشکلات و خطرهای باورناپذیر و روبرو میشود. آنچه که بیش از پیش اوزار در مقابل خطرات و فشارهای نبرد مصون خواهد داشت آن است که هرگز خط تپیز بین خود و دشمنان و متحدان مو-

قتی اش را مخدوش نسازد. به همین جهت بخش مهمی از تدارک و آمادگی کنونی پرولتاریا هر چه تیزتر کردن خط فاصل ما بین خود و تمام دشمنان عیان و پنهان و متحدان موقتیش می باشد. بنابراین جنبش مارکسیستی-لنینیستی با مسئولیت خطیر متحد تر و آماده تر کردن صفوفش برای رویارویی با آزما-یش‌های عظیم و نبرد های تعیین کننده ای که در حال تکوین هستند، روبرو می باشد. ما موریت تاریخی پرولتاریا بیش از هر زمان دیگر تدارک همه جانبه و قدرتمندی را برای رویارویی با تغییرات و جهشهای ناگهانی در اوضاع طلب میکند. ما باید هوشیاری انقلابی خود را شدت بخشیده و آمادگی سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و نظامی خود را برای بهره برداری کامل از این فرصت در خدمت منافع طبقه ما و برای فتح پیشرفته‌ترین جایگاههای ممکن و برای انقلاب پرولتری جهان افزایش بخشیم. (بیانیه جنبش بین‌المللی انترناسیونالیستی)

انقلاب ایران در زمانی شکست مقطعی خورده که نه تنها در زمان فرصتهای عظیم‌تری برای پیروزی را در پیش‌پاروی دارد، بلکه جنبش بین‌المللی کمونیستی نیز در حال برون رفتن از بحران آزار دهنده خود می باشد و در این راه پیروزیهای کیفی مهمی دست یافته است. این نیز شانس تاریخی دیگر جنبش کمونیستی و انقلاب ما است. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توسط د و مین کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست و تصویب بیانیه این جنبش از دستاوردها

های کیفی مهم پرولتاریای جهانی و گم بزرگی در جهت تحقق آرمانهای کمونیستی می باشد.

کمونیستهای ایران باید همه این مطالب را بدقت مد نظر داشته و مسئولیت تاریخی خود را بجا آورند.

مبارزات انقلابی توده‌ها در تمام کشورها رهبری اصیل انقلابی را با فریاد طلب میکند. نیروهای اصیل مارکسیست - لنینیست، در هر کشور و در تمام جهان، مسئولیت فراهم آوردن چنین رهبری را، حتی در زمانیکه در حال مبارزه برای یک پارچه کردن و ارتقاء سطح اتحادشان می باشند، دارند. بدین طریق خط ایدئولوژیک و سیاسی درست سرپازان جدیدی بدست آورده و نیروی مادی قویتری در جهان خواهد شد. جماعات مانیفست کمونیست امروزه روشن تر از هر زمان دیگر طنین انداز است: "پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمیدهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد".

(بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

توضیحات:

۱- بودند سازمانهایی درون جنبش انقلابی ایران که حتی تا زمستان ۵۶ رژیم شاه را در اوج ثبات می‌پنداشتند!

۲- در اینجا منظور ما این نیست که باید تحت هر شرایطی، با هر میزان قوای تشکیلاتی، در هر مبارزهای سیاسی (ولوتوهای) شرکت جست، بلکه بیشتر چگونگی جهت‌گیری کمونیستها و زاویه نگرش در برخورد کمونیستها به مجموع مبارزات جاری در سطح جامعه، مد نظرمان است در مجموع این خط سیاسی و تحلیل از وضعیت جاری اجتماعی و اهداف ما و جایگاه هر مبارزه در این پرتوال که سیاست ما در قبال هر مبارزه (انتظارات ما، چگونگی تخصیص نیرو...) راه در هر مقطع زمانی معین می‌کند.

۳- یکی از دلایل مهم شکست مقطعی جنبش توده‌ای در مقابل کودتا سال ۶۰، عدم آشنائی توده‌ها، انقلابیون و کمونیستها با شیوه‌ها و روشهای جمهوری اسلامی بود، حال آنکه جمهوری اسلامی بواسطه خاستگاه تاریخی اش به بسیاری از "فوت و فن" های مورد استفاده توده و پیشروانش در انقلاب گزند آشنائی داشت.

۴- البته بعد ها اتحاد مبارزان کمونیست قدری خلاق تر شد و کوشید تا این شما را "پرولتری" ترودر ضمن "دقیق" تر سازد. قرار شد شوراها کارگری شکل بگیرند که الزاماً انقلابی نیستند، و بعد اینها مبارزه اقتصادی را در سطح کشور متحد سازند، و آنگاه از پائین قدرت دوگانه شکل بگیرد (فی المثل رجوع شود به مقاله "پیش بسوی تشکیل شوراها" واقعی کارگری در فابریکها" کارگر کمونیست شماره ۱) و لابد قرار است طبقه کارگر مستقیماً قدرت سیاسی را بگیرد، بلکه ابتدا کارکنی ایران، که نقش اش به رجوی محول شده، حکومتی ما بین مه و اکتبر ایرانی تشکیل و قس الیهذا!

ما نمی دانیم که چقدر "حزب کمونیست" در بسط و تکامل ایمن احکام و تحلیل های داهیهانه پیشین "مارکسیسم انقلابی" کوشش کرده و تا به کجا پیش رفته است. از جمله ایا هنوز مقرر گردیده که چه کسانی قرار است عهده دار نقش میلیوکوف ولووف در فاصله فوری تا مه شود؟

۵- توضیح ریشه های انحرافات فوق و چگونگی شکل گیری آنان در جنبش کمونیستی از حوصله این نوشته خارج است. مختصراً اشاره کنیم: طیف موسم به خط ۳ که اساس نیروهای اصلی جنبش کمونیستی ایران را در بر می گرفتند عمدتاً مشتعل بر سازمانهای بود که به سختی از بحران در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی تاثیر گرفته و به مواضعی التقاطی، سانتریستی و برخی از آنها کاملاً ضد مارکسیستی در غلطیده بودند. این امر به بحران مزبور وحدت مبارزه طبقاتی، مواضع التقاطی و سانتریستی این سازمان ها یکی پس از دیگری در سیری قهقراپی در هم شکست و آنان را از صفوف جنبش کمونیستی بیرون رانده و به تشکلهای خرده بورژوازی و بورژوازی مدعی کمونیسم مبدل گردانند. لیکن این امر بحران بسیاری از اینان را "مداوا" نکرد. فی المثل برای سازمانهای کمونیستی چون "مبارزان"، "پیوند"، "متحدین" خلق و دیگران که بنا به علل پیش گفته به بحران ایدئولوژیکی اقتصاده بودند، تشکیل "وحدت انقلابی" بیان جهش آنان از یک کیفیت (سازمانهای کمونیست) به کیفیتی دیگر (یک سازمان خرده بورژوازی) و در ضمن بیان تبدیل شدن کیفیت بحران آنان از بحران ایدئولوژیکی تعدادی از

سازمانهای کمونیست به بحران ایدئولوژیکی یک سازمان خرده بورژوازی گشت (هر چند بنا به علل خود ویژه تکامل جنبش کمونیستی ایران تا زمان شکست سال ۶۰، بخش اعظم کمونیستهای ایران در صفوف سازمانهای اساساً خرده بورژوازی چون پیکار، رزمندگان، وحدت انقلابی، کومله و دیگران متشکل باقی ماندند)

این سازمانها عاجز از تکامل دادن مارکسیسم در شرایط ویژه ایران دست به منحل کردن بنیاد های ایدئولوژیکی مارکسیسم در تشخیص معین و پیوستگی ارگانیک تاریخی آن، یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون زدند و باین ترتیب با این انحلال توانائی در پرداخت و پیشبرد یک خط مارکسیستی را از خود سلب کرده و خود را از صفوف جنبش کمونیستی ایران خارج گردانند. اینان اکثراً از نفی اندیشه مائو آغاز کرده و بطور اجتناب ناپذیری در پایان به نفی لنینیسم (چه به عیان و چه در پوشش و در مجموع چه در اشکال رویزیونیسم ترسکیستی و شبیه ترسکیستی، مدرن، سه جههان سوسیال دمکراتیک و...) رسیدند. در آینده بسیار بیشتر در این بنساره خواهیم نوشت.

۶- همانطور که در پیشگفتار نیز اشاره کردیم، قصد ما در این نوشته ارائه یک جمع بندی همه جانبه از گذشته نیست. چنین جمع بندی ای باید بر متن تحلیل از نگاه مل جنبش بین المللی کمونیستی، در بر گیرنده نقد جمیع انحرافات اساسی و نیز نقاط قوت و مثبت ماند رگدشته ۱۵ ساله این سازمان (که وجه غالب حرکت مارا تشکیل میداد) باشد. کنسار اهداف این نوشته ازان صرف نظر کردیم.

۷- در همان شورای اول ۱۰۱، در بررسی عملکرد تشکیلاتی سازمان از بدو تأسیس آن تا پایان سال ۵۶، انحرافات اصلی سازمان سوبژکتیویسم تشخیص داد شد. حال آنکه فی الواقع عکس آن، یعنی تریچرائی و کرنش به خود رویی در عرصه وظائف عملی و تشکیلاتی، انحرافات اصلی بود. چگونگی موضع گیری ما بر علیه سه جهان، و از جمله بیش از پیش به تجربه کمینترن و طبعاً دیدگاههای اگونیومستی و تریچرئیانه حاکم بر کمینترن ۷۰۶ کمینترن ارتباط ایدئولوژیکی بلا واسطه با جمع بندی و از گذشته ما از انحرافات در عملکرد تشکیلاتی گذشته مان داشت.

۸- اساساً در پیرتو مطالب فوق الذکر است که میتوان مجموعه انحرافات سیاسی

ماند رقتضع زمانی بین ۲۲ بهمن ۵۷ تا اوایل بهار ۶۰ را از سیاه پیاپی در قبال سفارت گرفته تا جنگ ایران و عراق، کردستان و جنبش خلق کرد واز شیوه برخورد مان به "اولین کنگران بین المللی احزاب سازمانهای مارکسیست لنینیست" گرفته تا دیدگاهها و عملکرد مان در راه ایجاد حزب کمونیست را توضیح داد.

شرح جمع بندیها و درگیریها از آن انحرافات از حوصله این نوشته خارج است. اما نگران رو که گویا کم اهمیت است که درست بعکس اهمیت شان بیشتر از آن است که در این مختصر بدانان بپردازد. نکته گرد ۰ فقط میتوانیم قول آرا بدیم که در اسرع وقت این جمع بندی را تنظیم کرد و در اختیار جنبش قرار خواهیم داد.

۱- میگوییم "نه صرفاً باین خاطر" چرا که فی الواقع حتی اگر ما در گذشته هیچ انحرافی نیز نمیداشتیم باز کمالات چنین چیزی مفهوم آن نبود که الزاماً تجربه کافی برای رهبری پیر روزمندان یک نیرو سریع وقاطع در آن زمان بدست آمد به باشد، در حقیقت در پیروم شوکت و تلاش در رهبری یک سلسله نبرد های عظیم اجتماعی است که کمونیستها توانایی هدایت پیرومندان انقلاب را پرورش داد و کسب خواهند کرد. در این مورد جلوتر خواهیم پرداخت.

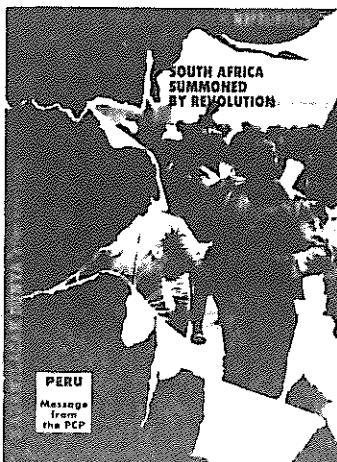
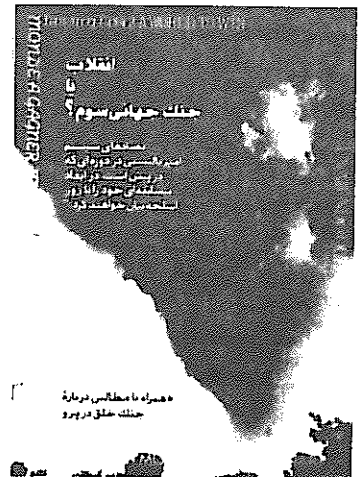
۲- طبعاً برای اجرای چنین وظیفه ای حد اکثر انسجام و نیز انعطاف تشکیلاتی به علاوه دید روشن نسبت به اشکال متفاوتی که هر جنبه مبارزه طبقاتی خود را بر وزمبدهد، لازم است. مثلاً چگونگی تسریع مبارزه زنان برای رهایی از یوغستمهر - سالاری و اشکالی که این مبارزه بخود میگیرد، کاملاً متفاوت از چگونگی تسریع مبارزات در کردستان و اشکال پیشرفت این مبارزات است.

۳- در اینجا منظور از منطقه هر منطقه احتیاری نیست بلکه اساساً مناطقی است که بلحاظ مادی شرایط برپایی جنگ خلقی در آنان موجود باشد. در این باره در آینده خواهیم نوشت.

۴- فی المثل بسیاری از "چپ" های ما توانایی جمهوری اسلامی در رسیدن به قریب به نیم میلیون تن در مراسم بگور - سیاری ۷۲ تن را دیدند. ولی پتا - نسل عظیم و نیز نیروهای بالفعل و بسی پراکند ما انقلاب را نتوانستند کسب بینند. و باین وصف فرمان عقبنشینی صادر کردن چندان هم عجیب نبود.

۵- این نکته ناقض اهمیت اتخاذ تدابیر لازم برای تضمین ادامه کاری رهبری نیست، مهمی که از سوی ما به فاجعه - آمیزترین وجهی نادیده گرفته شد.

جهانی برای فتح را مشترک شوید



جهانی برای فتح

هر سه ماه یکبار انتشار میابد.

حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پونديا ۸/۵ دلار آمریکا. پست هواپی ،

نرخ های تجارتی و مؤسساتی بمحض تقاضا، در اختیار شماست .

لطفاً برای آغاز اشتراك خود، نام، آدرس پستی، چك و تعداد نشريه رابه آدرس

زیر ارسال كنيد:

BCM World to Win
London WC1N 3XX, U.K.
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003
U.S.A.



کدام شعله؟

خورشیدنیز باور نخواهد کرد!

زمین ،

این فرزند دیرینه خو گرفته بر گرمای او
تدارك شعله های سوزان ترازمادرمی بیند!

کدام شعله ؟

از شکاف هسته های ویرانگر

که برخاک سپارد پیکر زندگی؟

یا انفجار خشم توده های عصیانگر

که پایان بخشد بر این نظم بندگی؟!

کنون انبارهای باروت است

که می سازند در هر کارخانه

که می کارند در هر مزرعه .

اینك تولد خورشیدی دیگر را بین

اینجا، بر روی زمین .

با انفجاری مهیب در ژرفا و در سطح

اینك جهانی برای فتح !

يك هوادار ایرانی جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی

لندن - ۱۴ ژوئن ۱۹۸۵

جوانان پرولتر انگلستان:

آتش زیر خاکستر دوباره شعله می کشد

در ماه اگوست در بیرمنگام، قلب صنعتی انگلستان، جان شورتهد (John Shorthead)

یک بچه سفید پوست ۵ ساله، در تحت خواش توسط گلوله پلیس که بزور وارد خانه شده بودند و بدنبال پدرش می گشتند کشته شد. در عرض چند ماه بعد توده های خشمگین ماشینهای پلیس را آتش زدن کرده و یک پلیس را به بیمارستان فرستادند. وی تنها اولین فرد از دسته هایی بود که پس از او زخمی شدند چرا که در هفته های بعدی در ناحیه های مختلف لیورپول و همچنین لندن، با تمرکز سنگین مهاجرین آلمانی، نبردهای شدیدی بین پلیس ضد شورش و انهایی که پلیس انگلستان دوست دارد "حرامزاده ها" بنامند در گرفت.

جرقه ای که آتش طغیان را در منطقه بریکستون لندن ۴۱ زکرت قتل یک زن توسط پلیس بود. در جریان جستجو بدنبال یک جوان، آنها با استفاده از یک بزور وارد منزل وی شده و مادر ۳۸ ساله اش را از فاصله نزدیکی با تیرمضروب کردند. اسکا تلند یارد این حادثه را یک "عملیات بدقیقت برنامه ریزی شده و خوبی بداجراد رانده" نامید. در نتایج آنها، در یک پرونده دیگر ورود به استخدام داور پلیس، مادر دیگری در راه بیمارستان در اثر سکنه قلبی درگذشت. پس از اینکه وی را شدیدا اذیت کردند و در تمام مدت فرزندانش را که در مورد نااحتی قلبی وی هشدار می دادند مورد استهزاء و تمسخر گرفتند. جمعی از اعضای حزب محافظه کار حاکم از علل طغیانهایی که بدنبال این حوادث بود قیام میجویند. توسط وزیر داخله داکلاس هارد

(Douglas hurd)



هستند . - بکارگردان رومور این - وضعیت ناله و زاری کرده و خواهان تشکیل يك کمیسیون برای بررسی - " دلایل عمیقتر " شد که قبلا پس از جنبشهای ۱۹۸۱، با طول و تفصیل تهوع آوری صورت گرفته و تکرار شده هیچ وجه حتی ارزش محدود عوامفریبانه آن اولی را نخواهد داشت . - بهر حال ، وقتی که ارچو (Archo) رئیس حزب محافظه کار اعلام کرد " من میدانم بیکاری چیست - برای پیت ! کردن کار باید کمی تکان خورد " دولت نشان داد که در نظر دارد چقدر عمیق مسئله را بررسی کند !

صفیند یهود در بریتانیا مشخصتر شده اند سولی نه انگونه که مطبوعات تصویر می کنند : سفید ها بر علیه سیاه ها ، تنها ایستادگی مهاجرین در برابر يك انگلستان متحد همچون سنتی افسانهای و چرچیلی . پانکهای شورشی ، آسیایی ها و دیگران در چندین شهر پلیس را کوشالی دادند . همچنین تاثیرات وقایع در سطح جهان نیز به تعمیق این اختلافات ادامه می دهد . وقتی که انگلستان می - سوخت مسکهای مدل ایرلندی متداول بوده و سرود های زولویی (Zulu Chants) نیز به گوش می رسیدند .

اسکله های قدیمی خط " کونارد " (Cunard Line) پوسیده است . - وسعت بیکاری بیک نفر از هر سه نفر در يك میسر . - از جوانان سیاه پوستی که در ۴ ماه گذشته در منطقه هنر ورث (Handsworth) مدرسد را تمام کرده اند ، تنها يك نفر از هر ۲۰ نفر توانسته است کار پیدا کند . - تزریق جزئی بودجه مالی به منطقه که به دنبال طفیانهای ۱۹۸۱ صورت گرفت در واقع کاری نکرد است مگر افزایش پلیس ضد شورش از یکطرف ، و حفظ و پشتیبانی از قشر کوچکی از رهبران محلی از طرف دیگر . - ناچار از هردوی اینها (پلیس ضد شورش و " رهبران محلی " - م) خواست تا طفیانها را خاتمه بدهند . اینها سلاحهایی هستند که دولت با استفاده از آنها برای حل مسئله ۴ شهرهای تقسیم شده " (بین فقرا و اعیان - م) ادامه خواهد داد . - لایحه جدیدی برای باز کردن بیشتر ست پلیس در خیابانها ، یعنی برمنهمیست ، " فشار خلال گرانه " پیشنهاد شده است . پلیس هم سعی تبلیغ کرده است " که تمام اهالی لندن بدانند " که هم اکنون به گلوله های پلاستیکی (بعضی مرکب) و گاز اشک آور که قبلا تنها برای استفاده بر علیه ایرلندی ها استفاده شده و هرگز در خاک انگلستان مورد استفاده قرار نگرفته بود ، مسلح

اعلام شدند : " ریشه های این اعمال در حرص و زو هيجان خشونت خوابیده است . - البته وی در مورد خوکهای جنایتکارش حرف نمی زند . - در طول این حوادث یکی پس از دیگری ، دسته های بزرگ پلیس با لاجار وارد درگیری در تبرده های طولانی با صدها و حتی هزاران نفر شدند که از آنها با سنگ ، بطری و کوکتل مولوتوف استقبال کردند . - مقامات رسمی انگلیس پراشتگی خاصی از مواردی که پلیس به مناطقی کشیده میشد که میتوانست در کمین بیفتد - و افتتاد داشتند . - پروژه ساختمانی شهرک برود واترفارم

(Broadwater Farms Estate) که قبل از این توسط دولت يك " ویتز - ين " بحساب می آمد ، عنوانش يك شبهه به " گابوس " تغییر یافت : راهروهای طبقه های بالا (بالکونی ها - م) که چندین ساختمان را بهم متصل میسازند بارها توسط جوانان آنجا برای پرتاب اشیاء مختلف به پلیس و سپس مخفی شدن مورد استفاده قرارگرفتند . - ناراحتی و تنفر گسترده از پلیس واضح بود ، روزنامه گاردین لندن اعتراف کرد که " بنظر میرسد که آشوبگران از حمایت گسترده صد ها نفر از مردم در خیابانها ، از جمله سیاه ها ، سفید ها ، آسیایی ها ، زنان ، جوانان و پیرخان برخوردار بودند . - در هر منطقه ای که پلیس و آشوبگران ظاهر شد ، فریاد و شعار " قاتلها " به هوا بلند میشد . - پلیسها از بیرحمی حملات به عتوقشان بسیار متحیر بودند . - تماشاگران اکتبر یکی کشته شده و د نفر بطور وحشی مجروح شده بودند . - از این نمایش خشنمات توسط مفسرین بعنوان مدارکی برای اثبات اینکه این وقایع کار کسانی از خارج از جامعه بوده - و این که آنها هیچ ربطی به انگلستان واقعی و رویداد سنتی حرف زدن بطریق اشرافی (keep a stiff upper lip) ندارند یاد میشد . - اینک پاول

(Ernoch Powell) در حواشی رابرای اخراج مهاجرین از نو تکرار کرده و بیشرمانه گفت که احتمالا انگلستان در پیرویه تجزیه شدن بوده و از حالت " يك ملت " بودن خارج خواهد شد .

ولی راستی که انگلستان بعنوان يك ملت نافی است . يك امپریالیسم زشت و شویست مثل همیشه ، ولی در شرایط کنونی مارا ههای کمتری برای بهبود اختلافات آن جامعه . - ۶۰ سال پیش لیورپول جواهر سلطنتی و عروس يك امپراتوری پراسابقه بود . اما امروز چشوب



نبردهای گسترده در آلمان غربی

در سپتامبر و اکتبر ۱۹۸۵ در آلمان غربی، اعتراضات تلخ و خشم آگین ناگهان به جوشش درآمده و ۱۶ شهر را در بر گرفت. در روز شنبه ۲۸ سپتامبر گونترساره (Gunther sare) یکی از فعالین قدیمی منطقه فرانک-فورت، در طول یک تظاهرات توبانی بر علیه جلسه حزب نئونازی یعنی حزب د مکرانیک ملی (N.D.P.) در زیر چرخهای یک ماشین آپا ۲۶ تنی پلیس له شد. باین ترتیب نیروهای مسلح دولت - که خارج از محدوده وظیفهشان هم نبود - نشان دادند که در این جمهوری "بسیار مکرانیک" فدرال آلمان موقعی که وقت دفاع از آدمکشان فاشیست و پیام زهر آگین و ارتجاعی ضد مهاجر و ضد ترک آنها برسد، قتل هم مانعی ندارد. صد هاتن از تظاهرات کنندگان و هم چنین افراد دیگر بلافاصله جمع شدند و بدنبال یک جوان که حوله ای را که تونتر ساره روی آن خونریزی کرده و جان سپرد بدست داشت، در منطقه بیهوده سازی برداختند. چند ساختمان

آنطرفتر یک انبار و ماشین های آتش کشید شدند. دایلمر - بنر ساز - د ماشین آپا ۲۶ است که سه سارد را کشتند - و همچنین به جاهای دیگر از جمله ترکیه و آفریقای جنوبی صادر می شود. برای پنهان کردن این جنایت، بعد از ظهر روز بعد در فترداستان شهر اعلام کرد که ساره علاوه بر داشتن سینه ای خرد شده جمجمه اش نیز شکسته بود - کبسی شرمناکه گفتند "احتمالاً توسط سنگی که یکی از تظاهرات کنندگان پرتاب کرده است این اتفاق افتاد است". در همین حین اهالی منطقه ای که ساره در آن کشته شد، یک منطقه کارگری، خیابان رابه خیابان گونترساره تغییر داده و پرچمی باین مضمون در آن آویزدان کردند: "کشته شده بخت نام مردم برای محافظت از نازی ها". در عصر آنروز چند هزار تظاهرات کنندگان عصبانی جمع شدند، یار دیگر توسط پلیس بدانها حمله شد، و آنها برای ساعت های مفادی از شب در صحنه ای که مانند شانز پاییز داغ ۸۳ در آلمان دیده

شدند دست مبارزه کردند. حتی وقتی که شوران شهر در فرانک فورت مردم به تظاهرات فشار گذاشتند و کلیه تظاهرات آنها را بجز آپا ۲۶ کسه توسط گروه های "مسئول" برگزار می شود، غیرقانونی اعلام کرد، در شهر های دیگر آلمان ریبی مبارزات دیگری شعله ور شدند. در هامبورگ و ممرکس مالی ویران شده و یک ماشین پلیس بدانش کشید شدند. در برلین سنگریختن صورت گرفت و ۹ پلیس مجروح شدند. حتی خیلی در ورتن رگینهاک، سفارت آلمان غربی با سنگ ورنک مورد حملات قرارگرفت. ناگهانی بودن و درجه خشم این شورشها ظاهری سوس آرامش را که در طول دو سال گذشته بطور سطحی در کشور حکم فرما بود نشان داد. و مانند انگلستان علامت درکار بودن نیروهای عظیم در خیابانها احساس میشد. بدانش این شعار که می گفت: "فرانکفورت، بریکستون، ترانسوال، پلیس در همه جا کشته می کنند".

